

دعوت مسیحیان به توحید

در پرتو تعالیم قرآن و انجیل

تألیف:

مصطفی حسینی طباطبایی

دعوت مسیحیان به توحید (در پرتو تعالیم قرآن و انجیل)

نوشتة :
مصطفی حسینی طباطبائی

این کتاب از سایت سنی بوک | کتابخانه مجازی اهل سنت دانلود شده است. برای دریافت کتب بیشتر ما را از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : <https://telegram.me/OnlineLibrary>

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنی آنلاین پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنی وب مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

مشخصات کتاب:

نام کتاب: دعوت مسیحیان به توحید

نویسنده: مصطفی حسینی طباطبایی

چاپ اول: زمستان 1370

تیراژ: سه هزار نسخه

حروفچینی و صفحه‌پردازی: دانش پناه

چاپ: پیام

ناشر: نویسنده

تلفن ناشر: 276253

• ٠ ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠ ١٠١ ١٠٢ ١٠٣ ١٠٤ ١٠٥ ١٠٦ ١٠٧ ١٠٨ ١٠٩ ١١٠ ١١١ ١١٢ ١١٣ ١١٤ ١١٥ ١١٦ ١١٧ ١١٨ ١١٩ ١٢٠ ١٢١ ١٢٢ ١٢٣ ١٢٤ ١٢٥ ١٢٦ ١٢٧ ١٢٨ ١٢٩ ١٣٠ ١٣١ ١٣٢ ١٣٣ ١٣٤ ١٣٥ ١٣٦ ١٣٧ ١٣٨ ١٣٩ ١٤٠ ١٤١ ١٤٢ ١٤٣ ١٤٤ ١٤٥ ١٤٦ ١٤٧ ١٤٨ ١٤٩ ١٥٠ ١٥١ ١٥٢ ١٥٣ ١٥٤ ١٥٥ ١٥٦ ١٥٧ ١٥٨ ١٥٩ ١٦٠ ١٦١ ١٦٢ ١٦٣ ١٦٤ ١٦٥ ١٦٦ ١٦٧ ١٦٨ ١٦٩ ١٧٠ ١٧١ ١٧٢ ١٧٣ ١٧٤ ١٧٥ ١٧٦ ١٧٧ ١٧٨ ١٧٩ ١٨٠ ١٨١ ١٨٢ ١٨٣ ١٨٤ ١٨٥ ١٨٦ ١٨٧ ١٨٨ ١٨٩ ١٩٠ ١٩١ ١٩٢ ١٩٣ ١٩٤ ١٩٥ ١٩٦ ١٩٧ ١٩٨ ١٩٩ ٢٠٠ ٢٠١ ٢٠٢ ٢٠٣ ٢٠٤ ٢٠٥ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢٠٨ ٢٠٩ ٢١٠ ٢١١ ٢١٢ ٢١٣ ٢١٤ ٢١٥ ٢١٦ ٢١٧ ٢١٨ ٢١٩ ٢٢٠ ٢٢١ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٤ ٢٢٥ ٢٢٦ ٢٢٧ ٢٢٨ ٢٢٩ ٢٣٠ ٢٣١ ٢٣٢ ٢٣٣ ٢٣٤ ٢٣٥ ٢٣٦ ٢٣٧ ٢٣٨ ٢٣٩ ٢٤٠ ٢٤١ ٢٤٢ ٢٤٣ ٢٤٤ ٢٤٥ ٢٤٦ ٢٤٧ ٢٤٨ ٢٤٩ ٢٥٠ ٢٥١ ٢٥٢ ٢٥٣ ٢٥٤ ٢٥٥ ٢٥٦ ٢٥٧ ٢٥٨ ٢٥٩ ٢٦٠ ٢٦١ ٢٦٢ ٢٦٣ ٢٦٤ ٢٦٥ ٢٦٦ ٢٦٧ ٢٦٨ ٢٦٩ ٢٧٠ ٢٧١ ٢٧٢ ٢٧٣ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٧٦ ٢٧٧ ٢٧٨ ٢٧٩ ٢٨٠ ٢٨١ ٢٨٢ ٢٨٣ ٢٨٤ ٢٨٥ ٢٨٦ ٢٨٧ ٢٨٨ ٢٨٩ ٢٩٠ ٢٩١ ٢٩٢ ٢٩٣ ٢٩٤ ٢٩٥ ٢٩٦ ٢٩٧ ٢٩٨ ٢٩٩ ٣٠٠ ٣٠١ ٣٠٢ ٣٠٣ ٣٠٤ ٣٠٥ ٣٠٦ ٣٠٧ ٣٠٨ ٣٠٩ ٣١٠ ٣١١ ٣١٢ ٣١٣ ٣١٤ ٣١٥ ٣١٦ ٣١٧ ٣١٨ ٣١٩ ٣٢٠ ٣٢١ ٣٢٢ ٣٢٣ ٣٢٤ ٣٢٥ ٣٢٦ ٣٢٧ ٣٢٨ ٣٢٩ ٣٣٠ ٣٣١ ٣٣٢ ٣٣٣ ٣٣٤ ٣٣٥ ٣٣٦ ٣٣٧ ٣٣٨ ٣٣٩ ٣٤٠ ٣٤١ ٣٤٢ ٣٤٣ ٣٤٤ ٣٤٥ ٣٤٦ ٣٤٧ ٣٤٨ ٣٤٩ ٣٥٠ ٣٥١ ٣٥٢ ٣٥٣ ٣٥٤ ٣٥٥ ٣٥٦ ٣٥٧ ٣٥٨ ٣٥٩ ٣٦٠ ٣٦١ ٣٦٢ ٣٦٣ ٣٦٤ ٣٦٥ ٣٦٦ ٣٦٧ ٣٦٨ ٣٦٩ ٣٧٠ ٣٧١ ٣٧٢ ٣٧٣ ٣٧٤ ٣٧٥ ٣٧٦ ٣٧٧ ٣٧٨ ٣٧٩ ٣٨٠ ٣٨١ ٣٨٢ ٣٨٣ ٣٨٤ ٣٨٥ ٣٨٦ ٣٨٧ ٣٨٨ ٣٨٩ ٣٩٠ ٣٩١ ٣٩٢ ٣٩٣ ٣٩٤ ٣٩٥ ٣٩٦ ٣٩٧ ٣٩٨ ٣٩٩ ٤٠٠ ٤٠١ ٤٠٢ ٤٠٣ ٤٠٤ ٤٠٥ ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٠٨ ٤٠٩ ٤١٠ ٤١١ ٤١٢ ٤١٣ ٤١٤ ٤١٥ ٤١٦ ٤١٧ ٤١٨ ٤١٩ ٤٢٠ ٤٢١ ٤٢٢ ٤٢٣ ٤٢٤ ٤٢٥ ٤٢٦ ٤٢٧ ٤٢٨ ٤٢٩ ٤٣٠ ٤٣١ ٤٣٢ ٤٣٣ ٤٣٤ ٤٣٥ ٤٣٦ ٤٣٧ ٤٣٨ ٤٣٩ ٤٤٠ ٤٤١ ٤٤٢ ٤٤٣ ٤٤٤ ٤٤٥ ٤٤٦ ٤٤٧ ٤٤٨ ٤٤٩ ٤٥٠ ٤٥١ ٤٥٢ ٤٥٣ ٤٥٤ ٤٥٥ ٤٥٦ ٤٥٧ ٤٥٨ ٤٥٩ ٤٦٠ ٤٦١ ٤٦٢ ٤٦٣ ٤٦٤ ٤٦٥ ٤٦٦ ٤٦٧ ٤٦٨ ٤٦٩ ٤٧٠ ٤٧١ ٤٧٢ ٤٧٣ ٤٧٤ ٤٧٥ ٤٧٦ ٤٧٧ ٤٧٨ ٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨١ ٤٨٢ ٤٨٣ ٤٨٤ ٤٨٥ ٤٨٦ ٤٨٧ ٤٨٨ ٤٨٩ ٤٩٠ ٤٩١ ٤٩٢ ٤٩٣ ٤٩٤ ٤٩٥ ٤٩٦ ٤٩٧ ٤٩٨ ٤٩٩ ٥٠٠ ٥٠١ ٥٠٢ ٥٠٣ ٥٠٤ ٥٠٥ ٥٠٦ ٥٠٧ ٥٠٨ ٥٠٩ ٥١٠ ٥١١ ٥١٢ ٥١٣ ٥١٤ ٥١٥ ٥١٦ ٥١٧ ٥١٨ ٥١٩ ٥٢٠ ٥٢١ ٥٢٢ ٥٢٣ ٥٢٤ ٥٢٥ ٥٢٦ ٥٢٧ ٥٢٨ ٥٢٩ ٥٣٠ ٥٣١ ٥٣٢ ٥٣٣ ٥٣٤ ٥٣٥ ٥٣٦ ٥٣٧ ٥٣٨ ٥٣٩ ٥٤٠ ٥٤١ ٥٤٢ ٥٤٣ ٥٤٤ ٥٤٥ ٥٤٦ ٥٤٧ ٥٤٨ ٥٤٩ ٥٥٠ ٥٥١ ٥٥٢ ٥٥٣ ٥٥٤ ٥٥٥ ٥٥٦ ٥٥٧ ٥٥٨ ٥٥٩ ٥٦٠ ٥٦١ ٥٦٢ ٥٦٣ ٥٦٤ ٥٦٥ ٥٦٦ ٥٦٧ ٥٦٨ ٥٦٩ ٥٧٠ ٥٧١ ٥٧٢ ٥٧٣ ٥٧٤ ٥٧٥ ٥٧٦ ٥٧٧ ٥٧٨ ٥٧٩ ٥٨٠ ٥٨١ ٥٨٢ ٥٨٣ ٥٨٤ ٥٨٥ ٥٨٦ ٥٨٧ ٥٨٨ ٥٨٩ ٥٩٠ ٥٩١ ٥٩٢ ٥٩٣ ٥٩٤ ٥٩٥ ٥٩٦ ٥٩٧ ٥٩٨ ٥٩٩ ٦٠٠ ٦٠١ ٦٠٢ ٦٠٣ ٦٠٤ ٦٠٥ ٦٠٦ ٦٠٧ ٦٠٨ ٦٠٩ ٦١٠ ٦١١ ٦١٢ ٦١٣ ٦١٤ ٦١٥

مکتوب است که خداوند، خدای خود را پرستش کن و غیر او
را عبادت منما.

انجیل

لوقا، باب 4

شماره 8

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
پیشگفتار	9..
فصل اول - سابقه تثلیث و نفوذ آن در مسیحیت	13
پولس و انحراف مسیحیان از توحید	17..
اندیشه‌های پولس از کجا مایه گرفت؟	20..
فصل دوم - توحید و تثلیث در دعوی مسیح	27
نامه‌ای از قرن اول میلادی!	29..
انجیل و الوهیت مسیح!	33..
مفهوم «پسر خدا» در کتاب مقدس!	37..
فصل سوم - شبهات علمای مسیحی درباره تثلیث	41
اندیشه آگوستین درباره تثلیث	43..
تثلیث از دیدگاه توماس اکویناس	48..
کارل فندر، مدافع تثلیث!	52..
تثلیث در کتاب «خدای متجلی»!	69..
فصل چهارم - لوازم و آثار زیانبار تثلیث	105
تثلیث و آراء خرافی!	110..
گناه موروثی	115..
نفی شریعت!	118..
فداء و آمرزش	121..
تثلیث، و شکنجه و کشتار!	131..
تثلیث، دستاویز انکار دین!	136..
فصل پنجم - قرآن و شخصیت حقیقی مسیح	137
تناقضات اناجیل در معرفتی مسیح!	142..
راه اصلاح انجیلها	147..
مسیح، آخرین پیامبر نبود!	150..
قرآن و توحید مسیح!	152..
قرآن و تولد عیسی	153..
معجزات مسیح	167..
قرآن و دعوت مسیح	169..
مراجع و مآخذ	176..

﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾¹.

قرآن کریم
(نساء : 171)

بنام خداوند بخشنده مهربان

پیشگفتار

خداوند پاک و بی همتا را می ستایم و بر همه پیامبران و برگزیدگانش درود می فرستیم .
فراخواندن مسیحیان به توحید، دعوت شگفتی نیست و نباید مایه خشم و موجب رنجش آنان شود ، زیرا هر چند مسیح U خود منادی یکتاشناسی و یکتاپرستی بود چنانکه در انجیل یوحنا می خوانیم : «و حیات جاودانی اینست که ترا خدای واحدی حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند (یوحنا : 3-17)» . و نیز در انجیل مرقس آمده : «اَوَّلُ هِمَّةِ احْکَامِ اینست که بشنوای اسرائیل! خداوند، خدای ما خداوند واحد است و خداوند، خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوَت خود محبت نما (مرقس : 13-30)» . با این همه ، پیروان مسیح U متأسفانه از راه راست توحید به کژ راهه رفته و به «ثلیث» که از شرک کمترین فاصله ای ندارد گراییده اند، و این انحراف در پیروان ادیان توحیدی ناممکن و بی سابقه نیست ، چنانکه در تورات می خوانیم بنی اسرائیل پس از رهایی از سمتهای فرعون مصر و گام نهادن در صحرای سینا، همین که چند شبی از فیض حضور پیامبر و منجی

1- «مگویند سه (اکنون) ، از این سخن باز ایستید که بنفع شما است، جز این نیست که خدا معبودی یگانه است» .

خود موسی U محروم شدند به «گوساله پرستی» گرفتار آمدند و از دائرة توحید، پای بیرون نهادند¹. البته انحراف مسیحیان، موجبات گوناگون و از جمله علل اجتماعی و تاریخی روشنی دارد که در این رساله بدان ها اشاره خواهیم کرد. همچنین در این نوشته، به توجیهات ناموجه و «شبه دلائل» برخی از مبلغین مسیحی می‌پردازیم و وجوه بطلان آنها را ارائه می‌دهیم. آرزوی ما این است که مسیحیان منصف به توفیق خداوند یکتا از اندیشه منحرفانه تثلیث به توحید خالص باز گردند و بیقین دریابند که در تعالیم حقیقی مسیح U جایی برای اَقانیم ثلاثه (The Trinity) باز نبوده است. همچنین امیدواریم پیروان عیسی U علاوه بر توجه به توحید ذات و صفات خداوند، به توحید پرستش او نیز گرایش یابند تا موضوع «یکتاشناسی» از ذهن و اندیشه آنان به زندگی و رفتار ایشان منتقل شود و به «یکتاپرستی» یا توحید عملی بیانجامد یعنی در جریان حیات اجتماعی خود، راه تعبّد و رقیّت در برابر احدی جز خدا را پیش نگیرند و تسلیم هیچ قدرتی جز مقام یکتای پروردگار و قوانین او نباشند چنانکه پیامبر بزرگ اسلام p در روزگار فرخنده ظهور خویش، پادشاهان و امپراتوران مسیحی را بهمین شاهراه دعوت فرمود و در خلال نامه‌های تکان دهنده اش با ذکر شصت و چهارمین آیه از سورة آل عمران، پیام اعلای یکتاپرستی را (که در سرآغاز این رساله آمده) بدیشان ابلاغ کرد². متأسفانه اعتقاد به «تثلیث» و تعبّد

1- به تورات، سفر خروج، باب 32 نگاه کنید.

2- برای دیدن نامه‌های مزبور به پادشاهان روم و مصر و حبشه (هرقل، مقوقس، نجاشی) به کتاب نفیس «مجموعه الوثائق السیاسیة للعهد النبوی والخلافة الراشدة»

در برابر دستگاه پاپ، چنان در ژرفنای روح مسیحیان رخنه کرده که مصلحان بزرگ مسیحی هم نتوانسته‌اند با کج روی‌های مزبور بمبارزه برخیزند و اگر احیاناً با یکی از آنها، روی مخالفت نشان داده‌اند ناگزیر با انحراف دیگر سازش نموده‌اند چنانکه لوتر، مصلح مشهور مسیحی و بنی‌انگذار مذهب پروتستان، اگر چه در برابر فرمان‌های بی‌چون و چرای پاپ ایستادگی کرد و از تعبد و تسلیم محض نسبت به ارباب کلیسا سر باز زد ولی با تثلیث هماهنگی نشان داد و نتوانست این رأی ناصواب را از ذهن پیروان خود بزدايد. همچنین کالون و زوینگلی و دیگران مانند لوتر، تثلیث را پذیرا شدند و نتوانستند به «توحید ناب» راه یابند و اندک کسانی همچون: آزیوس و پریستلی و مارتینو که الهیت مسیح را انکار نمودند، در تاریخ مسیحیت روی هم رفته پیروان فراوانی نیافتند و تأثیر گسترده و پایداری بجای نگذاشتند.

در روزگار ما نیز، کشی‌شانی که در آمریکای لاتین از مسئله: الهیات‌رهای بخش Theology of Liberation سخن می‌گویند و می‌کوشند تا تئولوژی مسیحی را با تاریخ و عمل منطبق سازند و ویژگی‌های اجتماعی آن را نشان دهند، متأسفانه از مخالفت با «تثلیث» سرباز زده و مشکل نفوذ شرک در جهان مسیحیت را حل نکرده‌اند¹. مسیحیان ایران نیز با آنکه در کشوری بسر می‌برند که قرن‌ها است در برابر زنگ‌های سه‌گانه

تألیف دکتر محمد حمید الله چاپ لبنان (دار النفائس) رجوع کنید.

1- برای آگاهی از طرز فکر کشیشان مزبور و موضع پاپ و کلیساهای کاتولیک در برابر ایشان، به کتاب: «الهیات‌رهای بخش» اثر: خوان خوزه ماداریگا، از انتشارات «مؤسسه بین‌المللی کتاب» رجوع کنید.

کلیسا (بعلامت تثلیث)، آوای توحیدی لا إله إلا الله از مأذنه های آن بگوش می رسد، همچنان راه پیشینیان خویش را در اعتقاد به تثلیث می‌پیمایند بلکه اخیراً به تلاش تازه ای در استحکام دکترین متناقض خود، دست زده و جزوه ای با عنوان «خدای متجلی» در این باره انتشار داده‌اند. در مقدمه جزوه مزبور آمده است :

«عقیده تثلیث اقدس که بطور کلی اصول و اساس ایمان مسیحیان بشمار می رود، در عین حال یکی از مشکلترین و پیچیده ترین عقاید مسیحیان نیز می‌باشد ... حتی بعضی از مسیحیان که سال ها خویشان را مسیحی خوانده و در کلیسای مسیح عضویت رسمی داشته اند، این عقیده برای آنها مجهول و مبهم بوده است»¹!

راستی چگونه می‌توان دیانت مقدس الهی را بر اصول غامض و اساس پیچیده ای استوار دانست که بنیادهای مزبور بر کسانی که سالها در کلیساها تعلیم دیده‌اند نیز مجهول و مبهم مانده باشد؟! آیا مسیحی‌ها در دو هزار سال پیش، این اصول نامفهوم را برای عامه مردم، در کوچه و بازارهای «اورشلیم» مطرح ساخت و انتظار داشت که همه آن را بپذیرند؟! یا این فلسفه بافی‌ها، زائیده اندیشه‌های دیگران پس از روزگار مسیح است؟

ما مسلمانان عقیده داریم که مسیح ص مردم را به بندگی خدای یگانه فرا می‌خواند و به اصولی واضح و روشن در این زمینه دعوت می‌کرد و در یکتاپرستی با دیگر پیامبران خدا علیهم السلام هم آواز و هم آهنگ بود بطوری که شن‌اخت دیانت او بر عقل طبیعی گران نمی‌آمد و بر فطرت آدمی سنگینی نمی‌کرد. ما این تعلیم را از قرآن کریم

1- «خدای متجلی» از انتشارات «نور جهان» صفحه 3.

فرا گرفتیم و چون به انجیل نگریستیم چیزی مخالف با آن نیافتیم مگر خطاهای پاره ای از گزارشگران و تفسیرهای نابجا از سوی ارباب کلیسا. از این رو درصددِ نگارش این رساله بر آمدیم و در خلال آن به جزوه «خدای متجلی» و دیگر سخنانی که برخی از روحانیون مسیحی در اثبات تثلیث آورده اند پرداخته ایم و از ره انصاف، دلائل نارسای آنها را در ترازوی نقد نهاده ایم. امیدواریم این رساله کوتاه راهگشای راه جویندگان حقیقت باشد و دل های منصف مسیحی را به آیین اصیل توحید رهنمون گردد.

تجریش: مصطفی حسینی طباطبائی

1411 هجری

1991 میلادی

فصل اوّل

سابقه تثلیث و نفوذ آن در
مسیحیت

تردید نیست که مسیحیان، نو پرداز تئوری «تثلیث» نبوده اند و عقیده مزبور در مذاهب کهن در میان مشرکان هند و مصر و یونان سابقه داشته است. در هند قدیم و آیین ودای²، پندار تثلیث بنام: «تریمورتی Trimourti» شهرت داشته که در زبان سانسکریت از دو کلمه «تری» بمعنای «سه» و «مورتی» بمعنای اشکال یا اقانیم³ ترکیب یافته است. این اقنوم های سه گانه که در عین کثرت، با یکدیگر وحدت داشتند! «برهما Brahma» و «ویشنو Vishnu» و «شیوا Shiva» نامیده می شدند. «برهما» بزعم هندوها، خالق موجودات و کاربرد از آفرینش بوده است، و «ویشنو» حافظ و

1- نصرانیان گفتند: مسیح پسر خدا است! این ادّعی آنان است که بزبان های خود می آورند (و حقیقتی در آن وجود ندارد) در این گفته، با سخن کافران پیشین همانندی می‌ورزند (از آنان تقلید می‌کنند)!

2- ودا، نام کتاب قدیمی و مقدّس هندوها است.

3- کلمه (أقانیم) جمع اقنوم است که واژه ای سریانی بوده و بمعنای «اصل» و «شخص» بکار می‌رود.

نگهبان موجودات بشمار می‌رفته، و «شیوا» هلاک و
 فنای آنها را بر عهده داشته است*. هندوان، این
 هر سه اقنوم را یگانه و متحد می‌پنداشتند و با
 رمز (الف، واو، میم) بصورت: «اوم Oum» از آنها
 یاد می‌کردند و این رمز را محترم و ارجمند
 شمرده و در معابد خود، بهنگام نماز و پرستش
 بر زبان می‌آوردند¹. بنابر آنچه محققان
 آورده‌اند «ویشنو» و «شیوا» نزد پیروان بعنوان
 آیین ودایی، دو صفت یا دو صورت از ذات یگانه
 برهما بشمار می‌آمدند و «ویشنو» بعنوان فرزند
 «برهما» که از سوی پدر مأموریت یافته، در
 عالم بشری جلوه گر شد و بشکل «کریشنا» رهبر
 بزرگ هندوان ظهور کرد.²
 این آراء شرک‌آمیز و افسانه‌مانند، دقیقاً به
 عقایدی شباهت دارد که مسیحیان مدت‌ها است
 درباره «خدا» و «عیسی» و «روح القدس» ابراز
 می‌دارند و مسیح U را اقنومی می‌انگارند که با
 روح القدس در ذات یگانه الهی متحد بودند. سپس
 هر دو از مقام ازلی تنزل نمودند و عیسی مسیح -
 همچون کریشنای هندی - بصورت یک انسان برای
 نجات آدمیان بدین جهان پای نهاد!
 الهیات مسیحی نه تنها به پندارهای هندوان
 کهن می‌ماند بلکه در مسئله «الوهیت عیسی» و
 «فداء» و «نجات» با «آیین بودا Buddhism» نیز
 هم‌شکل است بطوری که گروهی از پژوهندگان خاوری
 و باختری در این باره دست به تحقیق زده‌اند
 گروهی از پژوهندگان خاوری و باختری در این

* نام دیگر این خدای هندو! «رودرا» است.

1- به کتاب: «نه گفتار در تاریخ ادیان، اثر علی اصغر حکمت، جلد اول، صفحه 85 و نیز به کتاب: «ایمان و عقل Faith & Reason» اثر هلسلی ستونس، صفحه 78 نگاه کنید.
 2- به کتاب: «خرافات در تورات و دیگر مذاهب Bible Myths and Their Parables In Other Religions» تألیف دوان بنگرید.

بارہ دست به تحقیق زده اند و موضوع مزبور را در خلال کتبی چند به اثبات رسانده اند.¹

راده‌ها کریشنان، فیلسوف هندی که هم از کتب هندوها اطلاعات کافی دارد و هم با عقاید مسیحیت آشنا است در کتاب: «مذهب در شرق و غرب» می‌نویسد: «همانندی داستان‌های تولد بودا و کریشنا و مسیح، مبین عاریت گرفتن از یکدیگر است. همانندی به‌گود گیتا و انجیل گروهی را ب فکر انداخت که کریشنا عیسی یکی هستند!»²

از هند که بگذریم در مصر قدیم نیز در باب «تثلیث الوهیت» اندیشه‌های رواج داشته که بی‌شبهت به آراء مسیحیان نیست. اسطوره خدایان سه گانه مصری یعنی: «اوزیریس Osiris» و «ایزیس Isis» و «هروس Horus» که مصریان او را فرزند اوزیریس می‌پنداشتند، از افسانه‌های باستانی مصر است*.

1- در این باره از آثار دانشمندان غربی می‌توان بکتاب: «بودایی و مسیحی "Budhist & Christian, Gospels" چاپ فلادفیا 1908 و از کتب دانشمندان شرقی به مسلمان به کتاب: «عقائد الوثنية فی الديانة النصرانية» اثر محمد طاهر التَّيَّير، چاپ بیروت و از آثار مسیحیان شرقی به «دائرة المعارف» اثر پطرس بستانی، چاپ بیروت، جزء پنجم، صفحه 375-376-659 نگاه کنید.

2- «مذهب در شرق و غرب» اثر: سرواپلی راده‌ها کریشنان، ترجمه امیر فریدون گرکانی، صفحه 36.

* در مجله «الهلال» که بوسیله جرجی زیدان مسیحی در مصر تأسیس شد، می‌نویسد: «أما الآلهة الإنسانية فأهمها أوزيريس وثالوثه وقد دخلت عبادة مصر من الغرب وكان هذا الثالوث مؤلفاً من «ايسيس» الأم العذراء وابنها «هوس» والأب «اوزيريس»». یعنی: «اما خدایان انسان گونه، مهمترین آنها اوزیریس و ثالوث او است که، پرستش وی ... از ناحیه غرب (لیبیا) به مصر نفوذ کرد و این ثالوث، از «ایزیس» که مادری باکره بود و پسرش «هوس» و پدر وی «اوزیریس» ترکیب شده بود!» (الهلال، سال 32، شماره 4، ص 367).

یونانیان هم در اعتقاد به تثلیث و چند خدایی مشهور بودند. اورفوس Orphée شاعر یونانی که چندین قرن پیش از مسیح U میزیسته - چنانکه روایت کرده اند - به خدای واحدی باور داشته که دارای اسماء و اقانیم سه گانه بوده است.¹ یونانی‌ها بهنگام تهیه قربانی، سه بار (در اشاره به سه اقنوم) محل ذبح را می شستند و اطراف قربانگاه را سه مرتبه آب می پاشیدند.² و بقول رادها کریشنان: «یونانی‌ها تنها خدای زئوس را نمی پرستیدند، بلکه اجتماع کلی خدایان و الهه ها را پرستش می کردند ... وقتی که مسلک چند خداپرستی یونانی و یگانه پرستی یهودیان با یکدیگر آمیخت، خدایی کاتولیک، خدایی که یک اجتماع است پدید آمد»³.

پولس و انحراف مسیحیان از توحید بنظر می رسد نخستین کسی که مسیحیت را به انحراف کشید، پولس یا پول بوده است! این مرد که امروز در تمام کلیساهای مسیحی تقدیس می شود، در روزگار مسیح U از جمله دشمنان آن پیامبر پاک بود و از یهودیان سرسخت و متعصب بشمار می آمد تا آنجا که حواریون مسیح U را بی پرده به قتل تهدید می کرد. ولی پس از دوره مسیح U ناگهان ادعا نمود که در راه دمشق، عیسی U بر وی آشکار گشته و معجزه آسا، به مسیح ایمان آورده است! پولس مدعی شد که از سوی مسیح مأمور تبلیغ آیین او می باشد چنانکه

1- بکتاب: «عقائد الوثنیّة فی الدیانة النصرانیّة» در فصل اوّل کتاب رجوع کنید.

2- بکتاب: «عقائد الوثنیّة فی الدیانة النصرانیّة» در فصل اوّل کتاب رجوع کنید.

3- به: «مذهب در شرق و غرب» صفحه 59 نگاه کنید.

ماجرای ایمان و ادّعی وی را در کتاب «اعمال رسولان» در باب نهم بتفصیل می خوانیم. سپس این مرد با برگزیده ترین حواریّون مسیح یعنی «پطرس Peter» و «برنابا» مخالفت آغاز کرد و با ارسال نامه هایی به اینسو و آنسو، از نفاق پطرس و برنابا سخن گفت ! همان پطرسی که عیسی ^ص درباره اش گفته بود:

«من نیز ترا می گویم که تویی پطرس، و براین صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان ها را به تو می سپارم و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود»¹.

اما پولس درباره همین پطرس مقدّس ضمن یکی از نامه های خود نوشته است: «چون پطرس به انطاکیه آمد او را روبرو مخالف ت نمودم چون مستوجب ملامت بود»²! و همچنین در مورد حواری دیگر یعنی برنابا نوشته است: «برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد»^{*}! و این نوشته ها پس از نزاع سختی بود که میان آنها رخداد چنانکه در کتاب «اعمال رسولان» بدین امر اشاره شده و در آنجا آمده است: «پس نزاعی سخت شد بحدّی که از یکدیگر جدا شده برنابا مرقس را برداشته به قبرس از راه دریا رفت اما پولس، سیلاس را اختیار کرد و ... رویه سفر نهاد» (اعمال رسولان، باب پانزدهم، شماره 39-40).

1- انجیل متّی، باب شانزدهم، شماره 19-20 (چاپ لندن، سال 1954).

2- به «رساله پولس به غلاطیان» باب دوّم، شماره 11-13 نگاه کنید.

* به «رساله پولس به غلاطیان» باب دوّم، شماره 11-13 نگاه کنید.

آنگه پولس کوشید تا آیین مسیح V را به سویی کاند که پیوندش با شریعت موسی V تا حدود زی‌ادی بگسلد. مثلاً با اینکه عیسی V و حواریون وی همگی بنابر شریعت ابراهیم V و تعلیم تورات «ختنه» شده بودند¹، پولس به مسیحیان نوشت: «اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد»!!²

بنابراین، پولس را تحقیقاً باید «بدعت‌گذاری» در آیین مسیح شمرد که از راه خصومت یا رقابت با حواریون، افکار و منویات خود را در آیین تازه وارد ساخت. وی به «قرنتیان» می‌نویسد: «مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم»!!³

نتیجه این رقابت، انتخاب تعلیمات ویژه و انجیل مخصوص! و نفی دیگر اناجیلی بود که بنظر پولس، تبدیل و تحریف در آن‌ها راه داشت چنانکه در نامه خود به «غلاطیان» می‌نویسد: «تعجب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است بر می‌گردید بسوی اناجیلی دیگر که دیگر نیست لیکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند. بلکه ما هم یا فرشته ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما بآن بشارت دادیم بشما رساند آناتیما (ملعون) باد»!⁴

1- در مورد نامگذاری و ختنه عیسی V در آغاز ولادتش در انیجل لوقا چنین می‌خوانیم: «و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید او را عیسی نام نهادند...». (لوقا، باب دوم، شماره 21).

2- رساله پولس به غلاطیان باب پنجم، شماره 2.

3- رساله دوم پولس به قرنتیان، باب یازدهم، شماره 5.

4- رساله پولس به غلاطیان، باب اول، شماره 6-7-8.

اندیشه‌های پولس از کجا مایه گرفت؟
 با توجه به اینکه پولس در روزگار مسیح U بدو
 ایمان نیاورد تا از تعالیم عیسی U بی‌واسطه
 برخوردار شود. باید پرسید: که آیا پولس انجیل
 را از کدام حواری تعلیم گرفت! و انجیلی که
 بدان بشارت می‌داد اساساً چه بود؟ پولس در نامه
 خود به غلاطیان، پرسش نخست را بدینگونه پاسخ
 می‌دهد: «ای برادران، می‌خواهم بدانید انجیلی
 که من به شما دادم ساخته و پرداخته دست انسان
 نیست. من آن را از کسی نگرفتم و کسی هم آن را
 به ما نیاموخت بلکه عیسی مسیح بوسیله الهام
 آن را به من آشکار ساخت»!!¹

بدین ترتیب، پولس خود را «نخوانده، ملأ
 می‌شمرد»! و نیازی برای رجوع به حواریون در
 خویشتن نمی‌یافت، و از این‌رو در آثار وی ظاهراً
 نمی‌بینیم که از انجیل فلان حواری گزارشی آورده
 و نقل قول کند. اما به سؤال دوم چگونه می‌توان
 پاسخ داد؟

پولس چنان نبود که همواره در سرزمینی آرام
 گیرد. بنابراین، بزودی به روم و یونان سفر
 کرد و مدتی در شهرهای «آتن» و «کورینت Corinth»
 اقامت گزید و با آراء یونانیان آشنا شد. وی
 می‌کوشید نظر رومیان و یونانی‌ها را به سوی
 آرمان‌هایش جلب کند. نامه پولس به «رومیان»
 به‌مراه انجیل به چاپ رسیده و در دسترس قرار
 دارد و نامه دیگرش به «قرنتیان» از شدت
 دلبستگی وی به مجذوب ساختن یونانی‌ها حکایت
 می‌کند. پولس در این نامه می‌نویسد: «من انجیل
 را مفت و مجانی به شما رسانیدم، من خود را
 حقیر ساختم تا شما سرفراز شوید. آیا با این
 کار، من مرتکب گناه شدم؟ من معاش خود را از

1- رساله پولس به غلاطیان، فصل اول، شماره 11-12 (از
 انتشارات انجمن کتاب مقدس، سال 1981).

کلیساهای دیگر گرفتم و یا به اصطلاح، آنها را غارت کردم تا بتوانم مجانی بشما خدمت کنم... به حقانیت مسیح که در زندگی من است سوگند یاد می‌کنم که هیچ چیز نمی‌تواند مانع فخر من در تمام سرزمین یونان باشد»¹

پیوند پولس با یونانیان - در عین آنکه قصد تبلیغ انجلیش را داشت - وی را تحت تأثیر آنها قرار داد. کشیش آمریکایی، مستر هاکس در: «قاموس کتاب مقدس» درباره تأثیرپذیری پولس از یونانی‌ها می‌نویسد: «از مهارت و تسلطی که در زبان یونانی داشته است معلوم می‌شود که در نوشتجات یونانیان نیز بی‌اطلاع نبوده، با فیلسوفان ایشان مباحثات بسیار نموده، از شعرای آنها مثل اریتس (اع 28:17) و میندر (اقر 33:15) واپای مندیز (تیط 13:1) اقتباس می‌کند»*. با رجوع به مراسلات پولس که در واقع، «انجیل پولس» را بازگو می‌نماید ملاحظه می‌شود که آراء پولس به تثلیث یونانی و اندیشه‌های «فیلون Philon»، فیلسوفی که حدود بیست سال قبل از میلاد مسیح متولد شده، نزدیک است. فیلون، متفکری یهودی بود که در «اسکندریه» بدنیا آمد و از یونانیان مایه گرفت و حکمت خود را براساس «تأویل» بنا نهاد و از این راه میان تعالیم تورات و فلسفه یونانی را جمع کرد. آراء و اندیشه‌های او در مردم یونان مؤثر افتاد و از طریق یونان در افکار آباء کلیسا نیز تأثیر گذاشت. کشیش لبنانی «فردینان توتل» در این باره می‌نویسد: «حاول أن يفصح عن معتقده الديني

1- نامه دوم پولس به قرنتیان، فصل یازدهم، از شماره 11-7.

* قاموس کتاب مقدس، صفحه 230 (کلمات و ارقامی که در نوشتار هاکس بنظر م‌ی‌رسد، اشاره به نامه‌های پولس و شماره فصول آنها است).

مستعینا بتعابیر الفلسفة اليونانية، كان یكثر استعمال الطریقة الرمزية. له تأثیر جدی علی آباء الكنيسة الشرقية...»¹.

یعنی: «(فیلون) با زیرکی عقاید دینی خود را بکمک فلسفه یونانی بیان کرد و در آثارش شیوة رمز را فر اوان بکار گرفت. او تأثیر جدی بر آباء کلیسای شرقی بجای نهاد...». یکی از محققان معاصر می‌نویسد: «از جمله آراء فیلون یکی این است که: خدا یکی است و موجود مجرد است و اول صادر از خدا (کلمه یالوگوس) است. کلمه، واسطه بین خدا و عالم است و روح صادر از کلمه، روح عالم است. این تثلیث، شبیه تثلیث مسیحی است که بعدها پیدا شد و در دو لفظ کلمه و روح با یکدیگر مشترکند»².

بنا به تحقیق و تعبیر فردریک کاپلستن P. Copleston کشیش متفلسف مسیحی در کتاب «تاریخ فلسفه»: فیلون میان خداوند و جهان مادی خلأ و فاصله‌ای عظیم می‌دیده و از این‌رو ناچار شده به پیروی از فلسفه یونانی با «واسطه‌ای» فاصله مزبور را پر کند! و آن واسطه، «کلمه» یا عقل (لوگوس) بوده که بعنوان «نخستین مولود خدا» تلقی شده است³.

اینک هنگام آن فرا رسیده که اصول مبادی افکار پولس را از خلال نامه هایش بیاوریم تا معلوم شود که وی، آیین پاک مسیحیت را بکدام راه کشانده است؟

پولس در آغاز رساله خود به «عبرانیان» می‌نویسد: «خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار

1- «معجم لأعلام الشرق و الغرب» چاپ بیروت، ذیل نام «فیلون».

2- تاریخ تصوّف در اسلام (بحث در آثار و افکار و احوال حافظ) تألیف دکتر قاسم غنی، صفحه 96.

3- تاریخ فلسفه، اثر فردریک کاپلستن، ترجمه جلال الدین مجتبوی، جلد اول - قسمت دوم، صفحه 638.

و به راه های مختلف به وسیله پیامبران با پدران، تکلم فرمود، ولی در این روزهای آخر به وسیله پسر خود با ما سخن گفته است. خدا این پسر را وارث کل کائنات گردانیده و به وسیله او همه عالم هستی را آفریده است. آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست و کائنات را با کلام پر قدرت خود نگه می دارد و پس از آنکه آدمیان را از گناهانشان پاک گردانید در عالم بالا در دست راست حضرت اعلی نشست»¹

و در نامه دیگرش به کلیسای شهر «کولسیه» می نویسد: «مسیح، صورت و مظهر خدای نادیده است و از همه مخلوقات برتر است، زیرا بوسیله او هر آنچه در آسمان و زمین است، دیدنی ها و نادیدنی ها، تخت ها، پادشاهان، حکمرانان و اولیاء امور آفریده شدند. آری، تمام موجودات بوسیله او و برای او آفریده شد، او قبل از همه چیز وجود داشت و همه چیز بوسیله او بهم می پیوندند و مربوط می شود»².

و در نامه دیگر به کلیسای شهر «فیلپی» چنین می نگارد: «اگر چه او (عیسی مسیح) از ازل دارای الوهیت بود ولی این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نمود بصورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد»³.

چنانکه ملاحظه می شود «انجیل پولس» تا حدود زیادی به فلسفه فیلون که در میان یونانیان و رومی ها تأثیر نهاده⁴ بود، شباهت دارد. از

1- نامه پولس به عبرانیان، فصل اول، شماره 1-2-3.

2- نامه پولس به کلیسای شهر «کولسیه» فصل اول، شماره 15-16-17.

3- نامه پولس به کلیسای شهر «فیلپی» فصل دوم، شماره 6-7.

4- فیلون در روزگار پولس به دربار رومی ها راه پیدا کرده و در میانشان شهرت یافت. کاپلستون در «تاریخ

دیدگاه پولس، شخصیت مسیح در جای «لوگوس» قرار داشت که نخستین مولود خداوند! شمرده می‌شد و همه کائنات از او پدید آمده بودند. بدین صورت، پولس با پیروی از فلسفه فیلونی، فاصله نامحدود! میان خلق و خدا را - بگمان خود - پر کرده است.

تفاوتی که انجیل پولس با الهیات فیلونی دارد آنست که فیلون، به حلول یا اتحاد لوگوس با پیکر یک انسان اشاره نمی‌کند و به اصطلاح از تجسد Incarnation سخن بمیان نمی‌آورد، ولی پولس به اتحاد مولود نخستین با «عیسی ناصری»¹ تصریح می‌نماید! همان دکترین نادرستی که مشرکان هند، قرن‌ها پیش از پولس در دنیا شایع ساخته بودند و «ویشنو» نخستین مولود «برهما» را در صورت انسانی بنام «کریشنا» هندی «متجلی می‌شمردند که در اعصار کهن جهان مادی نزول کرده تا نجات آدمیان را عهده‌دار شود!»²

فلسفه» می‌نویسد: «(فیلون) کمی بعد از 40 میلادی در گذشت، در این سال در رم به عنوان سفیر یهودیان اسکندرانی در نزد امپراتور کائوس، بسر می‌برد.» (تاریخ فلسفه، جلد اول، قسمت دوم، صفحه 636).

1- ناصره (Nazareth) نام شهری است که عیسی ۵ دوران کودکی خود را در آنجا سپری کرد و از این رو وی را «ناصری» لقب داده‌اند. (اعمال رسولان 9-26) و بهمین اعتبار پیروانش را «نصاری» خوانند.

2- برخی از پژوهشگران معاصر از تأثیر فلوپتین Plotin فیلسوفی که حدود دو قرن و نیم بعد از میلاد مسیح می‌زیسته، در عقاید مسیحیان سخن گفته‌اند و تثلیث عیسوی را تقلیدی از آراء وی شمرده‌اند. از جمله متفلسف آلمانی، کارل یاسپرس Karl Jaspers در کتاب «فلوپتین» می‌نویسد: «اَقانیم سه گانه فلوپتین (واحد، عقل، روح جهان) جای خود را به اَقانیم سه گانه دین مسیح داد و روابط اسرار آمیز اَقانیم سه گانه مسیحی با یکدیگر و اندیشه آفرینش جهان، جای اندیشه فیضان واحد فلوپتینی را گرفت» (فلوپتین، اثر کارل یاسپرس،

فصل دوم
توحید و تثلیث در دعوت
مسیحی

(72 : مائدہ)¹

هر چند پولس برخی از مسیحیان را به الوهیت عیسی فراخواند ولی چون او، تنها مبلغ آیین مسیح نبود و حواریون عیسی و همچون پطرس و برنابا و یعقوب و اندریاس و فیلیپوس و دیگران نیز مردم را به انجیل دعوت می کردند، عقیده تثلیث در قرن اول مسیحی رواج نیافت. و بقول ولتر Voltaire در کتاب «فرهنگ فلسفی Le Dictionnaire Philosophique»: «عیسویان تا سه قرن بعد از مسیح نیز به الوهیت او ایمان کامل نداشتند. این عقیده بتدریج حاصل شد، و این بنای عجیب بتقلید مشرکین که موجودات فانی را ستایش می کردند، برپا گشت». ولتر برای اثبات مدّعی خود از «اوزب» Eusébe اسقف شهر قیصریه در قرن سوم میلادی، گزارش می کند که او در فصل یازدهم از کتاب اول «تاریخ کلیسایی Histoire ecclésiastique» نوشته است: «اگر تصور کنیم که ذات تولّد نیافته و تغییرناپذیر قادر متعال، بصورت انسانی جلوه گر شود، تصویری نامعقول و ابلهانه است». ولتر در «فرهنگ فلسفی» رأی مزبور را از ژوستن Justinus یکی از قدّیسن معروف عیسوی در قرن

1- «بیشک آنانکه گفتند: خدا، همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند، و مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خدا را بپرستید که خداوند پروردگار من و شما است».

دوم میلادی و از دیگر قدمای مسیحیت نیز روایت می‌نماید¹.

نامه‌ای از قرن اول میلادی! برای آنکه روشن شود که در سده نخستین مسیحی، تئوری تثلیث یا الوهیت مسیح، در میان عیسویان اساساً رایج نبوده است، در اینجا نامه‌ای بسیار قدیمی را گزارش می‌کنیم که از قرن اول میلادی باقی مانده و در کتاب : «تاریخ بشر» اثر نویسندۀ هلندی : «هاندریک وان لون» منعکس شده است. این نامه را یکی از پزشکان روم بنام : «اسکولاپیوس کولتلوس Esculapius Cultellus» در سال 815 رومی (مطابق با 62 مسیحی) به برادرزادۀ خود که در شمار افسران ارتش روم در سوریه بوده نگاشته است. پزشک مذکور در خلال نامه اش از برخورد با پولس سخن گفته و از برادرزادۀ خویش خواسته است تا هنگامی که به ژرزالم (بیت المقدس) می‌رود از پیامبری که پولس درباره او سخن می‌گفته، اطلاعاتی بدست آورد و برای او بفرستد. افسر مزبور ارتش روم بوده است، پس از مدتی به عموی خود چنین پاسخ می‌دهد: «عموی عزیز من! نامه شما را دریافت داشتم و دستورهای شما را عمل بستم. دو هفته پیش گروهان ما به بیت المقدس اعزام گردیده بود. در قرن گذشته انقلابات متعددی در این شهر رخ داده و از ابنیه آن کمی سالم مانده است. ما در آن شهر یک ماه توقّف نموده و فردا راه خودمان را بسوی پترا Pétra که در میان بعضی قبائل عرب آن هیجان‌هایی دیده می‌شود ادامه خواهیم داد. من عصر خودم را صرف تحقیقاتی خواهم کرد تا بتوانم بسؤالات شما جواب بدهم.

1- به : «منتخب فرهنگ فلسفی» اثر ولتر، ترجمه نصر الله فلسفی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب) صفحه 51 نگاه کنید.

ولی در هر صورت خواهشمندم منتظر گزارش مفصلی نباشید. با چند نفر از مردمان پیر در شهر گفتگو کرده ام ولی نتوانسته اند اطلاعات صریحی به من بدهند. این روزها اخیر یک نفر طووف به اردوی ما آمد، پس از خریدن چند زیتون ازو سؤال کردم آیا از مسیح معروفی که در جوانی کشته شده اطلاعی دارد؟ وی در جواب گفت که کاملاً او را بخاطر می آورد، زیرا پدرش او را به گولگوتا (تپه نزدیک شهر) برده بود تا در اعدام آن شخص حاضر شده و سرنوشت دشمنان ملت یهود را نشان بدهد. سپس آدرس شخصی بنام یوسف را که دوست به اصطلاح، مسیح موعود بوده به من داد و اضافه نمود که اگر بخواهم اطلاعات صحیحی داشته باشم بهتر است پیش او رفته و با وی مذاکره نمایم.

امروز صبح پیش یوسف که مرد سالمندی است بودم. او در یکی از دریاچه های این ناحیه به صید ماهی می پرداخته، حافظه او خیلی قوی است و صحبت مفصلی از دوره اغتشاشات که پیش از تولد من بوده است کرد. در آن زمان تیبر Tibère امپراتور بزرگ و با افتخار ما، در رم حکومت می کرد، و افسری بنام پونس پیلات Ponce Pilate حاکم ژده و ساماری بود. یوسف، پیلات را خوب نمی شناخت. بنظر می آید که وی حاکم درستکاری بوده است. در سال 783 یا 784 (یوسف، درست بخاطر نمی آورد) پیلات به ژرزالم (بیت المقدس) فراخوانده شد تا شورش کوچکی را بخواباند. مرد جوانی فرزند یکنفر نجار از اهالی نازارت¹ Nazareth¹ متهم بود باینکه عصیانی علیه حکومت برپا کرده بوده است. عجب اینست که سازمان اطلاعات ما که معمولاً خوب در جریان امور است

1- همان شهر «ناصره» که مسیح^ص بدان منسوب است.

حرفی که در این باب نشنیده بود و وقتی که مأمورین اطلاعات ما، تحقیقات خود را انجام دادند گزارش دادند که نجار مزبور، مرد بسیار خوبی است و هیچ علتی برای متهم کردن او وجود ندارد ولی بنا بگفته یوسف، کشیشان مذهب یهود بمناسبت وجهه ای که عیسی در میان طبقات بی چیز ملت یهود بدست آورده بوده علیه او سخت عصبانی بودند. آنها به پیلات گفته بودند که عیسی در ملأعام اظهار داشته که: یکنفر یونانی، یک نفر رومی، حتی یک نفر فلسطینی که شرافتمندانه و عادلانه رفتار و زندگی می نماید همانند یک نفر یهودی که شب و روز خود را بمطالعه احکام قدیم می پردازد، ارزش و استحقاق دارد. گویا پیلات از گفته ها و دلائل آنها زیاد متأثر نگردیده ولی وقتی که مردم در اطراف معبد، اجتماع و عیسی و طرفداران او را تهدید به قتل کرده اند، پیلات برای نجات جان عیسی اجباراً او را به زندان فرستاده است. پونس پیلات، اصولاً از علت این هیجان مردم سر در نمی آورد، هنگامی که از کشیشان یهود درخواست نمود که ایرادات خودشان را شرح بدهند آنها فقط نعره کشیده و می گفتند: مرتد، خائن، مرتد! بالأخره بنا بقول یوسف، پیلات، عیسی را احضار کرده و سؤالاتی از وی نموده است. عیسی جواب داده که مسائل و امور سیاسی، مورد عنایت و علاقه او نیست. منظور او نجات حیات معنوی مردم است. او می خواهد که همه مردم، اطرافیان خودشان را مانند برادر خود دوست بدارند و خدای یگانه ای را که پدر تمام موجودات است پرستش نمایند. پیلات که گویا از فلسفه رواقیون و فلاسفه دیگر یونان اطلاع داشته چیز گمراه کننده ای در گفته های عیسی پیدا نمی نماید و گویا اعدام او را بتأخیر انداخته، ولی ملت یهود که بدست

کشیش‌ها تحریک می‌شد عصبانی و خشمگین می‌گردد. کشیش‌ها گزارش‌هایی بمقامات سزار، ارسال داشته و اظهار می‌دارند که پیلات، گمراه تبلیغات عیسی گردیده است و احضار او را به عنوان دشمن امپراتور درخواست می‌نمایند. البته می‌دانید که حکام ما دستورهای شدیدی دارند که حتی امکان از ناراضی کردن اتباع خارجی ما خودداری نمایند، بالأخره برای جلوگیری از بروز یک جنگ داخلی، پیلات مجبور شد زندانی خود را فدا نمایند. عیسی در حین مرگ متانت فوق العاده از خود نشان داده و تمام دشمنان خود را بخشیده است، و در میان هیاهو و خنده های دشنام آمیز مردم، بدار آویخته شده است. اینست آنچه یوسف بمن نقل کرد و در حین نقل، اشک بر گونه‌های پیرش جاری بود»¹.

از این نامه بروشنی فهمیده می‌شود که در میان مسیحیان نخستین، موضوع «تثلیث» یا «خدایی عیسی» شایع نبوده است، و مسیح‌U مردم را به پرستش خدای یگانه فراخوانده، همان خدایی که عیسی‌U وی را - نه تنها پدر خود بلکه - بمنزله «پدر تمام موجودات» معرفی کرده است. (شواهد این موضوع را از اناجیل در پایان همین فصل می‌آوریم). و همچنین نامه مزبور نشان می‌دهد که عیسی مسیح‌U نژاد یهود و رو حانیون آنها را برتر از دیگر اقوام نمی‌شمرد. و این عقیده، یهودیان را که به اصالت نژاد و فضیلت خاخام‌های خود معتقد بودند سخت خشمناک ساخت و هیجان آنها، حاکم رومی را وادار کرد تا بنا بملاحظات سیاسی و بخاطر جلب رضایت یهودیان، به قتل عیسی‌U فرمان دهد. در این نامه، هیچگونه

1- «تاریخ بشر» اثر هاندریک وان لون، ترجمه علی اکبر بامداد، صفحه 80.

سخنی از اینکه عیسی ^۱ ادّعی خدایی داشته یا خود را اَقنومی الهی می شمرد مطرح نیست ، در صورتی که اگر مسیح ^۱ بچنین ادّعائی برخاسته بود ، دشمنانش بآسانی می‌توانستند این موضوع را دستاویز مناسبی برای تکفیر وی قرار دهند « و البتّه چنین مسئله قابل توجّهی در خلال نامه افسر رومی منعکس می‌شد. بنابراین، باید گفت که در قرن اوّل مسیحی، موضوع «تثلیث» میان مسیحیان راه نیافته بود و حتّی کوشش‌های افراطی پولس نیز نتوانست اعتقاد به الوهیت مسیح ^۱ را در پیروان عیسی ^۱ فراگیر سازد ، ولی بتدریج که مسیحیت وارد سرزمین‌های مختلف شد با توجه به «عقاید تثلیثی» که در آن کشورها رواج داشت، افکار پولس بیش از پیش مورد استقبال قرار گرفت و در میان عیسویان جای باز کرد در حالی که طبقه اوّل آنان بویژه حواریون مسیح ^۱ از این عقیده دور و بی‌خبر بودند.

انجیل و الوهیت مسیح!

اینک به تعالیم مسیح ^۱ در «انجیل‌ها» نگاه می‌کنیم تا دریابیم که آیا مفاد آنها با این حقیقت هماهنگی دارد یا نه؟ می‌دانیم که «تورات» پیش از انجیل، بروشنی و با تأکید از یگانگی یهوه (= خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب ...) سخن بمیان آورده و هیچ کس و هیچ چیز را در الوهیت با او و شریک و قرین ننموده است . در تورات می‌خوانیم که : «ای اسرائیل بشنو ! یهوه خدای ما، خدای واحد است»^۱. پیامبران بنی اسرائیل نیز همگی مردم را به یگانگی خدا دعوت می‌کرد و در این مسئله، کمترین فاصله ای از تورات نگرفتند بعنوان

1- سفر تثنیه، باب 6، شماره 4.

نمونه: اشعیاء نبی^۱ از قول پروردگار جها ن چنین آورده است: «من اوّل هستم و آخر هستم و غیر از من خدایی نیست»^۱. مسیح^۲ هم تصریح نموده که هرگز فرستاده نشده تا تعالیم انبیاء گذشته را دگرگون کند و اصول آموزش های پیامبران خدا را باطل سازد همانگونه که در انجیل متّی می‌خوانیم: «گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم»^۲. پس دلیلی وجود ندارد که عیسی^۳ توحید ناب و خالص را به تثلیث که از دیدگاه هر منصفی، نظریّه‌ای شرک‌آمیز جلوه می‌کند، مبدّل ساخته باشد بلکه دلائل واضحی در انجیل‌ها وجود دارد که خلاف این مدّعا را به اثبات می‌رساند. مثلاً بنظر طرفداران تثلیث «خدا و عیسی و روح القدس» هر سه، در جوهر الوهیّت با یکدیگر همسنخ و شریک اند ولی بنا بمندرجات انجیل، این تئوری در خلال تعالیم مسیح^۴ بکلی ردّ شده است. در انجیل متّی و مرقس و لوقا می‌خوانیم که: «شخصی آیه وی (مسیح) را گفت: ای استاد نیکو! چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟ (عیسی) وی را گفت: از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط! لیکن اگر بخواهی داخل حیات (جاودانی) شوی، احکام را نگاه دار»^۳. از این عبارت باآسانی فهمیده می‌شود که مسیح^۵ خود را غیر خدای جهان بشمار می‌آورده و نفس خویش را هرگز با ذات الهی، همسنخ و همشأن نمی‌دانست، آنچنانکه «نیک بودن» را ویژه ذات پروردگار معرّفی کرده و اجازه نداد تا وی را مانند آفریننده گیتی

1- کتاب اشعیاء، باب 44، شماره 6.

2- انجیل متّی، باب 5، شماره 17.

3- متّی، باب 19، شماره 17-18 و مرقس، باب 10، شماره 17-18 و لوقا، باب 18، شماره 18-19.

نیکو شمرند و این رأی صریح، با ادّعی کشیشان مسیحی مبنی بر آنکه مسیح از «جوهر خدایی» برخوردار بوده و اقنومی ال‌هی است، کاملاً مغایرت دارد. همچنین عیسی^۲ بنابر آنچه در انجیل‌ها بازگو شده، نشان داد که در گوهر ذات از «روح القدس» هم جدایی دارد و با او متحد و همسنگ نیست بدانگونه که در انجیل متی و لوقا از قول مسیح^۳ می‌خوانیم که فرمود: «هر کس برخلاف پسر انسان (عیسی مسیح) سخن گوید آمرزیده می‌شود امّا کسی که برخلاف روح القدس (سخن) گوید، در این عالم و در عالم آینده هرگز آمرزیده نخواهد شد»^۱! از این کلام مسیح^۲ بروشنی فهمیده می‌شود که وی بلحاظ ذات، با روح القدس نیز اتحاد نداشته و در شأن و مرتبت از او جدا بوده است، و این حکم هم با رأی قائلین به تثلیث که «خدا و مسیح و روح القدس» را ذاتی یگانه و مشترک در الوهیت می‌پندارند، منافات دارد.

علاوه بر اینها، در همه انجیل‌ها بطور مکرّر از عبادت‌های مسیحی و بندگی او در پیشگاه خدا، سخن رفته است، مثلاً در انجیل متی و لوقا آمده که چون ابلیس به عیسی پیشنهاد کرد که در برابر من سجده نما تا همه ممالک جهان را بتو دهم! عیسی در پاسخ او گفت: «ای شیطان! مکتوب است که خداوند، خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما»^۲. و همچنین در انجیل لوقا می‌خوانیم که: «در آن روزها عیسی برای دعا به کوهستان رفت و شب را با دعا بدرگاه خدا به صبح رسانید»^۳. و باز در انجیل متی آمده است

1- متی، باب 19، شماره 17-18 و مرقس، باب 10، شماره 17-18.

2- لوقا، باب 4، شماره 8 و متی، باب 4، شماره 10.

3- لوقا، باب 6، شماره 12.

که: «در این وقت عیسی با شاگردان خود به محلی بنام جتسیمانی رسید و به آنان گفت: در اینجا بنشینید، من برای دعا به آنجا می روم، او پطرس و دو پسر زبدی را با خود برد، غم و اندوه بر او مستولی شد و به آنان گفت: جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است شما در اینجا بمانید و با من بیدار باشید. عیسی کمی جلوتر رفت، رو به زمین نهاد (سجده کرد)»¹. این قبیل گزارشها که در اناجیل بفرآوانی یافت می شود، نمایشگر آنست که عیسی مسیح مانند دیگر بندگان صالح خدا، بدرگاه او آداب عبودیت می گزارده و رسم بندگی بجای می آورده است، و چنین کسی را بی تردید نتوان خدای بی نیاز و معبود مطلق دانست یا یکی از اقانیم سه گانه الوهیت! شمرد، بلکه باید اعتراف کرد که وی، همانند دیگر پیامبران راستین، «بنده برگزیده خدا» بوده است، چنانکه در انجیل متی آمده که خدای متعال درباره مسیح «فرمود: «اینست بنده من که او را برگزیده ام»»².

از مؤیدات این مطل ب آنست که بنا بگزارش انجیل، معاصران مسیح که بیدار او نائل آمدند نیز حقیقت مزبور را دریافته بودند و مؤمنان ایشان، عیسی را انسانی (از نوع خودشان و از اهالی ناصره) می شمردند که بمقام پیامبری فائز گشته نه شخصی که از آسمان آمده و حائز مقام الوهیت باشد! از این رو در انجیل متی می خوانیم: «همین که عیسی وارد اورشلیم شد تمام مردم شهر به هیجان آمدند و عده ای پرسیدند: این شخص کیست؟ جمعیت پاسخ می دادند: این عیسای پیامبر است که از ناصره جلیل آمده

1- متی، باب 26، شماره 39-36.

2- متی، باب 12 شماره 18.

است»^۱. ولی متأسفانه همانطور که گفتیم پس از عصر مسیح^۵ گروهی از دوستان نادان! تحت تأثیر اقوام بیگانه درباره مسیح راه غلو و مبالغه پیش گرفتند و عیسای پیامبر را بعنوان: «خدای آسمانی» که در سیمای «انسان زمینی» جلوه‌گر شده، معرفی کردند! با اینکه عیسی جز بنده و فرستاده خدا نبود چنانکه در انجیل یوحنا از قول وی آمده است که در دعا به پیشگاه پروردگار میگفت: «و حیات جاودانی اینست که ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند»^۲. و نیز در انجیل متی آمده که عیسی به شاکردان و حاضران در مجلس خود فرمود: «هیچ کس را بر زمین پدر مخوانید^۳ زیرا که پدر شما یکی است که در آسمان است، و پیشوا خوانده نشوید زیرا که پیشوای شما یکی است یعنی مسیح^۴!» در این عبارت، «پیشوای مردم» که با عیسی تطبیق شده از «پدر آسمانی مردم» که خدای یکتا باشد جدا گشته، و بعلاوه، چنانکه ملاحظه می‌کنید آفریننده جهان بمنزله پدری آسمانی برای همه حاضران معرفی شده است، همانگونه که در گزارش افسر رومی به عمویش، این معنی را خواندید.

مفهوم «پسر خدا» در کتاب مقدس!
از اینجا باید دریافت که اگر انجیل ها از عیسی مسیح^۵ گاهی بعنوان «پسر خدا» یاد نموده‌اند، وصف مزبور نیز ویژه عیسی نیست،

1- متی، باب 21، شماره 10-11.

2- یوحنا، باب 17، شماره 3.

3- مقصود «پدر روحانی» است نه جسمانی، ولی متأسفانه کشیشان مسیحی این نام را هم غصب کرده و بر خود نهاده‌اند!

4- متی، باب 23، شماره 9-10.

بلکه تمام پیامبران و حتی همه مؤمنان، مشمول آن می‌شوند چنانکه در انجیل متی می‌گوید: «خوشا به حال صلح کنندگان زیرا ایشان، پسران خدا خوانده خواهند شد»¹. و یا در انجیل لوقا می‌نویسد: «اما شما به دشمنان خود محبت نمایید و نیکی کنید و بدون توقع عوض، قرض بدهید که پاداش سرشاری خواهید داشت و فرزندان خدای متعال خواهید بود»². و باز در انجیل یوحنا می‌گوید: «(مسیح) به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند»³.

باید دانست که این قبیل تعبیرات تنها در انجیل نیامده بلکه در تورات نیز از «بنی اسرائیل» به «پسران خدا» تعبیر شده است، چنانکه در سفر تثنیه می‌خوانیم: «شما پسران یهوه خدای خود هستید»⁴. و البته حفظ این عنوان، موکول به آنست که «فرزندان خدا» به کفر و گناه و تکذیب پیامبران، روی نیاورند و گرنه بتعبیر انجیل: «فرزندان ابلیس»! خواهند شد چنانکه مسیح U به مکذبان و دشمنانش گفت: «شما فرزندان پدر خود ابلیس هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می‌آورید»⁵.

شاید کسانی گمان کنند مقصود از «پسر خدا» در آنجا که از مسیح به «پسر یگانه» تعبیر شده و می‌گوید: «محبت خدا بما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را بجهان فرستاده است تا به وی زیست نمایم»⁶ فرزند حقیقی باشد! اما بگواهی کتاب مقدس، خدای تعالی به ابراهیم U

1- متی، باب 5، شماره 9.

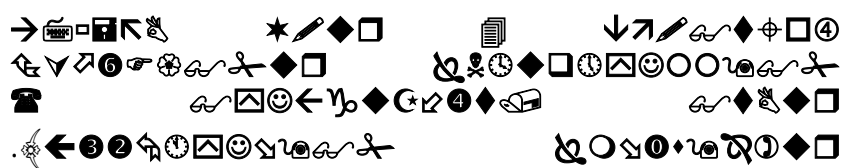
2- لوقا، باب 6، شماره 35.

3- یوحنا، باب 1، شماره 12.

4- سفر تثنیه، باب 14، شماره 1.

5- یوحنا، باب 8، شماره 44.

6- رساله اول یوحنا، باب 4، شماره 9.



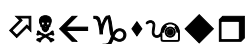
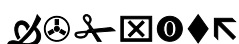
(مائدة : 18)

«یهودیان و مسیحیان گفتند : ما پسران خدا
و دوستان او هستیم ! بگو: پس چرا شما را
به کیفر گناهانتان عذاب می‌کند؟! بلکه شما
بشری هستید از جمله آفریدگان، هر کس را
بخواهد می‌آموزد و هر کس را بخواهد کیفر
می‌دهد، و از آن خدا است پادشاهی آسمان ها
و زمین و (نیز) آنچه در میان آنها است و
بازگشت همه بسوی او است».

فصل سوّم

شبهات علمای مسیحی درباره
تثلیث





قرآن کریم (شوری: 16)

همانگونه که در فصل پیش گفتیم مسیحیانی که در روزگار عیسی ^ص می‌زیستند، او را پیامبری راستین می‌شمردند و مقام الوهیت برای وی قائل نبودند. پس از دوره مسیح - چنانکه در تاریخ تحولات کلیسا آورده‌اند - برخی از مجامع عیسوی، عقیده مزبور را همچنان تبلیغ می‌کردند، بویژه کلیسای یعقوبی در دعوت خود از: «مسیحیت معتقد به پیامبری Christianisme Propbétique» سخن می‌گفت و بر اصالت این اعتقاد تأکید می‌ورزید. کلیسای مذکور بنابر آنچه در آثار مسیحی آمده به یعقوب، یکی از برادران عیسی² وابسته بود، و از اینجا می‌توان فهمید که نزدیکان مسیح از عقیده به الوهیت وی دور بودند همانطور که در رساله بجای مانده از یعقوب به صراحت از «یگانگی خدا»³ سخن رفته و از عیسی تنها بعنوان: «مسیح

1- کسانی که در (یگانگی) خدا - پس از قبول دعوتش - مجادله می‌کنند، دلیل آنها نزد خداوندشان بی اعتبار و باطل است...

2- مریم مقدس ^ص پس از زاده شدن عیسی ^ص بنابر مندرجات انجیل با نامزدش «یوسف» ازدواج کرد و فرزندی چند آورد که یعقوب یکی از آنها بود. در باب سیزدهم از انجیل متی آمده است که مردم درباره عیسی می‌گفتند: «آیا این پسر نجار نمی‌باشد؟ و آیا مادرش، مریم نام نیست؟ و برادرانش یعقوب و شمعون و یهوذا و همه خواهرانش نزد ما نمی‌باشند؟».

3- رساله یعقوب، باب 2، شماره 19.

خداوند»¹ یاد شده است، و بطور کلی، آموزش‌های آن با رسائل پولس تفاوت دارد.

اندیشه آگوستین درباره تثلیث بتدریج که مسیحیان از دوران‌های نخستین فاصله گرفتند و به آراء غلو آمیز و افراطی نزدیک شدند، متکلمانی در میان‌شان بظهور پیوستند که از پندار تثلیث و خدایی مسیح دفاع نمودند. و سرانجام، اعتقاد مزبور را در جهان مسیحیت وسعت بخشیدند. از میان متکلمان قدیم مسیحی که کتاب مستقلی درباره تثلیث نگاشته اند، می‌توان آگوستین Agostin را نام برد که در سال 354 میلادی در یکی از شهرهای الجزائر چشم به جهان گشود. آگوستین در دوران جوانی به کیش مانوی گرایش پیدا کرد ولی پس از مدتی به آیین مادرش یعنی مسیحیت، بازگشت و در نظام کشیشان، بمقام اسقفی نائل شد. مسیحیان، وی را بسی بزرگ شمرده‌اند، و لقب سنت Saint بمعنای «مقدس» به وی داده‌اند.

چنانکه اشاره نمودیم آگوستین کتابی تحت عنوان: «درباره اقانیم سه گانه De Trinitate» برشته تحریر در آورد و مباحث مفصلی را در پیرامون این موضوع بمیان کشید، اما جالب آنست که خود او با کمال صراحت در کتابش اذعان می‌نماید که موضوع تثلیث و الوهیت مسیح، ریشه عقلی ندارد و با دلائل منطقی به اثبات آن نمی‌توان رسید! کارل یاسپرس - نویسنده و متفکر آلمانی - ضمن کتابی که درباره آگوستین نگاشته در این زمینه می‌گوید: «آگوستین یک نکته را هیچگاه از یاد نمی‌برد و بارها با اصرار تمام بزبان می‌آورد. خدا در اندیشه و زبان نمی‌گنجد.

1- رساله یعقوب، باب 1، شماره 1.

یگانه است، هیچ تصویری نمی‌تواند به او برسد و هر اندیشه و پنداری درباره او نادرست است، راز اقامیم سه گانه تنها بر وحی و کتاب مقدس مبتنی است».¹

با این اعتراف، آگوستین راه های عقلی را در اثبات تثلیث بکلی مسدود می‌داند و برای اقناع خوانندگان (علاوه بر مقداری تشبیه و تمثیل)²! به کتاب مقدس، دست می‌آویزد. ولی در کتاب مقدس نیز بارها به یگانگی خداوند تصریح شده است، و برخی از تعبیر آن - که دستاویز آگوستین قرار گرفته - با مراجعه به تعبیرات مشابه و روشنتر انجیل حل می‌شود (چنانکه بزودی از این موضوع سخن خواهیم گفت). بنابراین، باید گفت که کوشش آگوستین در اثبات تثلیث یا الوهیت مسیح، با توفیق همراه نبوده و بجایی نمی‌رسد.

1- آگوستین، اثر کارل یاسپرس، ترجمه محمد حسن لطفی، صفحه 75.

2- آگوستین، با تلاش ویژه ای به نشان دادن «سه گانگی» در روان آدمی و جهان آفرینش پرداخته است تا نشان دهد که این سه گانگی ها، مظهر تثلیث در ذات یکتای الهی بشمار می آیند! بنظر آگوستین، مثلاً در روح انسان: (هستی، شناسایی، زندگی) و در پدیده های گیتی: (از چه ترکیب یافته اند؟ چه فرقی با یکدیگر دارند؟ از چه حیث با هم مطابقت دارند؟) و نمونه های دیگر ... جلوه گاه تثلیث خدایی هستند! و البته به سهولت می‌توان این سه گانگی ها را به شمار بالاتری رساند و بعنوان مثال نسبت به روان آدمی گفت: (هستی، حیات، معرفت، اراده، محبت ...) و نسبت به پدیده های گیتی گفت: (از چه آمده اند؟ از چه ترکیب شده اند؟ چه مشابهتی با هم دارند؟ چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ چه مراحلی را می گذارند؟ ...) و نسبت به عالم گفت که: (ماده، نیرو، حیات، حرکت، نظم ...) تثلیث را باطل می سازند! و اقامیم را به بالاتر از تثلیث (تربیع، تخمیس ...) می‌رسانند.

نکته مهم اینجا است که تثلیث نه تنها از راه‌های عقلی، اثبات‌پذیر نیست بلکه با حکم عقل، آشکارا تضاد و مخالفت دارد! چنانکه این ضدیت را در آثار آگوستین بوضوح می‌توان نشان داد. توضیح مطلب بدین صورت است که آگوستین در خلال کتاب خود، در چهره یک متفلسف فلوطینی¹ ظاهر شده و از «بسیط بودن» ذات الهی سخن بمیان آورده است، همانطور که دلیل عقلی بر این امر گواهی می‌دهد و متفکران نامدار یهودی و مسیحی و مسلمان آن را پذیرفته‌اند.² آگوستین در این باره می‌نویسد: «اگر بتوانیم باید خدا را چنین بشناسیم که او نیک است، بی کیفیت نیکی، بزرگست، بی‌کمیت. برتر و فراتر از همه چیز است بی آنکه در مکان باشد. محیط بر همه چیز است، بی آنکه چیزها را حاوی باشد. تماماً در همه جا هست، بی آنکه مکانش معین باشد. ابدی است، بی آنکه در قید زمان باشد. و آفریننده همه دگرگون شونده‌ها است، بی آنکه خود دگرگون شود. چون هر بیانی درباره او نارسا است بهتر آنست که بگوییم: بسیط است زیرا هیچ چیز را نمی‌توان در او باز شناخت، نه جوهر را از عرض و نه موصوف را از صفت»³.

1- فلوطین Plotin فیلسوف و عارفی اسکندرانی بوده که در قرن سوم میلادی می‌زیسته است. وی را بنیانگذار فلسفه «نوافلاطونی» شمرده‌اند و اندیشه‌های او در ارباب کلیسای تأثیری فراوان بجای نهاده است.

2- حکمای اسلامی می‌گویند: هر واحدی که از اجزاء یا اقانیمی ترکیب یافته باشد، البته برای تحقق وحدتش، بدان اجزاء نیازمند است و همین امر نشان می‌دهد که او در وحدت کلی خود، غنی با لذات نیست بلکه در مرتبه فقر و «امکان» قرار دارد و در نتیجه چنین واحدی، مبدأ هستی (یا واجب الوجود) شمرده نمی‌شود.

3- آگوستین، اثر کارل یاسپرس، صفحه 63.

این سخنان آگوستین که از فلسفه نوافلاطونی سرچشمه گرفته، هر چند منطقی بنظر می رسد، ولی با پندارهای مسیحی او به هیچ وجه نمی سازد زیرا که آگوستین، ذات پروردگار را در عین بساطت از سه اقنوم (پدر، پسر، روح القدس) مرکب می شمارد! و بعلاوه، اعتقاد دارد که خدای دگرگون ناشونده، در روزگار پیشین دگرگون شده! و بصورت عیسی مسیح، تجسد اختیار کرده است! آیا می توان ادعا نمود که: بر طبق حکم عقل، ذات الهی ذاتی بسیط و غیرقابل تغییر است، و بر طبق حکم انجیل، ذات پروردگار مرکب از سه اقنوم و متغیر می باشد، و هر دو رأی هم کاملاً صحیح اند؟!!

آگوستین در خلال سخنان خود نشان می دهد که می خواهد از این تناقض گویی وارهد ولی این کار برای او بسیار دشوار بوده است، پس بناچار اظهار می دارد: «(خداوند) به صورت بنده ای درآمد بی آنکه جامه الوهیت را از خود دور کند»!!¹.

در این تعبیر، آگوستین می گوید که خداوند به نحوی تغییر پذیرفته که مقام الوهیت در او دگرگون نشده است! و با این بیان کوشیده تا تئوری خود را از «جمع نقیضین» بر کنار دارد! ولی این تفسیر، تئوری وی را از خطر نقیض گویی رهایی نمی بخشد، زیرا بنا بر فرض مزبور، باید بپذیریم که آگوستین، ذات احدیت را موجودی مرکب از «جوهر و عرض» پنداشته تا بتواند ادعا کند که بهنگام دگرگونی وی، جوهر یا اصل الوهیتش ثابت مانده و صورت یا عرض آن تغییر یافته است! و این حکم، با بساطت ذات الهی که آگوستین آن را پذیرفته به هیچ وجه نمی سازد، مگر نه آنکه آگوستین بهنگام بحث از ذات

1- آگوستین، اسر کارل یاسپرس، صفحه 61.

پروردگار نوشته بود که: «بسیط است و هیچ چیز را نمی‌توان در او باز شناخت، نه جوهر را از عرض، نه موصوف را از صفت»؟ بنابراین، راه آگوستین از هر طرف به بن‌بست می‌رسد! در چنین مواردی، برخی از مسیحیان حکم عقل را رها می‌کنند و به «ایمان» متوسل می‌شوند! اما آگوستین نمی‌توانست به این راه حل! پناه برد، زیرا از دیدگاه او «بصیرت عقلی» و «ایمان قلبی» با یکدیگر تنازعی ندارد چنانکه می‌گوید: «بینش پیدا کن تا بتوانی ایمان بدست آری، و ایمان بدست آر تا بتوانی بینش بیابی کسی که نتواند تفکر کند، ایمان نمی‌یابد ... بینش، ایمان را از میان نمی‌برد بلکه استوارترش می‌سازد»¹.

اگر فرض کنیم که آگوستین برخلاف مبانی خود، از بینش عقلی صرف نظر می‌نمود و تنها به «کتاب مقدس» می‌نگریست به امید آنکه مشکل دگرگونی در ذات حق را حل کند، باز هم به گِرهی ناگشودنی برخورد می‌کرد! زیرا در کتاب مقدس از من رسالة «ملاکی نبی» می‌خواند که خداوند بزرگ گفته است: «من که یهوه هستم تبدیل نمی‌پذیرم»².

همچنین در «رسالة یعقوب» می‌خواند که وی نوشته است: «تمام بخشش‌های نیکو و هدایای کامل از آسمان و از جانب خدایی می‌آید که آفریننده نور است، و در او تغیر و تیرگی وجود ندارد»³. پس، از دیدگاه کتاب مقدس، خدای جهان ذاتی منزّه از تبدیل و تغیر است، و از این رو ممکن نیست چنین ذاتی بصورت انسان در آید و به زندگی زمینی مشغول شود! شاید همین دشواری‌ها سبب شده است که آگوستین، کتاب: «درباره

1- آگوستین، اثر کارل یاسپرس، صفحه 49.

2- ملاکی نبی، باب 3، شماره 6.

3- رساله یعقوب، باب 1، شماره 17.

اقانیم سه گانه « را با این کلمات به پایان رساند: «آرزو می‌کردم آنچه را به آن ایمان دارم با دیده خرد بنگرم ... آنچه گفتم سخن درازی نبود چون به حدّ ضرورت قناعت کرده ام ... خدایا، مرا رهایی بخش ... هنگامی هم که لب فرو می‌بندم اندیشه ام خام و ش نمی‌ماند ... ولی اندیشه‌هایم فراوانند هر چند همه، مانند همه اندیشه‌های بشری تهی و بی‌ثمرند ... به من یاری کن تا آنها را تأیید نکنم، بلکه هنگامی هم که مرا به نشاط می‌آورند از آنها بیزاری بجویم»!¹ در اینجا به اعتراف عالمی مسیحی می‌رسیم که چون نخواستیم از عقیده تثلیث سرباز زند ، ناگزیر راه «تأویل و توجیه» را پیش گرفت ه است، ولی در پایان کتاب، وجدان او از پیمودن این راه ناخشنودی نشان می‌دهد و سنگینی بار توجیه را تحمّل نمی‌نماید. و چه بسیارند علمای مذاهب مختلف که در میان آراء تقلیدی و احکام عقلی گرفتار شده اند و متأسفانه از شجاعت روحی و قاطعیّت لازم برخوردار نیستند که در پرتو آن بتوانند به داوری عقل، گردن نهند و مانوسات نادرست خود را انکار کنند و افکارشان را از قید و بندهای غلط آزاد سازند. پس به تأویل‌های بعید روی می‌آورند و آراء ناصوابشان را از دست نمی‌دهند، در حالی که وجدان و خرد آنان از چون و چرا و تشویش، آرام نیست!

تثلیث از دیدگاه توماس اکویناس
ما در تاریخ تفکر مسیحی به کسانی همچون آگوستین که در کشاکش میان عقل و ایمان گرفتار شده اند فراوان برخورد می‌کنیم، و می‌دانیم که موضوع «جداسازی عقل و ایمان» که قرن‌ها است دستاویز مسیحیان قرار گرفته، نمی‌تواند مشکل

1- آگوستین، اثر کارل یاسپرس، صفحه 75.

تثلیث و الوه یّت مسیح را حل کند ، زیرا همانگونه که ملاحظه کردیم ایمان به مندرجات کتاب مقدّس مستلزم آنست که مسیحیان ، خدای یکتا را ذاتی دگرگون ناشدنی بدانند ، و با وجود این، چگونه بخود حق می دهند که به عذر اصالت ایمان، خداوند سبحان را بصورت مسیح متحوّل و مجسم پندارند؟ ! علاوه بر این، بسیاری از متفکران مسیحی با سلاح خرد و اندیشه بمیدان می آیند (و در خلال سخنان خود، لااقل اولیات عقلی را می پذیرند) تا وجود خداوند یا حقّ انیّت کتاب مقدّس را به اثبات رسانند، ولی بزودی عقبنشینی نموده و به آرائی پناه می برند که با بدیهیات عقل منافات دارد ! از جمله این متفکران، توماس اکویناس Thomas Aquinas است که از قدیسان عالم مسیحیت بشمار می رود، و علمای مسیحی از او بعنوان بزرگترین حکیم قرون وسطی یاد می کنند، و در تئولوژی یا الهیات مسیحی، وی را سخت چیره دست می انگارند. برتراند راسل ضمن کتاب «تاریخ فلسفه غرب» درباره او می نویسد: «توماس اکویناس به عنوان بزرگترین فیلسوف مدرسی (اسکولاستیک) شناخته می شود. در هر مدرسه کاتولیک که فلسفه جزء برنامه باشد، حکمت وی به عنوان یگانه حکمت صحیح تدریس می شود»¹.

اکویناس، کتاب مبسوطی تحت عنوان : «بر ردّ فرقه های گمراه Summa contra Gentiles» برشته تحریر در آورده است* و در آنجا می گوید: «خدا لایتغیر است، زیرا حاوی هیچ قوّه منفعلی نیست. داوید

1- تاریخ فلسفه غرب، اثر برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری کتاب دوم، صفحه 481.

* نام کامل کتاب اکویناس : Suma de Veritate Catholicae Fidei contra Gentiles است بمعنای: «مجموعه در بیان آئین کاتولیک بر ضدّ گمراهان» این کتاب در چهار جلد تنظیم شده است.

دینانتی David of Dinant چنین یاوه سراییده است که : خدا همان مادّه المواد استّ این، بی‌معنی است زیرا ماده المواد، انفعال محض است و حال آنکه خدا فعل محض است. در خدا ترکیب نیست بنابراین (خدا) جسم نیست زیرا اجسام، مرکّب از اجزایند. خدا عین ماهیّت خویش است زیرا در غیر این صورت بسیط نمی‌بود بلکه مرکّب از ماهیّت و وجود می‌شد، در خدا ماهیّت عین وجود است»¹.

چنانکه بنظر می‌رسد توماس اکویناس، ذات الهی را در نهایت بساطت و وحدت معرفی می‌کند و بطور مطلق، تبدیل و تغییر را در ذات حق انکار می‌نماید. وی درباره آنکه مبدأ عالم از هر گونه ترکیبی منزّه است بیان ویژه ای دارد، می‌گوید: «صور هر قدر به مادّه نزدیکتر باشند، انواع و افرادشان زیاده‌تر است، و هر چه رو به کمال روند به وحدت نزدیکتر می‌شوند تا جایی که صورت بی‌مادّه دست می‌دهد که انواع و افراد ندارد و خود، علّت ها است یعنی ذاتی بسیط و یگانه که آفریننده کائنات است»².

با وجود همه این بیانات، در کمال شگفتی ملاحظه می‌کنیم که توماس اکویناس بعنوان یک مسیحی مؤمن، تثلیث را می‌پذیرد و به تجسم خدا در صورت عیسی باور دارد ! به عقیده ما این حکم مسیحی، برای آنکه عقل و ایمان را با یکدیگر جمع کند، بدیهی‌ترین اولیّات عقل را زیر پا گذارده یعنی «جمع میان نقیضین» را جایز شمرده است! و با آنکه در بحث از وجود خداوند و صفات او، به اصول عقلی اعتقاد نشان می‌دهد و از آنها در اثبات مرام خود یاری می‌جوید، ولی

1- تاریخ فلسفه غرب، اثر برتراند راسل، کتاب دوم، صفحه 847.

2- تاریخ تمدن، اثر ویل دورانت، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ج 12، صفحه 125.

به تثلیث که می‌رسد از تناقض گویی باک ندارد و ذات بسیط و ثابت حق را از سه اقنوم، مرکب می‌شمارد و به صورت مسیح متحوّل می‌پندارد! برتراند راسل از توماس اکویناس نقل کرده که وی گفته است: «عقل طبیعی در امور الهی قاصر است، این عقل می‌تواند جزئی از دین را ثابت کند اما بر اثبات سایر اجزای آن قادر نیست. عقل می‌تواند وجود خدا و بقای روح را اثبات کند اما اثبات تثلیث و حلول و روز داوری از او ساخته نیست»¹.

البته انکار نمی‌توان کرد که گاهی عقل، به فهم مسئله ای نائل نمی‌شود و آن را فراتر از درک خویش می‌شمرد ولی بی‌تردید، ره نیافتن به مسئله ای غیر از آنست که مسئله مزبور با بدیهیات عقل مخالف باشد که در این صورت آن مسئله از درجه اعتبار ساقط بوده و باطل است. و گر نه، باید عقل آدمی بک لی از حجیت معزول گردد و بر روی تمام ادراکات عقلی خطّ بطلان کشیده شود، و این هم هدفی نیست که توماس اکویناس برای رسیدن بدان تلاش نموده باشد زیرا که وی در اثبات وجود خدا و بقاء روح، به دلائل عقلی متوسّل می‌شود!

بنابر آنچه گفتیم، می‌توان دریافت که علمای مسیحی بخاطر از دست ندادن تثلیث چه اغلاط و تناقضاتی را ناچار بر ذهن خود تحمیل می‌کنند و در برابر چه گمراهی‌هایی تسلیم می‌شوند؟! آیا بهتر نیست که دانشمندان مزبور با شجاعت و قاطعیّت، آن تئوری باطل را رها سازند و تقلید بی‌دلیل در مبادی دین را به تحقیق شجاعانه تبدیل کنند؟

1- تاریخ فلسفه غرب، کتاب دوم، صفحه 845.

کارل فنדר، مدافع تثلیث! اینک که رأی دو تن از متکلمان برجسته و پیشین مسیحیت را درباره تثلیث ملاحظه کردیم، جا دارد که بر آراء دو تن از مدافعان این تئوری در عصر جدید نیز نظر افکنیم و آثاری را که ایشان برای ارشاد! مسلمانان نگاشته اند بررسی کنیم. نخست مناسب است از کارل فنדר آلمانی (Karl Gottlieb Pfander) که کتابی از او بنام «سنجش حقیقت» به زبان پارسی¹ در دست داریم، سخن گوئیم.

فنדר از علمای مسیحی در قرن هیجدهم میلادی بشمار می آید، وی نزدیک به صد و چهل سال پیش از اروپا به هندوستان مسافرت کرد و مور د استقبال کمپانی انگلیسی هند شرقی قرار گرفت، و مدتی در رأس یک گروه تبلیغاتی (Misionary) در آن دیار فعالیت می نمود، و مردم هند را به آیین مسیحیت دعوت می کرد. در آن هنگام از سوی یکی از دانشمندان ورزیده و متبّع اسلامی بنام شیخ محمد رحمه الله عثمانی به م جلس مناظره ای فراخوانده شد، و این مناظره در سال 1270 هجری برابر با 1855 میلادی در شهر اکبر آباد هند با حضور عدّه ای از علماء و رجال دولتی، صورت پذیرفت. موضوع مناظره، رسیدگی به ادّعای مسلمانان مبنی بر «وقوع تحریف در انجیل» بود، و فنדר در آن مجلس ناگزیر، به تحریف هشت موضع در اناجیل اعتراف نمود. کارل فنדר از هند به قسطنطنیه نیز سفر کرد ولی در کشور عثمانی برخلاف هندوستان - که زیر نفوذ و سلطه انگلیسی ها قرار داشت - با استقبال دولتیان روبرو نشد، و سلطان عبدالعزیز خلیفه عثمانی

1- این کتاب با عنوان «میزان الحق» در سال 1923 میلادی به زبان عربی نیز در مصر انتشار یافته است.

روی خوشی به او نشان نداد. کارل فندر را روی هم رفته می‌توان از علمای مبرز پروتستان بشمار آورد که در قرن هیجدهم برای دعوت و تبشیر، به شرق اسلامی آمده‌اند. باری فندر در نوشته‌های خود برای اثبات تثلیث - همچون آگوستین - تنها به کتاب مقدس دست می‌آویزد، و در این باره می‌نویسد: «دلیل این عقیده (یعنی تثلیث) بطوری که گفته شد، در کتاب مقدس و بخصوص در عهد جدید (انجیل) یافت می‌شود. ما این عقیده را فقط از این لحاظ قبول می‌کنیم که آن وجود فیاض، آن را از راه خداوندی بر ما مکشوف داشته است»¹.

از این عبارت بر می‌آید که مدافعان تثلیث، با وجود آنکه قرن‌ها از پیدایش این عقیده سپری شده هنوز نتوانسته‌اند برهانی عقلی در اثبات تئوری خود ارائه دهند و ناگزیر به سخنان کتاب مقدس در این زمینه توسل می‌جویند با اینکه چنین روشی - بفرض یافتن شواهد نقلی - تنها کسانی را قانع می‌سازد که انجیل را بعنوان «پیام الهی» پذیرفته باشند و احتمال هیچ‌گونه تحریف و تخییری را درباره آن نیز بخود راه ندهند. و بعلاوه، در تفسیر شواهد انجیل با طرفداران تثلیث هم رأی و هم سلیقه باشند، یعنی هر دو دسته از اسلوب و روش یگانه‌ای در فن تفسیری پیروی کنند. و البته گذر کردن از این مقدمات، کار ساده و آسانی نیست! بهر صورت، فندر در آستانه بحث از تثلیث، چنین می‌نگارد:

«کتاب مقدسه در موضوع وحدانیّت خدای تعالی شهادت قطعی می‌دهند چنانکه در سفر تثنیه باب 4:6 مسطور است: «ای اسرائیل بشنو! یهوه خدای

1- سنجش حقیقت، اثر دکتر فندر آلمانی، چاپ 1934 میلادی، صفحه 145.

ما، یهوه واحد است». و در کتاب اشعیا، نبی باب 45 آیه 5 نوشته است: «من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی». و در رساله اول به قرنطیان باب 8 آیه 4 مسطور است: «پس درباره خوردن قربانی‌های بت‌ها، می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست». و ایضاً در رساله به افسسیان باب 4 آیه 6 مرقوم است که: «یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید، یک خدا و پدر همه، که فوق همه، و در میان همه، و در همه شما است»¹.

مشکل بحث از اینجا آغاز می‌شود که فنذر می‌خواهد تئوری تثلیث را با توحید مزبور آشتی دهد، و چنین خواسته‌ای، بدون گام نهادن در باب مغالطه میسر نیست! اکنون بنگریم که فنذر این راه را چگونه می‌پیماید؟ وی می‌نویسد: «توحید خدا در تورات ضمن آیه ای که می‌گوید: بشنو ای اسرائیل! خداوند، خدای ما خداوند واحد است (سفر تثنیه، باب 4:6) تصریح شده است و در انجیل هم می‌بینیم که خداوند عیسی مسیح همین کلمات را نقل فرموده، و بلکه آنه را اساس تعالیم خودش قرار می‌دهد (انجیل مرقس، باب 12، آیه 29). عقیده تثلیث هم همان است منتهی مشروح‌تر و مفصل‌تر و بر روی اساس سایر تعالیمش استوار گردیده است. مثلاً بر روی این حکمی که مسیح به شاگردانش می‌دهد که: ایمان‌آوردگان را به اسم پدر و پسر و روح ال قدس تعمید بدهند (انجیل متی، باب 28، آیه 19). در اینجا معلوم است که توحید الهی تعلیم داده شده چرا که لفظ «اسم» مفرد است ولی اَقانیم ثلاثه، جدا جدا ذکر گردیده و نمی‌شود تصوّر کرد که پسر و روح القدس هر دو مخلوق باشند، زیرا مسلم است که شرکت

1- سنجش حقیقت، صفحه 89.

دادن مخلوق با خالق در وحدت اسم اقدس، کار غلطی است، و عناوین و القابی را مانند «ابن الله» و «روح القدس» که مختص خدا است به مخلوقات نمیتوان اطلاق نمود ولو هر چه عالی مقام و والا باشند. این مسئله در نظر هر کس که اندکی در آن تعمق نماید، بدیهی و عیان است.¹

اولاً عبارتی که در انجیل متی از قول مسیح آمده که «بروید همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید» کمترین دلالتی بر این معنا ندارد که پدر و پسر و روح القدس، در اسم با یکدیگر وحدت دارند تا چه رسد به وحدت در مس مای! زیرا هر چند واژه «اسم» در این عبارت، مفرد آمده است ولی واو عطفی که در «اب و ابن و روح القدس» بکار رفته برای هر کدام از این کلمات، لفظ اسم را دوباره در تقدیر می گیرد، و مفهوم جمله بدین صورت در می آید: «به اسم اب و اسم ابن اسم روح القدس تعمید دهید» بعلاوه، اگر ادعا کنیم که این سه نام، یکی بیش نیستند با ظاهر این اسامی و معانی مختلف آنها مخالفت نموده ایم! چگونه می توان گفت که: نام و مفهوم پدر و پسر، یکی است و هیچ تفاوتی با هم ندارند؟! مسیح خود بارها نام پدر را از نام خویش جدا ساخته است، و بعنوان نمونه در همان انجیل متی از قول وی گزارش شده که فرمود: «هیچ کس را بر روی زمین «پدر» نخوانید زیرا شما یک پدر دارید یعنی همان پدر آسمانی. و نباید «پیشوا» خوانده شوید زیرا شما یک پیشوا دارید که مسیح است»².

1- سنجش حقیقت، صفحه 140-141.

2- متی، باب 23، شماره 9-10.

چنانکه ملاحظه می‌شود مسیح^۱ تعلیم داده که نام پدر آسمانی، ویژه خدا است، و برای خود وی هم نام پیشوا را باید بکار برد، همانطور که تقدّم نام پدر بر پسر و نیز بر روح القدس در جمله مورد بحث، نشان آنست که صاحب این نام، احترام و اهمیتی بیش از دیگران دارد و مقامی مستقلّ از آن دو بشمار می‌آید.

ثانیاً: اگر نام‌های گوناگون «پدر» و «پسر» و «روح القدس» در انجیل، اشاره به یک حقیقت داشت و مسمای یگانه ای را (در صوت سه اقنوم) بیاد می‌آورد، لازم می‌آمد که این سه اقنوم در اراده و قدرت و علم با یکدیگر وحدت داشته باشند در صورتی که انجیل مثنی می‌نویسد مسیح^۲ پیش از مصلوب شدن خود، به پیشگاه خداوند گفت: «ای پدر، اگر ممکن است این پیاله (مرگ رنج‌آور) را از من دور کن، امّا نه به اراده من بلکه به اراده تو»^۱! و در انجیل مرقس نیز آمده است که: «عیسی کمی از آنجا دور شد و به روی زمین افتاده دعا کرد اگر ممکن باشد آن ساعت پر درد و رنج نصیب او نشود. پس گفت: ای پدر، همه چیز برای تو ممکن است، این پیاله را از من دور ساز، امّا نه به خواست من بلکه به اراده تو»^۲. همانگونه که می‌بینیم در خلال این سخنان به وضوح آمده که قدرت و اراده الهی از خواست و امکانات عیسی جدا بوده است، و این حقیقت نمایشگر جدایی ذات خداوند از مسیح بشمار می‌رود.

همچنین در انجیل‌ها می‌خوانیم که چون مسیح^۳ از ویرانی جهان و رستاخیز مردگان و بازگشت خود خبر داد، تصریح نمود که هنگام فرا رسیدن امور

1- مثنی، باب 26، شماره 39.

2- مرقس، باب 14، شماره 35-36.

مذبور را هیچ کس جز «پدر» نمی‌داند و حتی «پسر» و فرشتگان نیز از آن آگاهی ندارند!¹ بدانگونه که در انجیل مثنی آمده است: «هیچ کس غیر از پدر از آن روز و ساعت خبر ندارد، حتی پسر و فرشتگان هم از آن بی‌خبرند»¹! و نیز در انجیل مرقس می‌نویسد: «اما در آن روزها بعد از آن مصیبت‌ها، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه، دیگر نخواهد درخشید. ستاره‌ها از آسمان فرو خواهند ریخت، و نیروهای آسمان متزلزل خواهند شد. آن وقت پسر انسان (مسیح) را خواهند دید که با قدرت عظیم و جاه و جلال، بر ابرها می‌آید... اما از آن روز و ساعت هیچ کس خبر ندارد، نه فرشتگان آسمان و نه پسر، فقط پدر از آن آگاه است»².

از آنچه گواه آوردیم به روشنی دانسته می‌شود که «پدر» از «پسر» و از عموم فرشتگان بلحاظ علم و آگاهی نیز جدایی دارد و با آنان متحد نیست. پس هرگز نمی‌توان ادعا کرد که در انجیل، نام پدر و پسر و روح القدس، برای ذات یگانه‌ای بکار رفته و از آنجا بدین نتیج³ ه رسید که پندار تثلیث همان عقیده توحید است! ثالثاً: آنچه فنر ادعا می‌کند که: عناوین و القابی مانند ابن الله (پسر خدا) و روح القدس، مختص خدا است و به مخلوقات نمی‌توان اطلاق نمود هر چند عالی مقام و والا باشند! برخلاف مندرجات تورات و زبور و انجیل است که ده ها بار واژه «پسر خدا» را برای مخلوقات عالی مقام بکار برده اند، چنانکه در سفر تثنیه از تورات، خطاب به پیروان راستین موسی⁴ می‌خوانیم که: «شما پسران یهوه، خدای خود هستید»³. و در

1- مثنی، باب 24، شماره 36.

2- مرقس، باب 13، شماره 24-25-26-27-32.

3- تورات، سفر تثنیه، باب 14، شماره 1.

زبور آمده که داود ۱ فرمود: «خداوند بمن گفته است تو پسر من هستی»¹. و در انجیل متی می‌نویسد: «خوشا به حال صلح کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهد شد»². و در انجیل لوقا می‌خوانیم: «... احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی (خدای متعال) خواهید بود»³. و در انجیل یوحنا آمده است: «مسیح بآن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند»⁴. و امثال این سخنان و تعبیرات در کتاب مقدس به فراوانی دیده می‌شوند و همگی ادعای کشش فندر را نقض می‌کنند. روح القدس هم لقبی ویژه خداوند نیست، بلکه نام فرشته ای است پاک و امدادگر و فیاض که پیش از مسیح ۱ نیز بر پیامبران حق فرود می‌آمده و آنان را از قوت روحی برخوردار می‌ساخته است، چنانکه در انجیل لوقا درباره یحیی ۱ می‌نویسد: «از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود»⁵. و اگر روح القدس بمعنای خدای جهان آفرین باشد در این صورت مسیحیان باید برای یحیی ۱ همچون عیسی ۱ مقام خدایی قائل شوند! زیرا که وی سرشار از روح القدس بوده است، ولی پیروان مسیح ۱ الوهیت یحیی ۱ را باور ندارند و او را بنده ای برگزیده و از پیامبران خدا می‌شمرند همانگونه که عموم مسیحیان، زکریا ۱ پدر یحیی را نیز مخلوق خدا و از برگزیدگان حق می‌دانند با اینکه انجیل لوقا

1- زبور داود (مزامیر)، مزمور 20، شماره 8.

2- متی، باب 5، شماره 9.

3- لوقا، باب 6، شماره 35.

4- یوحنا، باب 1، شماره 12.

5- لوقا، باب 1، شماره 15.

درباره وی - همچون پسرش - گواهی می دهد که :
 «زکریّا از روح القدس پر شده نبوّت نمود»¹. و
 بطور کلی شخصیت روح القدس در انجیل، از پدر
 آسمانی و مسیح تفکیک شده و با آن دو وحدت
 ذاتی ندارد چنانکه در انجیل لوقا می خوانیم:
 «پدر آسمانی شما، روح القدس را خواهد داد به
 هر که از او سؤال کند»²! و نیز می خوانیم که:
 «هر که س خنی بر خلاف پسر انسان (مسیح) گوید
 آمرزیده شود امّا هر که به روح القدس کفر گوید
 آمرزیده نخواهد شد»³! و این قبیل تعبیرات
 بوضوح می رسانند که روح القدس، فرستاده خدا و
 بمنزله فیض مقدّس او است نه ذات الهی، و از
 عیسی مسیح U نیز در گوهر ذات جدایی و فاصله
 دارد.

خلاصه آنکه کشیش فندر، بیهوده تلاش نموده است
 تا از جمله: «امّت‌ها را به اسم اب و ابن و روح
 القدس تعمید دهید»، دکترین سه خدایی! را به
 اثبات رساند، و اگر گوینده این سخن می خواست
 تا به تثلّیث رهنمون شود لازم بود آشکارا
 بگوید: «امّت‌ها را به اسم خدایی که اب و ابن و
 روح القدس نام دارد، تعمید دهید»! در صورتی
 که چنین سخنی در سراسر انجیل یافت نمی شود. از
 این گذشته؛ درباره دلالت جمله مزبور هنگامی
 می توان بحث نمود که صدور آن از مسیح U به
 اثبات رسیده باشد، با آنکه اثبات این مسئله
 برای فندر و امثال او ممکن نیست! زیرا گفتار
 فوق نشان می دهد که رسالت عیسی U برای هدایت
 همه اقوام بوده است چنانکه در آغاز گفتار
 می خوانیم: «بروید همه امّت‌ها را شاگرد سازید

1- لوقا، باب 1، شماره 67.

2- لوقا، باب 11، شماره 13.

3- لوقا، باب 12، شماره 10.

...» اما از سوی دیگر در انجیل متی تصریح شده که رسالت مسیح U تنها برای ارشاد بنی اسرائیل بوده است (نه اقوام دیگر)! بطوری که می‌نویسد: «یک زن کنعانی¹ که اهل آنجا بود پیش عیسی آمد و با صدای بلند گفت: «ای آقا، ای فرزند داود، به من رحم کن، دخترم سخت گرفتار روح پلید شده است! اما عیسی هیچ جوابی به او نداد تا اینکه شاگردان جلو آمدند و از عیسی خواهش کرده گفتند: او فریاد کنان بدنبال ما می‌آید، او را بفرست برود. عیسی در جواب گفت: «من فقط برای گوسفندان گمشده خاندان بنی اسرائیل فرستاده شده‌ام»!²

این سخن با مفهوم حصری که در آن ملاحظه می‌شود دلالت دارد بر آنکه رسالت مسیح U رسالتی جهانی نبوده و با روایت دیگری که می‌گوید: عیسی U پس از مرگش زنده شد و به حواریون گفت: «بروید همه امت‌ها را شاگرد سازید و آنها را به اسم و اب و ابن و روح القدس تعمید دهید» هماهنگی ندارد.

ممکن است گفته شود: مسیح U در اوائل دعوت خود مأموریت داشت که تنها به ارشاد بنی اسرائیل همت گمارد ولی پس از مرگش، رسالت وی تعمیم یافت و همه اقوام بشر را فرا گرفت! پاسخ این سخن آنست که: چنین توجیهی، مستلزم «قبول نسخ» در فرمان‌های خدا است که علمای مسیحی از پذیرفتن آن، سخت إباء دارند! فنر ضمن کتاب «سنگش حقیقت» در این باره می‌نویسد: «هرگاه چنین فکری (نسخ دستورات دینی) در لوح خاطر بنمائیم مثل آنست که حکمت و قدرت خدای

1- در انجیل مرقس برخلاف گزارش متی می‌نویسد: زن یونانی! (مرقس، باب 7، شماره 26).

2- متی، باب 15، شماره 22-24.

لایزال را ضعیف پنداشته و خدا را مانند پادشاهی جسمانی یا آدمی ضعیف و بی ادراک بدانیم».¹

بهر صورت ، جمله مزبور از دیدگاه فندر، روشن‌ترین سخنی است که از مسیح درباره تثلیث روایت شده ! بهمین جهت در پایان گفتارش می‌نویسد: «این مسئله در نظر هر کس که اندکی در آن تعمق نماید، بدیهی و عیان است»!! و از اینجا می‌توان دیگر سخنانی را که فندر در اثبات تثلیث بگواهی آورده، ارزیابی کرد! فندر با اینکه در مسئله تثلیث تنها بر مدارک نقلی اعتماد می‌نماید ولی گاهی به مباحث عقلی نیز اشاره ای می‌کند، بویژه هنگامی که در صدد پاسخگویی به مسلمانان موحد بر می‌آید. اما کوشش عقلی او در موضوع تثلیث - همانند بسیاری از علمای مسیحی - به تشبیه و مقایسه محدود می‌شود و با برهان پیوندی ندارد. بارزترین مقایسه‌ای که بدفاع از اقانیم سه گانه در کتاب «سنجش حقیقت» آمده چنین است: «برخی از برادران مسلمان ما می‌گویند که عقیده توحید، ضدّ عقیده تثلیث است، اما چون این دو عقیده در کلام خدا مکشوف گردیده امکان ندارد که با یکدیگر مباینّت داشته باشند. عقیده توحید با کلیّة اقسام جمعیت و کثرت، منافی نیست. مثلاً

1- سنجش حقیقت، صفحه 42، البتّه فندر توجّه ندارد که خداوند برای بشر، قانونگذاری فرموده نه برای خودش ! و دین بشر نیز مانند همه شئون بشر، راه تکامل می‌پیماید تا به قلّه کمال رسد لذا پیامبر اسلام p که خاتم پیامبران است فرمود : «بعثت لأتمم مکارم الأخلاق» (الشفاء، اثر قاضی عیاض اندلسی، ج 1، ص 96) یعنی: برانگیخته شده ام تا اخلاق پسندیده را به اتمام رسانم». با این همه نسخ، در اساس دعوت و اصول کار پیامبران راه ندارد و مربوط به امور فرعی است.

همه کس اذعان دارد که خدا کثرت در صفات دارد مانند صفت رحمت و عدالت و قدرت و حکمت و ابدیت. فی الحقیقه متألّهین و حکمای اسلامی از روی صحت و درستی تعلیم می دهند که او : مجمع صفات حسنه و جامع صفات کمالیه می باشد ولی بودن صفات با توحید الهی مباینست و منافات ندارد. همچنین عقیده بوجود سه اَقنوم در وحدانیت ذات الهی، با عقیده توحید که اساس کلیّه ادیان و مذاهب می باشد، مباینست ندارد»¹.

چنانکه در آغاز این گفتار ملاحظه می شود اعتماد اصلی فنر به برداشتی است که درباره تثلیث از کتاب مقدس دارد و سپس بدستاویر آنکه : «خدای یگانه در عین وحدت، دارای صفات و کمالات بسیار است» می خواهد به این اِتهام که : «تثلیث با توحید نمی سازد» پاسخ دهد. البتّه مسلمانان موحد برخلاف فنر ادّعا می کنند که چون پندار تثلیث، ضدّ عقیده توحید است لذا امکان ندارد که هر دو در کلام خدا گرد آمده باشند و فنر و امثال او، در ف هم انجیل به خطا رفته اند چنانکه قبلاً نشان دادیم. امّا تشبیه و مقایسه ای که فنر در بین «صفات الهی» و «اقانیم ثلاثه» پیش آورده، بنظر ما، مقایسه ای نارسا است و از مصادیق «قیاس مع الفارق» شمرده می شود! زیرا اگر صفات خداوند در حکم اَقانیم بودند، لازم می آمد که به تعداد صفات پروردگار، اَقنوم هایی در ذات او وجود داشته باشند، و چون صفات حق از سه صفت بمراتب بیشترند در آنصورت واجب بود که فنر، اعتقاد به سه اَقنوم را رها کند و به ده ها اَقنوم ایمان آورد! و این خطا از آنجا برخاسته که فنر به تفاوت میان «صفت» و «اَقنوم» توجه ندارد و مثلاً نمی داند که صفت، تابع موصوف خود

1- سنجش حقیقت، صفحه 144.

بوده و با آن هماهنگی دارد ولی اقانیم، از آنجا که هر کدام یک «اصل» شمرده می‌شود لزوماً پیوستگی و هماهنگی کامل با یکدیگر ندارند و لذا ملاحظه می‌کنیم که علمای مسیحی می‌گویند: اقنوم پسر، بالای صلیب جان باخت و اق نوم پدر، در آسمان زده ماند! و اقنوم روح القدس، از آسمان فرود آمد و اقنوم پدر، در آسمان¹ برقرار ماند! و اقنوم پسر رنجور و دردناک شد و اقنوم پدر را هیچ آسیب و دردی نرسید! و اقنوم روح القدس، بشکل کبوتری در آمد² و اقنوم پسر در صورت انسانی باقی ماند! و اقنوم پسر به سجده و عبادت پرداخت و اقنوم پدر، هیچ کس را پرستش و بندگی ننمود!

آیا این همه جدایی و ناهماهنگی، با وحدت حقیقی در ذات ال‌هی سازش دارد؟ یا وحدت اقانیم، امری ذهنی و اعتباری است و اختلاف آنها به «چند خدایی» باز می‌گردد؟ علمای مسیحی قرن‌ها است که تلاش می‌کنند تا از راه مثل آوردن، تناقض میان وحدت ال‌هی و کثرت اقانیم را حل کنند و شاید بتوان گفت که این کوشش بی‌نتیجه، از دوران آگوستین آغاز شده و همچنان ادامه دارد با آنکه همگی اعتراف نموده‌اند که مثال‌های ایشان با اُحدیّت مطلقه «منطبق نیست، چنانکه دکتر فندر در این باره می‌نویسد:

- 1- علمای مسیحی، جایگاه اقنوم پدر را در آسمان می‌انگارند و از این رو در دعاء می‌گویند: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد ...» به انجیل متی، باب 6، شماره 9 نگاه کنید.
- 2- در انجیل مرقس آمده است: «همین که عیسی از آب بیرون آمد دید که آسمان شکافته است و روح القدس بصورت کبوتری به سوی او فرود آمد». (مرقس، باب 1، شماره 10) ضمناً به لوقا باب 3، شماره 22 و متی، باب 3، شماره 16 نیز نگاه کنید.

«این نکته مورد قبول واقع شده که در عالم خلقت، مثل کاملی برای ذات الهی یافت نمی‌شود»!¹ در تمام مثل های ناقصی که علمای مسیحی آورده‌اند، بساطت ذات الهی انکار شده است، یعنی برای آنکه عقیده تثلیث را به اثبات رسانند، موجود واحدی را در نظر گرفته‌اند که از سه جزء، ترکیب می‌یابد! در حالی که قدّیسین بزرگ مسیحی مانند سنت آگوستین و سنت اکویناس تصریح نموده‌اند که مبدأ نخستین، ذاتی یگانه و بسیط است و حتّی توماس اکویناس در این مسئله، دلیل فلسفی ویژه‌ای می‌آورد (هر چند در مقام ایمان، حکم عقل را فراموش می‌کند و به تثلیث می‌گراید)!

حکمای اسلامی نیز چنانکه پیش از این نشان دادیم عقیده دارند هر واحدی که از اجزاء یا اقانیمی ترکیب شده باشد، برای تحقق وحدتش بدان اجزاء نیازمند است، و این امر نشان می‌دهد که او در وحدت کلّی خویش، غنی با لذّات نیست بلکه در مرتبه فقر و «امکان» قرار دارد و در نتیجه چنین واحدی، مبدء هستی (یا واجب الوجود) شمرده نمی‌شود. بهمین اعتبار حکمای اسلامی درباره اتحاد ذات و صفات خداوند گفته‌اند که صفات الهی تنها بلحاظ «مفهوم» با ذات خدا تفاوت دارند ولی بلحاظ «مصادق» عین ذات حق و عن یکدیگرند. یعنی یک ذات کامل و مطلق وجود دارد که وی را نسبت به دانستنی‌ها، عالم می‌شمریم و همان ذات را نسبت به توانستنی‌ها، قادر می‌دانیم و نسبت به شنیدنی‌ها، سمیع می‌خوانیم و نسبت به دیدنی‌ها، بصیر می‌شناسیم... بدون آنکه ذات احدیّت از اجزاء مختلفی (چون صفات علم و قدرت و سمع و

1- سنجش حقیقت، صفحه 144.

بصر ...) ترکیب شده باشد یا به اقنوم های متفاوتی تقسیم گردد.

این توحید مجرّد و عالی را هیچگاه علمای مسیحی نخواستند و بطور جدّی بشناسند و بدان ایمان آورند، زیرا در مواعظ انجیل و سخنان پولس! اثری از آن ندیده‌اند امّا مسلمانان، در طلیعة آفتاب اسلام و پیش از آنکه فلسفه یونانی به حوزه‌های ایشان وارد شود، با این توحید ناب الهی آشنایی داشتند و آن را باور کردند حکمای اسلامی از این مرتبة والا، به تجرّد محض و «أحدیّت مطلقه» تعبیر می‌کنند و خدای تعالی را با توجّه بدین شأن و مقام، پرستش می‌نمایند. امّا علمای مسیحی چنانکه گفتیم به این مرتبه از الوهیّت ایمان نیاورده‌اند، و در حقیقت، خدای سبحان را مرکّب از اجزائی می‌شمردند که هر کدام از آنها دارای «ویژگی‌های آفریدگان» هستند و این آیه کریمه از قرآن مجید را بیاد می‌آورند که فرمود:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (زخرف: 15)

«برای خداوند یگانه به اجزائی از میان بندگان قائل شدند! همانا که آدمی آشکارا ناسپاس (و قدرشناس) است.» خلاصه آن که لغزش فندر و امثال او در این مرحله، از «تشبیه خداوند متعال به مخلوقات» سرچشمه می‌گیرد، و بی‌پروایی ایشان در این باره مایه شگفتی بسیار می‌شود. در کتاب «سنجش حقیقت» بیش از این، دلیل عقلی! بر اثبات تثلیث نمی‌یابیم ولی در کتاب «میزان الحق» که با دیباچه خاور شناس انگلیسی کلیرتسداال Clair Tisdall در مصر بچاپ رسیده است ملاحظه می‌کنیم که فندر به «شبه دلیلی» دیگر

توسّل جسته که باز گفتن آن بی فایده نیست، و نشان می‌دهد که دانشمندان مسیحی متأسفانه تا چه اندازه از معارف الهی دورند!

فندر در فصل پنجم از کتاب مزبور چنین می‌نویسد: «وهنا فکر آخر له علاقة بالتثليث، إنّ من أسماء الله الحسنى عند المسلمين كونه «ودوداً» أى محباً (و هذا وافق ما جاء فى الكتاب فى إرميا 3:31 و يوحنا 16:3 و يوحنا 11-7:4) و بما أنه غير متغير فهو ودود من الأزل، ويلزم عن ذلك أن يكون له مودود أى محبوب من الأزل قبل خلق العالم، فمن عساه يكون ذلك المحبوب الموجود من الأزل عند الله؟ ففى عقيدة التثليث الجواب الصريح والوحيد لهذا السؤال فنقول: إنّ أقنوم الأب هو الودود و أقنوم الإبن المودود و ما أحسن ما قال يسوع فى هذا المعنى خطاباً لأبيه: «أحببتنى قبل إنشاء العالم (يو 17:24) و عليه لا يمكن الاعتقاد بوجود صفة المحبة فى الله من الأزل ما لم نعتقد بتعدد الأقانيم مع وحدة الجوهر وإلا كان الله متغير ابتداء أن يحب من الوقت الذى خلق له محبوباً من الملائكة أو البشر وهذا باطل لأنه قال: «أنا الرب لا أتغير» (مل: 2-6)¹.

یعنی: [در اینجا اندیشه دیگری وجود دارد که با تثلیث بستگی پیدا می‌کند و آن اینست که یکی از نام‌های نیکوی خدا نزد مسلمانان «ودود» است که بمعنای «دوستدار» می‌آید (و این معنی با آنچه در کتاب ارمیاء نبی و انجیل یوحنا آمده موافقت دارد) و چون خدا تغییر نمی‌پذیرد، پس از ازل و برای همیشه، خدا «ودود» بوده است و از اینجا لازم می‌آید که خداوند پیش از آفرینش جهان، دوست و محبوبی ازلی داشته باشد! در این صورت چه کسی باید نزد خدا، آن محبوب ازلی شمرده شود؟ در عقیده تثلیث، پاسخ صریح و منحصر به فردی برای این پرسش وجود دارد و ما می‌گوییم که اقنوم پدر، همان خدای ودود بوده و اقنوم پسر، محبوب او است و این معنا را مسیح در خطاب به پدر خود چه نیکو گفته که: «مرا

1- میزان الحق، چاپ 1923 در مطبعة التیل مصر، صفحه 245.

پیش از آفرینش جهان دوست می داشتی» (انجیل یوحنا 24:17) بنابراین، ممکن نیست که صفت ازلی محبت را در خدا بپذیریم بدون آنکه تعدد اقانیم را در عین وحدت جوهرشان قبول کنیم چه در غیر این صورت خدا را - از آن هنگام که محبوبی برای خویش از جنس فرشتگان یا آدمیان آفرید - متغیر پنداشته ایم و این رأی، باطل است زیرا که او خود فرموده: «من خدایی هستم که تغییر نمی‌پذیرم». (رساله ملاکی نبی 6:3). این دلیل فنذر، کمترین بهره ای از صحت و اعتبار ندارد! و حقاً شگفت انگیز است که دانشمندی اظهار دارد: چون محبت خدا ازلی است پس باید محبوبی ازلی (بصورت مسیح) نیز همواره وجود داشته باشد! و از توجه به این امر روشن غفلت ورزد که محبت الهی، ویژه مسیح نیست، و خدای متعال همه پیامبران و صالحان را دوست دارد چنانکه در همان بخش از کتاب ارمیاء نبی می‌خوانیم که وی گوید: «خداوند از جای دور به من ظاهر شد و گفت: با محبت ازلی ترا دوست داشتم و از این جهت ترا به رحمت جذب نمودم»¹! پس لازم می‌آید که با آفرینش ارمیاء و دیگر پیامبران، محبت تازه ای در ذات احدیت پدید آمده باشد بطوری که خدا را دگرگون و متحول سازد! و ان همان رأی نادرستی است که فنذر از آن می‌گریزد. خطای فنذر چنانکه گفتیم از آنجا سرچشمه می‌گیرد که محبت خدا را همچون دوستی بشر می‌انگارد و دائماً خالق را با مخلوق قیاس می‌کند و به اشتباه در می‌افتد. اگر دکتر فنذر به همان سخن ارمیاء توجه می‌نمود، به سادگی در می‌یافت که خدای سبحان می‌تواند بنده متواضع و مخلوق مطیعی را از ازل دوست بدارد، زیرا محبت خداوند از علم ازلی او جدا نیست، و مانند بشر، هر روز از رویداد تازه ای آگاهی نمی‌یابد تا بدان دل بندد و در نتیجه با هر حادثه ای،

1- ارمیاء نبی، باب 31، شماره 3.

متأثر و متحوّل شود! آری، محبّت الهی نسبت به هر چیز و هر کس - به اندازه شأن و مرتبه او - ازلی است، ولی «اظهار آن محبّت» در زمان معین و شرایط خاص صورت می‌پذیرد نه «اساس آن محبّت» که از علم ازلی پروردگار جدایی ندارد. و عجب آنکه فندر در اینجا از تغییر ناپذیری خدا سخن می‌گوید در حالی که سراسر کتابش انباشته از این پندار است که خداوند آسمان ها و زمین، بصورت بشری در آمد و مانند دیگر انسان ها زندگی کرد و رنج کشید و سرانجام بدار آویخته شد! بویژه در صفحه 33 از «سنگش حقیقت» می‌نویسد: «آن کسی که در جنبه بشری خود، بر روی صلیب مرد، نه فق ط انسان بلکه خدا هم بود». آیا چنین ادّعائی با تغییرناپذیری خدا در تناقض نیست؟¹

این نمونه از مغالطات نشان می‌دهد که فندر با همه مطالعات دینی خود، نه بدرستی از مفاهیم کتاب مقدس آگاه شده و نه راه برهان و دلیل عقلی را شناخته تا از تناقض گویی مصون ماند و بدام «سفسطه» در نیافتد!

1- نزدیک هزار و صد سال پیش از فندر، امام مسلمین علی^ص درباره معرفت الهی به اهل اسلام چنین تعلیم داده است که: «... وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ، وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، وَلَا يَغَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظُّلَامُ، وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ ... يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ، وَيُبْغِضُ وَيَقْضِبُ مِنْ غَيْرِ رِمْسَقَةٍ...» (خطبه 186 نهج البلاغه). یعنی: «خداوند به هیچ حالی تغییر نمی‌پذیرد، و در احوال گوناگون منتقل نمی‌شود، و گذران شبها و روزها فرسوده‌اش نمی‌کند، و روشنی و تاریکی دگرگونش نمی‌سازد، و به داشتن اجزاء و اندام توصیف نمی‌شود... (نیکان را) دوست می‌دارد و از آنان خشنود است بی‌آنکه حالت رقت در او باشد و (از بدان) بیزار و ناخشنود است بدون آنکه از ایشان در رنج باشد...».

تثلیث در کتاب «خدای متجلی»! اینک هنگام آن فرا رسیده که از قرن هیجدهم میلادی پیش آییم و به ادعای مسیحیان معاصر در موضوع تثلیث بنگریم و به دلائل آنها رسیدگی کنیم. برای این منظور رساله «خدای متجلی» را که در ایران نشر یافته، مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

رساله مزبور را انتشارات «نور جهان» و وابسته به کلیسای انجیلی تهران است و نویسنده اش از شاگردان دکتر کیدی الن^{*} بشمار می‌رود، چنانکه در آغاز رساله، آن را به استاد خویش تقدیم کرده است، و با نام رمز گونه (ک. م) از خود یاد می‌نماید. کلیسای انجیلی را پرستشگاه «پروتستان‌ها» در شهر تهران باید دانست. بنابراین، رساله مورد بحث از سوی روشنفکران مسیحی منتشر شده که به طرفداران «پاپ» اعتراض دارند و بقول خود خرافات «کاتولیک‌ها» را نمی‌پذیرند! از این‌رو جالب است که به بینیم روشنفکران مزبور، مشکل تثلیث و خدایی مسیح را چگونه حل می‌کنند و در این باره چه تفسیری دارند؟!

نویسنده در آغاز سخن می‌کوشد تا راه حل‌هایی را که تاکنون از سوی مسیحیان در زمینه تثلیث ارائه شده ناقص شمارد تا خوانندگان را برای فهمیدن تئوری خویش آماده و کنجکاو سازد، و در این باره می‌نویسد: [در گفتگوی مذهبی اغلب مسیحیان مشاهده شد که در مرتبه اول اظهار می‌دارند: «مسیح، خدا است» مسلماً این بیان

^{*} از دکتر کیدی الن کتابی به فارسی با عنوان: «از سرگردانی تا رستگاری» به چاپ رسیده است، وی آثار دیگری چون: «پیش‌تازان جنبش میسیونری» و «پیروزمندان (تفسیر مکاشفه یوحنا)» و «نظارت مسیحی» و جز اینها نیز دارد.

برای بسیاری از مردم پیچیده و غیرقابل قبول می‌باشد که چگونه به دو یا سه خدا می‌توان معتقد شد؟!، نمی‌توانیم به هیچ وجه منکر این حقیقت شویم که برای فردی حق‌جو که می‌خواهد با اصول مسیحیت آشنائی کافی یابد، توضیح بیشتری لازم است. بسیاری از مسیحیان نیز در توضیح، متمسک به کلمه‌ای چون «نمی‌دانم» می‌شوند! اینان می‌گویند: «چون مسئله تثلیث از ادراک و فهم ما بمراتب عالی‌تر و عمیق‌تر است و چون سَرّی است که نمی‌توان با آسانی فهمید، می‌باید با ایمان پذیرفت که مسیح خدا است، زیرا این حقیقت در انجیل بر ما کشف شد و هم در اعتقاد نامه‌های مسیحی ذکر گردیده است». مسلم است این بیان تعبّدی و بی‌دلیل اگر چه برای فرد ایمان‌دار مسیحی که از تجربه‌های شخصی خود حقایقی کشف کرده و برای او دارای ارزش فراوانی است، ولی برای فردی مبتدی که مایل است حقیقت مسیحیت را با دقت بررسی کند و بفهمد، قابل قبول نخواهد بود و نباید هم انتظار داشت که چنین جواب مبهم و پیچیده‌ای رضایت‌شنونده را فراهم سازد و فردی که هنوز در مقدّمه تحقیقات خود قدم بر می‌دارد با چنین جمله بدون توضیح قانع شود.

جای بسی تأسف است که بسیاری از مسیحیان با چنین بیان مختصر خویش انتظار دارند که مخاطب فوراً قبول کند و حتّی ایمان بیاورد!¹

چنانکه ملاحظه می‌شود نویسنده در عین آنکه بیان نارسای بسیاری از مسیحیان را در برخورد با مخالفان نمی‌پسندد، ادّعای بی‌دلیل آنها را برای مؤمنان مسیحی «دارای ارزش فراوانی»! می‌شمرد و نشان می‌دهد که تنها برای «فرد حق‌جو که می‌خواهد با اصول مسیحیت آشنایی یابد» باید به دلیل و برهان توسّل جست و دیگران از تمسک

1- خدای متجلی، صفحه 4.

به برهان بی نیازند، و جایز است که به «تجربه‌های شخصی» بسنده کنند! در حالی که تجربه شخص اگر به برهان عقلی مٲکی نباشد مصون از اشتباه و خطا نیست، بویژه که هر فردی متناسب با رویدادها و احساسات خود، تجربه ای کسب می‌کند که چه بسا با تجارب دیگران تفاوت داشته باشد. بتپرستان هم ادعا دارند که پرستش بت‌ها در زندگی آنان مؤثر و سودمند است! اما آیا مسیحیان بدین دستاویز، به مشرکان حق می‌دهند که مثلاً گاو پرستی کنند؟! اگر ما در فهم اصول دیانت، نیروی عقل را معزول داریم و کار را بدست تجربه و احساسات شخصی بسپاریم، هیچ کس را نمی‌توانیم از راه نادرست وی باز داریم زی‌را، «تجربه شخصی» قابل انتقال بدیگران نیست، ولی می‌دانیم که پیامبران خدا و پیروان ایشان همواره گمراهان را از کج روی باز می‌داشتند زیرا با دلیل و برهان با آنان روبرو می‌شدند. شما اگر به انجیل‌های موجود نگاه کنید بروشنی می‌بینید که مسیح^ص برای ارشاد دیگران یکس ره به استدلال می‌پرداخته و به انواع دلائل عقلی و نقلی متوسل می‌شده است. مثلاً در انجیل متی آمده که چون مسیح تصمیم گرفت تا در روز شنبه، بیماری را شفا بخشد، یهودیان از وی پرسیدند: «آیا شفا دادن در روز سبت (شنبه) جایز است؟» عیسی پاسخ داد: «فرض کنید که یکی از شما گوسفندی دارد که در روز سبت به گودالی می‌افتد، آیا آن گوسفند را نمی‌گیرد و از گودال بیرون نمی‌آورد؟ مگر انسان از گوسفند بمراتب عزیزتر نیست؟ بنابراین، انجام کارهای نیکو در روز سبت جایز است»¹. آیا در اینجا مسیح به برهان قیاسی روی نیاورده است؟ یا در جایی که عیسی می‌گوید:

1- متی، باب 12، شماره 10-12.

«هیچ کس نمی‌تواند بنده دو ارباب (مخالف) باشد چون یا از اولی بدش می‌آید و دومی را دوست دارد و یا به اولی ارادت پیدا می‌کند و دومی را حقیر می‌شمارد. شما نمی‌توانید هم بنده خدا باشید و هم بنده مال»¹! آیا مسیح به شیوة عقلی موعظه نکرده است؟

علاوه بر این، موضوع تثلیث با شناخت اسرار الهی و کنه ذات او پیوندی ندارد تا بتوان در برابر آن «نمی‌دانم» گفت! و آن را بیرون از ادراک و فهم بشر دانست. تثلیث در برابر بساطت ذات حق و توحید محض مطرح می‌شود و عقل آدمی می‌تواند بروشنی دریابد که مبدأ هستی همانند مخلوقات، از اقانیم و اجزائی ترکیب نشده و خداوند جهان از عیسی مسیح و روح القدس و بی‌نیاز است، چرا که ذوات آنها متغیر و قابل زوال‌اند ولی در ذات حق، بگواهی عقل و نقل (ملاکی نبی، باب 3، شماره 6 و رساله یعقوب، باب 1، شماره 17) هیچ گونه تغیر و تحوّل راه ندارد پس وحدت آنان با یکدیگر ممکن نیست و بقول شبستری:

حلول و اتحاد آنجا که در وحدت، دوئی عین محال است ضلال است!

نویسنده «خدای متجلی» سخن گذشته خود را چنین دنبال می‌کند: [اغلب مسیحیان ضمن توضیحی که شاید همه اساس ایمانشان باشد، می‌گویند که: «خدا و مسیح و روح القدس سه شخصیت جداگانه دارند ولی در عین حال واحد هستند». اگر چه این عقیده برای بسیاری ارزنده می‌باشد و تجربه‌ای است که از زندگی روحانی خود تحصیل کرده‌اند و از تجربه‌هایی آموختند و بمصداق شعر معروف هاتف اصفهانی می‌گویند:

1- مئی، باب 18، شماره 24.

در سه آئینه شاهد پرده از روی تابناک
 ازلی افکند
 سه نگردد بریشم پرنیان خوانی و حریر و
 اراورا پرند!

ولی بسیاری هستند دلیل بهتر و مناسبتر
 می‌خواهند و اینان می‌گویند اگر سه شخصیت
 جداگانه صحت داشته باشد، پس هر شخص طبیعتاً
 دارای شخصیتی است جداگانه، و مطابق این
 نظریه، مسیحیان دارای سه خدا هستند در حالی
 که به هیچ وجه ممکن نیست که سه شخصیت یک، و یا
 یک شخصیت، سه شخصیت را تشکیل دهد. مسلماً این
 بیان برای بسیاری نامفهوم و غیر قابل قبول
 خواهد بود¹.

در پی نقد نویسنده از گفتار همکیشان خود،
 این نکته‌ها را نیز باید مورد توجه قرار داد
 که: اولاً ادعای کسانی که می‌گویند: «ما از راه
 تجربه در جریان زندگی به حقانیت تثلیث پی
 برده ایم!» چنانکه دانستیم ادعائی بی اساس است،
 (اگر چه نویسنده برای خوشایند مدعیان، با لحن
 تأیید آن را تکرار می‌کند) چرا که معمولاً
 طرفداران تثلیث، ابتدا فرضیه اقامیم سه گانه
 را می‌پذیرند و سپس درباره آن به تجربه
 می‌پردازند! پس ایمان آنها «پیش از تجربه»
 واقع می‌شود و ناگزیر باید بر پایه برهان
 استوار باشد (که نیست)!

ثانیاً: تجربه بعد از ایمان، چنانکه باید و
 شاید در خور اعتماد نیست، زیرا در این روش،
 تجربه‌کننده، پیش از آنکه به آزمون پردازد به
 نتیجه دلخواهش رسیده و بدان دل می‌بندد! و از
 این‌رو می‌کوشد تا رویدادهای زندگی را به
 موافقت با عقیده خویش تفسیر نماید و لذا
 می‌بینیم که پیروان هر مرام و مذهبی، از

1- رساله «خدای متجلی» صفحه 5.

تجربه‌ها (و گاه از رؤیاهایی) یاد می‌کنند که عقاید آنان را تأیید می‌نماید و با عقاید دیگران مخالف است!

ثالثاً: اشعار هاتف اصفهانی به هیچ وجه با پندار تثلیث هماهنگی ندارد! زیرا شاعر در بیت نخستین می‌گوید که شاهد ازلی در سه آینه از رخسار خود پرده بر گرفته است. در اینجا، بجای تثلیث از «تربیع»! سخن به میان آمده یعنی چهره شاهد ازلی با تصاویری که در آینه منعکس شده روی هم رفته چهار چهره بشمار می‌آیند با آنکه در تثلیث، سه چهره یا سه اقنوم مورد توجه قرار دارد!

علاوه بر این، تصویر شاهد ازلی که در آینه‌ها افتاده با حقیقت خارجی او، تفاوت جوهری باید داشته باشد چنان که نمودار هر کس در آینه، با ذات وی همسان نیست بویژه که ذات اشیاء پیش از ظهور در آینه، استقلال دارند و وابسته به تصاویر نیستند اما مسیحیان به وحدت و وابستگی اقانیم با یکدیگر معتقدند و آنها را مستقل و جدا از هم نمی‌انگارند!

در بیت دوم، شاعر از نامگذاری‌های گوناگون برای حقیقت واحدی سخن می‌گوید چنانکه واژه‌های پرنیان و حریر و پرند را برای پارچه ابریشمین بکار می‌برند ولی این تمثیل نیز با تثلیث نمی‌سازد زیرا که آب و ابن و روح القدس در دکترین مسیحی، نام‌های سه اقنوم بشمار می‌آیند، نه سه نام برای یک اقنوم! (برعکس پرنیان و حریر و پرند که سه نام برای یک پارچه اند) و اگر قرار باشد که به اعتبار نام‌های خداوند، بخواهیم به اقنوم سازی! روی آوریم، در آن صورت باید به ده‌ها اقنوم ایمان داشته باشیم! زیرا که نام‌های نیکوی خدا بسیارند (همچون: حی و قدیر و قیوم و یهوه و الوهیم و یزدان و الله

(...). بنابراین، ملاحظه می‌کنیم که در بحث از توحید، بجای استدلال و تحقیق، تنها به شعر و ادبیات پرداختن! مشکلی را حل نمی‌کند که نادرست بودن فرضیه تثلیث را بیشتر نشان می‌دهد! در پی آنچه که گذشت، نویسنده «خدای متجلی» چنین می‌نگارد:

[برخی از مسیحیان دلائلی می‌آورند که کلمه «الوهی» که در عهد عتیق از کتب انبیاء ذکر است! و چون کلمه جمع می‌باشد، ثابت می‌نماید بخدای جمع که اشاره ای از تثلیث اقدس است. مخاطب باسانی می‌تواند پاسخ دهد اگر این نظریه صحیح باشد پس می‌توانیم بمصداق نظریه جمع، از سه تجاوز کرده به چهار خدا معتقد باشیم در صورتی که کلمه «الوهی» برای یهودیان نام خدای واحد را می‌رسانید!¹

صرفنظر از ایراد نویسنده به مسیحیان مزبور، باید دانست که واژه مورد بحث در اصل عربی بصورت «الوهیم» آمده نه «الوهی»! و هر چند حرف «یاء و میم» در آخر واژه های عربی، گاهی بعنوان علامت جمع می‌آید اما این موضوع کلیت ندارد به دلیل آنکه در آخر برخی از اسماء اعلام نیز یاء میم را ملحق می‌کنند مانند «موفیم» و «حوفیم» که فرزندان بنیامین بودند و «حوشیم» فرزندان و «شلیم» فرزندان نفتالی و «شحریم» و دیگران که ذکر آنها در عهد عتیق رفته است.² و بعلاوه، گاهی این دو حرف را در آخر اسم جنس مفرد نیز می‌آورند مثلاً از عدس به «عدسیم» و از عنب (انگور) به «عنسیم» و از تفاح (سیب) به «تفوحیم» و از شعیر (جو) به «شعیریم» و از زیتون به «زیتیم»... تعبیر می‌کنند. بنابراین، هیچ مانعی ندارد که این دو

1- خدای متجلی، صفحه 6.

2- به سفر پیدایش، باب 46، شماره 21-24 نگاه کنید.

حرف را به نام خدا نیز ملحق نمایند ولی معنای جمع را از آن قصد نکنند چنانکه هیچ کدام از مترجمان عهد عتیق، واژه الوهیم را در معنای جمع ترجمه ننموده‌اند.

نویسنده رساله، سخن خود را بدینگونه پیگیری می‌کند: [عده بی‌شماری از مسیحیان هم می‌خواهند بوسیله مثل‌هایی موضوع تثلیث اقدس را ثابت نمایند. گاهی خورشید را مثل می‌آورند که چگونه خورشید، نور و حرارت و نیروی شیمیایی دارد. یا آب را نمونه قرار می‌دهند که چگونه سه حالت در آن دیده می‌شود که هم بصورت مایه (!) است و هم تبدیل به یخ و بخار می‌گردد. و یا مثل روح انسان که دارای عقل و اراده و احساسات می‌باشد. مسلم است این امثال ممکن است وسیله ای برای توضیح و تشریح تثلیث اقدس باشد ولی خود مطلب تثلیث را بخوبی نمی‌تواند برساند و روشن نماید و نمی‌تواند بفهماند تثلیث چگونه و از کجا به مسیحیان رسیده و منبع و منشأ آن از کجا است؟ و به چه دلیل، پایه و اصول مذهب آنان قرار گرفت؟ و چه فایده ای از تثلیث حاصل می‌شود]¹

آری، همچنانکه نویسنده رساله می‌گوید، قرن‌ها است که گروه بی‌شماری از متفکران مسیحی برای حل مشکل تثلیث درصدد یافتن مثال‌هایی برآمده‌اند و در خاور و باختر به این تلاش نافرجام و بی‌نتیجه دست زده‌اند. از شیخ ناصیف یازجی لبنانی گرفته² تا کارل گوتلیب فندر آلمانی هیچ برهانی در اثبات تثلیث - جز چند

1- رساله «خدای متجلی» صفحه 6.

2- شیخ مذکور می‌نویسد: «فهو الإله ابن الإله وروحه فتلثه فی واحد ... کالشمس یظهر جرمها بشعاعها وبحرها والکل شمس فاعلم!» أقول: لو كان هذا التخرص صحيحاً لكان الآلهة أكثر من ثلاثة، بعدد صفات الله سبحانه من العلم والقدرة والحياة والرَّحمة والوجوب ... ولكن صفاته تعالى عين ذاته وفي وحدته كل الصفات ولا يعرف هذا إلا العالمون!

مثال! - تحویل نداده اند. در حالی که، خالق را به مخلوق نتوان تشبیه نمود و «واجب» را با «ممکن» نشاید قیاس کرد! و بقول قرآن کریم:

﴿لَا يَسْتَوِي السَّمْعُ وَالْبَصَرُ وَلَا خُلِقَ لَكُمَا أُفُقٌ مُّمَدَّدٌ﴾ (نحل: 74).

«برای خدا مثل ها مزیند که خدا می داند و شما نمی دانید»!

این مثل ها عقیم! نه کمترین تناسبی با «ذات بسیط حق» دارد و نه در مقام «تطبیق» با تثلیث موهوم می سازد، زیرا اگر حرارت خورشید از میان برود، چیزی از انوار او باقی نخواهد ماند و همچنین، چون اراده آدمی، بدام مرگ و زوال افتد از عقل بی اراده وی کاری ساخته نیست. در صورتی که مسیحیان ادعا دارند که عیسی بر بالای دار با درد و رنج بسیار، جان داد ولی کمترین گزندی به خدای پدر نرسید!

بنابراین، بروشنی معلوم می شود که در تثلیث مسیحی، هر یک از اقنوم ها استقلال دارند (برعکس اجزاء خورشید و قوای آدمی که به یکدیگر وابسته اند) و این جز با شرک و «چند خدایی» سازگار نیست!

اما تبدیل آب به یخ و بخار! با ذات نامتغیر پروردگار کمترین شباهتی ندارد و گویا مسیحیان فراموش کرده اند که کتاب مقدس می گوید: «من که یهوه می باشم، تبدیل نمی پذیرم»¹. و یا خود را فریب داده سفارش یعقوب را از یاد برده اند که گفته است: «ای برادران عزیز من، خود را فریب ندهید، تمام بخشش های نیکو و هدایای کامل از

1- ملاکی نبی، باب 3، شماره 6.

آسمان و از جانب خدایی می آید که آفریننده نور است و در او تغییر و تیرگی وجود ندارد»¹. نویسنده «خدای متجلی» چون نقل و نقد آراء مسیحیان را درباره تثلیث به پایان می برد، می‌کوشد تا خود «مشکل سه خدایی» را حل کند و راز آن را آشکار سازد ! اینک باید دید که نویسنده در این مرحله چه ارمغانی آورده و عقل و وجدان خوانندگان را چگونه راضی می کند؟ وی در پی سخنان پیشین خود چنین می نگارد: [چنانکه گذشت بخوبی ملاحظه می شود که مسیحیان، حقیقت تثلیث اقدس را بطرق گوناگون تشریح می نمایند که هیچ یک از آنها برای فرد مبتدی که شروع به شناسایی مسیح و مسیحیت می نماید چندان قابل قبول نیست. بنابراین چگونه می‌باید توضیح داد؟ در آغاز باید دانست که منبع و منشأ این عقیده از کجا بوده و چگونه شروع شد؟ در واقع این اولین وسیله ای است که می توان با آن، اشکالات را تا اندازه ای رفع نمود. آیا کلمه «تثلیث» را مسیح در تعالیم خود آورد؟ مسلّم است جواب آن منفی خواهد بود زیرا مسیح در تمامی تعالیم خویش هرگز ذکری از کلمه تثلیث نکرده است، اگر چه به پیشوایان مسیحی دستور می‌دهد که ایمانداران را به اسم آب و ابن و روح القدس تعمید دهند ولی هرگز نمی خوانیم کلمه تثلیثی که مسیحیان جهان بآن مع تقدند ذکر نمایند. آیا در سرتاسر عهد جدید که کتاب آسمانی مسیحیان بشمار می رود ذکری و یا اشاره ای از کلمه تثلیث وجود دارد؟ و آن هم جوابش منفی است. آیا مسیحیان بدور هم گرد آمدند و در سال‌های متمادی چنین عقیده ای را از خود بافته و ساخته و آن را اصول مسیحیت بشمار می‌رود. نمی‌توان باین آسانی و سادگی با آن

1- رساله یعقوب، فصل اول، شماره 16-17.

شوخی کرد، و مطلب من در آورده ای را اصول و جوهر مذهب قرار داد¹.

درباره سخنان نویسنده، سه نکته را لازمست مورد توجه قرار دهیم:

اول آنکه نویسنده اعتراف می کند که مسیح V در تمامی تعالیم خویش هرگز از کلمه تثلیث ذکر نمی نماید، و در سراسر انجیل ها حتی اشاره ای هم بدان نشده است. با وجود این، تثلیث را «جوهر و مغز مسیحیت» بشمار می آورد! آیا براستی می توان پذیرفت که مسیح و کتاب مقدس کمترین اشاره ای به تثلیث نکرده باشند و در عین حال، تثلیث جوهر و اصل مسیحیت شمرد ه شود؟!

بدیهی است هر کس که از سوی خدا آئین و کیشی می آورد، نخستین وظیفه اش آنست که بنیاد آئین خود را برای مردم روشن سازد نه آن که در بیان اصول دینش خاموشی گزیند تا دیگران بیایند (و به کمک حدس و گمان) جوهر و اساس دین او را کشف و اعلام کنند!

جا داشت که نویسنده «خدای متجلی» از اعتراف خود به نتیجه دیگری می رسید که با عقل سلیم و وجدان آزاد تناسب بیشتری دارد و آن نتیجه

اینست که چون مسیح V و اناجیل چهارگانه از تثلیث ذکر نمی نمایند، پس دکتترین مزبور در کیش مسیحی از اصالت برخوردار نیست، و از آئین های دیگر به مسیحیت نفوذ کرده است. دوم آنکه نویسنده نمی تواند باور کند که

بیشتر مسیحیان پس از روزگار عیسی V از آئین وی منحرف گشته و گرفتار «بدعت» شده اند در صورتی که تورات و انجیل هر دو گواهی می دهند که پس از موسی و عیسی - علیهما السلام - گمراهی های

1- خدای متجلی، صفحه 7.

بزرگی در میان امت ایشان بظهور می‌رسد و بویژه در انجیل تصریح شده است که کثی ها و انحرافات مزبور در شخصیت‌هایی راه می‌یابد که بنام مسیح^۱ با مردم سخن می‌گویند و حتی کارهای معجزه آسایی نیز از خود نشان می‌دهند ولی چون از فرمان خدا منحرف می‌شوند، عیسی^۲ در روز رستاخیز از ایشان بی‌زاری می‌جوید!

اینک ببینیم که تورات و انجیل در این باره چگونه گواهی می‌دهند؟

در سفر تثنیه از تورات چنین می‌خوانیم: «و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب تماماً به انجام رسانید، موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را بر می‌داشتند وصیت کرده گفت: این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد یهوه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد. زیرا که من تمرّد و گردن کشی شما را می‌دانم. اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیزته اید پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من (فتنه خواهید انگیزخت). جمع مشایخ اُسطاط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم زیرا که می‌دانم بعد از وفات من خویشتن را بالکل فاسد گردانیده از طریقی که بشما امر فرمودم خواهید برگشت و در روزهای آخر، بدی بر شما عارض خواهد شد^۱ زیرا که آنچه در نظر خداوند، بد است خواهید کرد و از اعمال دست خود خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد»^۲.

1- به جنایت‌ها و خشونت‌های امروز سربازان اسرائیلی در فلسطین اشغالی مراجعه شود!

2- سفر تثنیه، باب 31، شماره 24-30.

چنانکه ملاحظه می کنید موسی U از انحراف امت خود خبر داده است که آنان پس از وی بکلی فاسد خواهد شد و از راهی که بدان ها نشان داده باز می گردند و چندین قرن است که تاریخ بر درستی این پیشگویی گواهی می دهد و بتعبیر تورات : زمین و آسمان آنان را محکوم می شمارند! اما درباره روحانیون و راهبان مسیحی که تعالیم توحیدی را فراموش کرده اند و عیسی U را به مقام الوهیت رسانده اند، باید دید که مسیح U چه گفته و انجیل، سرانجامشان را چگونه پیشگویی نموده است؟

در انجیل متی چنین می خوانیم: «نه هر کس که مرا خداوند، خداوند، خطاب کند به پادشاهی آسمانی وارد خواهد شد، بلکه کسی که اراده پدر آسمانی مرا به انجام برساند (وارد ملکوت می شود). وقتی آن روز برسد بسیاری بمن خواهند گفت: خداوند، خداوند، آیا بنام تو نبوت نکردیم؟ آیا با ذکر نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ و بنام تو معجزات بسیار نکردیم؟ آنگاه صریحاً به آنان خواهم گفت: من هرگز شما را نمی شناسم، از من دور شوید ای بدکاران»¹.

آری، کسانی که بندگی خدا و فرمانبرداری از او را بفراموشی سپارند و مسیح را به خداوندی و سروری یاد کنند، هر چند اعمال خارق العاده ای از ایشان سرزند، مورد تنفر عیسای پاک هستند، و ای کاش که پیش از روز رستاخیز و رویارویی با مسیح U از خواب غفلت بیدار شوند! با توجه بدانچه در انجیل آمده دیگر جای آن نیست که انحراف کشیشان و راهبان مسیحی را از دین خدا، بعید شماریم و مانند نویسندة «خدای متجلی» بدعتگذاری آنها را انکار کنیم. شگفت

1- متی، باب 7، شماره 21-23.

است که این نویسنده پروتستان از یک سو باور می‌کند که پاپ‌های کاتولیک و پیروانشان قرن‌ها بگمراهی رفته‌اند و از سوی دیگر، انحراف گروهی از کشیشان را در قرون گذشته محال می‌شمارد!

سوم آنکه پندار تثلیث و الوهیت مسیح، در روزگاران قدیم میان مسیحیان عقیده ای فراگیر نبود و همه علمای دین آن را نپذیرفتند، و از این‌رو نتوان گفت که اگر اندیشه مزبور از اصالت سهمی نداشت پس چرا تمام روحانیون عیسوی بر این بدعت گردن نهاده‌اند؟ این تئوری نزدیک سه قرن پس از میلاد مسیح (یعنی در سال 325 میلادی) در شورای شهر نیکیه یا نیکیا (The Council of Nicaea)¹ بتصویب گروهی از کشیشان رسید، و با حمایت کنستانتین امپراتور روم بر مسیحیان تحمیل شد و در هم آن شورای نیکیا بسختی مورد مخالفت آریوس Arius خطیب و کشیش معروف اسکندرانی و طرفدارانش قرار گرفت که طبیعت مسیح را با ذات خدا، همسان و برابر نمی‌شمردند بلکه وی را مخلوق خدا و بنده برگزیده او می‌دانستند. بقول ابن العربی - مؤرخ مصری و مسیحی - آریوس درباره «کلمه الله» می‌گفت: «فهی م خلوقه مباینه بالجواهر لذات الله»²! یعنی: «کلمه خدا (مسیح) آفریده شده است و در گوهر خود با ذات خدا تفاوت دارد». ولی آریوس در شورای نیکیا با مخالفت اکثریت کشیشان تندرو که هر مبالغه‌ای را در حق عیسی می‌پسندیدند، روبرو شد و چون در اقلیت بود پیروزی نیافت و به انحراف و گمراهی محکوم گشت. اما روزگاری در اسکندریه و مصر طرفداران

1- نیکیا نام شهری کهن در آسیای صغیر بود که بعنوان مرکز امپراتوری بیزانس برگزیده شد. نام کنونی این شهر، ازنیق است.

2- تاریخ مختصر الدول، اثر ابن العربی، صفحه 80.

وی بسیار بودند و مدتها بر مخالفان خود غلبه داشتند و فرقه آریان ها (پیروان آریوس) را تشکیل دادند. و بقول ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن: «بسیاری از اسقفان - در شرق، اکثریت آنان - هنوز آشکارا یا پنهانی، طرفدار آریوس بودند»¹. باری، تفصیل این ماجرا را در تواریخ مسیحیان مانند: «تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران» اثر میلر و کتب دیگر می‌توان دید و نیازی به نشان دادن گزارش‌های غیر مسیحی نداریم. خلاصه آنکه عقیده تثلیث پیش از قرن سوم میلادی مورد اتفاق و اجماع عیسویان نبود و پس از آنکه در میان آنها رواج یافت نیز در معرض تفسیرهای گوناگون از سوی فرق مسیحی قرار گرفت، و هر فرقه ای از نسطوری² و یعقوبی³ و ملکائی⁴.... و جز ایشان، رأیی درباره آن ابراز داشتند که پیشینیان از آن بی‌خبر بودند! در قرون بعد نیز هر چند عقیده به تثلیث و الوهیت عیسی بر جوامع مسیحی چیره شد ولی چنان نبود که در سراسر کلیساهای عیسوی «رأی عام» تلقی شود زیرا که یکتاپرستان مسیحی همواره با تثلیث مخالفت نشان می‌دادند، و شرح

1- تاریخ تمدن اثر ویل دورانت، ج 10، ص 9، ترجمه ابوطالب صارمی.

2- نسطوری‌ها پیروان اسقف قسطنطنیه بنام نسطوریس Nestorius بودند. برحسب رأی او، جنبه الوهیت مسیح از جنبه بشری وی جدا بوده و عیسی دو شخصیت داشته است!

3- یعقوبی‌ها (ژاکوبیها) پیروان یعقوب، اسقف شهر اورفا بودند (با یعقوب برادر مسیح، اشتباه نشود) که عقیده داشت عیسی فقط جنبه الوهیت داشته و بشریت وی در الوهیتش محو و زائل شده بود!

4- ملکائیها به عقاید رسمی کلیسای قسطنطنیه گرویده بودند، آنها نیز مسیح را دارای دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی می‌پنداشتند ولی در تفسیر آن، با آراء نسطوری‌ها و یعقوبی‌ها کاملاً موافقت نداشتند.

این نفی و انکار را در کتب خود مسی حیان می‌توان خواند و از جمله به کتاب : «جهان مسیحیت» اثر اینار مولند Molland فصل Unitarianism یعنی «یکتاپرستی» می‌توان رجوع کرد . نویسندۀ رساله، سخن خود را چنین پیگیری می نماید: [پس منبع تثلیث از کجا است؟ باید بخوبی دانست که اصل و منشأ این عقیده همانا تجربه ممتد و طولانی مسیحیان در قرون اولیّه بوده است که از تار و پود کتاب مقدّس (کتاب آسمانی مسیحیان) و از زندگی و تعالیم مسیح کشف کرده اند]¹.

شگفتا! مسیحیان قرون اولیّه از خلال کدام تجربه دریافتند که عیسی مقام الوهیت را حائز بوده است؟! یا از کدام سخن کتاب م قدّس به عقیده تثلیث راه یافتند؟! آیا از اینکه بچشم خود دیدند و در کتاب مقدّس خواندند که عیسی گرسنه می شد و غذا می خورد² او را بخدایی گرفتند؟! یا از اینکه می‌خواندن مسیح در اندوه و ترس و اضطراب بسر می برد، وی را خدای خود شمردند³؟ یا از اینکه می‌دیدند و می‌خواندند که عیسی در برابر خدا بزمین می افتاد و سجده می‌نمود، او را خدای جهان پنداشتند⁴؟! یا از

1- خدای متجلی، صفحه 7.

2- در متی، باب 21، شماره 18 می‌خوانیم: «صبح روز بعد وقتی عیسی به شهر برگشت گرسنه شد» و در مرقس، باب 11، شماره 3 نیز آمده است: «... در بین راه عیسی گرسنه شد، از دور درخت انجیر پر برگی دید و رفت تا ببیند آیا می‌تواند چیزی در آن پیدا کند» و در لوقا، باب 7، شماره 3 آمده: «پسر انسان (مسیح) آمد، او هم می‌خورد و می‌نوشید...».

3- در یوحنا، باب 12، شماره 27 می‌خوانیم که مسیح گفت: «اکنون جان من در اضطراب است...» و در متی، باب 26، شماره 38 آمده است که عیسی به یاران خود گفت: «جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است».

4- در متی، باب 26، شماره 39 می‌خوانیم: «عیسی کمی جلوتر رفت، رو به زمین نهاد و دعا کرد...».

اینکه می‌خواندند عیسی در گرفتاری‌ها بسوی خدا پناه می‌برد و به درگاه او التجاء می‌نمود، وی را بمقام الوهیت رساندند¹؟ یا از اینکه در انجیل می‌خواندند که عیسی بالای دار از خدای سبحان شکوه می‌نمود و می‌گفت که: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی»²؟ او را مبدأ هستی انگاشتند؟!

آیا بنزد مردم خردمند و منصف این احوال و اعمال، به صفات بندگان نزدیکتر است یا به صفات خداوندی؟ و آیا سزاوار است که دارنده این اوصاف را جزئی از مقام الوهیت شمرد یا باید وی را آفریده و بنده خدا دانست؟ نویسنده «خدای متجلی»، عیسی را با آن همه تذلل و بندگی و ضعف و آسیب پذیری که از وی بظهور رسید، همان خدایی می‌پندارد که بر سراسر کائنات غالب و محیط است، و کمترین تغییر و تبدیلی هم در ذات قدرتمند او راه ندارد! و این رأی از شگفت‌انگیزترین اعتقادات بشری است که میلیون‌ها انسان بدان پایبند شده‌اند و رستگاری را مشروط به پذیرفتن این تناقض آشکار می‌انگارند! جا دارد که ملاحظه کنیم بقول نویسنده، دلیل تجربی عقیده مزبور چیست و طرفدارانش در قرون گذشته از چه راهی بدین نتیجه دست یافته‌اند؟!

1- در متی، باب 26، شماره 39 آمده است که عیسی بدرگاه خدا گفت: «اگر ممکن است این پیاله (مرگ) را از من دور کن اما نه به اراده من بلکه به اراده تو».

2- در مرقس، باب 15، شماره 34 آمده است: «در ساعت سه بعد از ظهر عیسی با صدای بلند گفت: ایللی، ایللی، لما سبقتنی یعنی: خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی»؟! همین عبارت را در متی، باب 27، شماره 46 نیز می‌خوانیم.

نویسنده رساله، از تجارب گذشتگان در سه مرحله بدین ترتیب یاد می کند: [1- تجربه از زندگی مسیح - شاگردان مسیح هنگامی که با مسیح تماس نزدیک داشتند در او صفاتی یافتند که قبلاً به هیچ وجه در کتب انبیاء نخوانده، از برجسته‌ترین انبیاء و از بهترین مردم نشنیده و ندیده بودند. از تعالیم او نیروی مخصوصی احساس نمودند و از محبت و عاطفه و علو روح او و مهربانی او نسبت به دردمندان و حلیمان و وفاداریش نسبت به اطرافیان و شاگردانش تا آخرین لحظات، و روح بخشش و گذشت نسبت بدشمنان، و خدمات برجسته و عظیم او و در مدت قلیل سه سال و اندی، و قوآت مافوق بشری او در شفای بیماران و حیات بخشیدن بمردگان و قدرت او بر طبیعت، و همچنین غلبه او بر مرگ و نیروی قیام او و نکات مهم و برجسته دیگر که از مسیح دیدند و شنیدند که قبلاً در فکر آنان به هیچ وجه هم خطور نمی کرد مگر اینکه در مورد صفات خدا چنین اعمالی را شنیده اند. در زندگی مسیح زیبایی و قدوسیّت و جلالی مشاهده کردند که فقط متعلق به خدا بود و امکان داشت در خدا مشاهده نمایند. هنگامی که با مسیح تماس داشتند احساس کردند با خدا تماس دارند.

یوحنا یوحنا یوحنا می گوید: مسیح را دیدم، ب دنبال او رفتم، سخنان او را شنیدم، پیکر او را لمس کردم، به او ایمان آوردم و او را محبت نمودم (اول یوحنا 1:1-2) برای ایشان مسیح مکاشفه و مظهر خدا و صورت خدا بود، همین تجربه عملی و نتیجه تماس نزدیک با مسیح بود که یوحنا یوحنا یوحنا را وادار کرد در انجیل یوحنا ب نویسد: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود... و کلمه جسم گردید در میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی (انجیل یوحنا،

فصل اول) « و تومای حواری وادار شد مسیح را خداوند و خدای خود بخواند و پولس برجسته ترین شاگرد مسیح، مسیح را صورت خدا نادیده ن امید و در مورد تجسم خدا می گوید: در حقیقت خدا در جسم ظاهر شد.¹»

در این مرحله ما از نویسنده رساله، پرسشی داریم. سؤال ما اینست که: آیا خدای توانا که آسمانها و زمین را آفریده و نظام بیکران هستی را پدید آورده است بنظر شما قدرت دارد انسانی را خلق کند که سرشار از عاطفه و محبت نسبت به ضعیفان و دردمندان باشد، و روح بخشش و گذشت نسبت به دشمنان در او موج زند، و نیروهای شکوهمندتر و برتر از نیروی بشر عادی به او بخشد، و کرامات و معجزاتی از وی بظهور رساند، و او را پس از مرگش دوباره زنده کند؟ اگر به این سؤال، پاسخ م نفی دهید، خدای شما به ضعف و ناتوانی محکوم می شود و چنین خدای ناقص و محدودی، مبدء هستی نمیتواند باشد و جز در عالم فرض و پندار وجود ندارد. و بعلاوه با این جواب، کتاب مقدس خودتان را هم انکار نموده اید که بارها خدا را «قادر مطلق»² خوانده است! ولی چنانچه پاسخ شما مثبت باشد در آن صورت معلوم می شود تمام صفاتی که از مسیح ۱ بر شمردید، میتواند صفات مخلوق خدا باشد! پس بچه دلیل شما چنین موجودی را خلق هستی و مبدء وجود پنداشته اید؟ مخصوصاً که در کتاب مقدس علاوه بر صفات مذکور، از گرسنگی و تشنگی و رنج و اندوه و خواب و غفلت³ و گریه و شکوه و سجده

1- خدای متجلی، صفحه 8-9.

2- به عنوان نمونه: به مزامیر داود، مزمور 132، شماره 2 نگاه کنید.

3- در مرقس، باب 4، شماره 38 می خوانیم: «در این موقع عیسی در عقب قایق، سر خود را روی بالشی گذارده و

و عبادت مسیح^۱ نیز بروشنی یاد شده است، و این احوال از ویژگی‌های مخلوق بشمار می‌آیند نه از صفات قادر مطلق!

وانگهی معجزات عجیب موسی^۲ کمتر از کارهای شگفت‌آور عیسی^۳ نبوده است. اگر مسیح، شخص مرده‌ای را - به اذن خدا - زنده می‌کرد، موسی نیز چوبدست بی‌جانی را به افعی زنده‌ای مبدل می‌ساخت. اگر دریای طوفانی به خاطر عیسی آرام گرفت^۴، رود پهناور نیل نیز برای موسی شکافته شد. اگر شخصی که به برص (پیشی) مبتلا بود، بدست عیسی بهبود یافت، شخص تندرستی نیز بدلیل شکوه از موسی، به برص مبتلا گشت^۵! اگر بدعای عیسی، غذایی اندک برای خورندگان بسیار، برکت و فزونی گرفت، بدعای موسی نیز پرندگان برای پیروانش از آسمان فرو ریخت! چنانکه همه این امور شگفت‌انگیز در کتاب مقدس (عهد عتیق) گزارش شده است و مسیحیان نیز آنها را باور دارند، پس چنانچه این قبیل معجزات، دلیل بر ألوهیت کسی باشد چرا کشیشان مسیحی، موسی را بخدایی نپذیرفته‌اند و این مقام را به عیسی اختصاص داده‌اند؟!

اما درباره سخن یوحنا که گفته است: «در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود... و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد» باید دانست که این سخن را جهت گوناگون جای تأمل دارد! اولاً: گفتار مزبور در انجیل یوحنا از قول مسیح گزارش نشده، و سخن عیسی^۶ شمرده نمی‌شود

خوابیده بود (شاگردانش) او را بیدار کردند و به او گفتند: ای استاد، مگر در فکر ما نیستی؟ نزدیک است غرق شویم»!

1- به مرقس، باب 4، شماره 39 نگاه کنید.

2- به سفر اعداد، باب 12، شماره 10 نگاه کنید.

بلکه تعبیر شخصی یوحنا است ، و رأی یوحنا هنگامی پذیرفته می شود که لاأقل با سخن پیامبران خدا مخالفت نداشته باشد . اما در کتاب مقدس از قول ملاکی نبی به صراحت می خوانیم که خدا فرمود : «من که یهوه باشم تبدیل نمی پذیرم»¹ در حالی که یوحنا ادعا نموده است : کلمه در ابتدا نزد خدا و عین خدا بود و سپس بصورت جسم درآمد و در میان ما ساکن شد ! پس به گمان یوحنا، خدای سبحان تبدیل می پذیرد !

ثانیاً: سخن مزبور را با اطمینان خاطر به یوحنا ی حواری هم نمی توان نسبت داد ، زیرا در اُصالت انجیل یوحنا میان علمای مسیحی اختلاف نظر وجود دارد. دکتر جان الدر - کشیش پروتستان - در کتاب «باستان شناسی کتاب مقدس» می نویسد: «در سالهای اخیر درباره انجیل یوحنا بحث و گفتگوی فراوان شده، طبق قدیم ترین احادیث کلیسا، یوحنا این انجیل را در سال های کهولت نوشته است، ولی برخی از محققین، زمان نگارش این کتاب را دیرتر از آن دانسته اند و حتی گروهی معتقد بوده اند که زودتر از قرن سوم میلادی نوشته نشده است»².

جان الدر که نظر گروه اخیر را نمی پسندد، می گوید: کهن ترین نسخه ای که از انجیل کشف شده، نسخه موسوم به ریلند Ryland است که از قرن دوم میلادی بیادگار مانده ولی اعتراف می کند که این نسخه، «بخشی از انجیل یوحنا» را در بر دارد³.

کشیش فندر در کتاب «سنجش حقیقت» صفحه 60 می نویسد: «در کتابخانه های مسیحی، نسخ کوچکتری هم وجود دارد که قسمت های مختلفه عهد جدید

1- کتاب ملاکی نبی، باب 3، شماره 6.

2- باستان شناسی کتاب مقدس، اثر دکتر جان الدر، ترجمه سهیل آذری، صفحه 116.

3- باستان شناسی کتاب مقدس، صفحه 116.

(انجیل) بزبان یونانی در آنها نوشته شده است. قدیمی‌ترین آنها یک ورقه پاپیروس (ساقه بردی) است که اخیراً با چند ورقه دیگر در خرابه های اکسیرنیکس که سی فرسخ در جنوب قاهره می باشد، پیدا شده است. این جزوه ما بین دویست و سیصد سال بعد از میلاد یعنی از دویست و هفتاد الی سیصد و هفتاد سال قبل از تولد حضرت مسیح نوشته شده است. جزوه مزبور باب اول و بیستم انجیل یوحنا را شامل است».

خلاصه آنکه هیچ مدرک موثقی در دست نداریم که به اثبات رساند فصل اول از انجیل یوحنا در زمان خود او نگارش یافته است و مدارک موجود، وجود پاره ای از انجیل مذکور را در دو یا سه قرن پس از یوحنا، نشان می‌دهند.

بنابراین، اساساً معلوم نیست که آیا چنان سخنی از یوحنا ی حواری سر زده است یا دیگران آن را بر او بسته‌اند و به انجیلش افزوده‌اند؟! ثالثاً: عبارتی که در آغاز انجیل یوحنا آمده، به فلسفه فیلون نزدیک‌تر است تا به قول مسیح! و اگر پژوهشگران منصف به آثار متفلسف مذکور نظر افکنند و رأی او را درباره «کلمه» یا «لوگوس» بررسی کنند و آنگاه به سخن عیسی در همین زمینه بنگرند بخوبی در می یابند که دیباچه انجیل یوحنا از فلسفه فیلونی برگرفته شده و با آموزش مسیح تفاوت بسیار دارد!

برای آنکه از تعلیم عیسی درباره «کلمه خدا» آگاه شویم کافی است این داستان را در انجیل متی بیاد آوریم که می گوید: «عیسی چهل شبانه روز، روزه گرفت و سرانجام گرسنه شد. در آن وقت وسوسه‌کننده به او نزدیک شده گفت: اگر تو

پسر خدا هستی¹ بگو این سنگها نان بشود! عیسی در جواب گفت: کتاب مقدس می‌فرماید زندگی انسان فقط بسته به نان نیست بلکه به هر کلمه ای که خدا می‌فرماید².

از این سخن در می‌یابیم که از دیدگاه مسیح U، خدا دارای کلماتی چ ند است و با آنها حیات انسان را از زوال مصون می دارد و چنانچه بخواهیم هر کلمه ای را «خدایی توانا» یا «اقتنومی الهی» بشمار آوریم، ناگزیر باید به خدایان بی‌شمار و اقانیم بسیار معتقد شویم! نه آنکه به مفاد انجیل یوحنا، تنها عیسی را کلمه خدا دانسته و با مقام الو هیّت متحد پنداریم. بنابراین، واجب است تا از راه تأمل دریابیم که مقصود عیسی U از مطرح ساختن «هر کلمه خدا» چیست؟

با اندک دقتی می‌توانیم فهمید که مقصود مسیح U از کلمات مزبور، همان دستورات و فرمان هایی است که از سوی خدا می‌رسد تا زندگی انسان ها در عالم طبیعت برقرار ماند، و همه می دانیم که این فرمان ها، هیچ گاه بصورت الفاظ و واژه ها در صحنه طبیعت شنیده نمی‌شود پس آنها در مقام بروز و ظهور، جز نعمت ها و فیض های الهی چیزی نیستند که مایه بقاء و دوام زندگی انسان می‌شوند و همگی، مخلوق آفریدگار گیتی بوده و از مرتبه الوهیّت برکنارند. اینست تعلیم مسیح U درباره کلمات خدا که با رأی فیلون اسکندرانی و تفسیر پولس تفاوت بسیار دارد اما گواه دیگر نویسنده که گوید: «تومای خواری وادار شد مسیح را خداوند و خدای خود

1- پیش از این درباره تعبیر «پسر خدا» سخن گفتیم و نشان دادیم که این تعبیر در انجیلها بجای «بندگان محبوب خدا» آمده است.

2- متی، باب 4، شماره 2-4.

بخوانند!» نیز ادّعی وی را ثابت نمی کند زیرا مسیح^۱ به یهودیانی که ب ر او اعتراض نمودند : «چرا خودت را خدا می خوانی؟! پاسخ داد که : در کتاب مقدّس گاهی از کسانی که کلام الهی را دریافت می کنند به «خدایان»! تعبیر شده است، و مقصود مسیح^۱ این بود که واژه «خدا» در کتب مقدّسه، همواره بمعنای «حقیقی» آن بکار نرفته و مفهوم «مجازی» دارد، و از اینجا فهمیده می شود همه عباراتی که در انجیل از «خدایی مسیح» حکایت می کنند باید بر «مجاز» حمل شوند.* و علماء و مفسّران انجیلی که تعبیر مزبور را بمعنای حقیقی برگردانده اند از فهم صحیح انجیل دور مانده و به بی راهه رفته اند. شرح این موضوع در انجیل یوحنا بدین صورت آمده است : «بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند. عیسی به آنها گفت : من از جانب پدر کارهای نیک در برابر شما انجام داده ام، به خاطر کدامیک از آنها مرا سنگسار می کنید؟ یهودیان در جواب گفتند : برای کارهای نیک نیست که می خواهیم تو را سنگسار کنیم بلکه به خاطر کفر تو است. تو که یک انسان هستی ادّعی الوهیت می کنی! عیسی در جواب گفت : مگر در شریعت شما نوشته نشده است که : شما خدایان هستید؟ اگر خدا کسانی را که کلام او را دریافت کردند خدایان خوانده است - و ما می دانیم که کلام خدا هرگز باطل نمی شود - پس چرا به من که پدر مرا برگزیده و به جهان فرستاده است نسبت کفر می دهید وقتی می گویم : پسر خدا هستم»؟^۱

* بمعنای «نماینده خدا» و «برگزیده الهی» و «شاهد پروردگار» و مانند اینها.

1- یوحنا، باب 10، شماره 31-36.

با توجه به سخنان فوق باید گفت که اگر مسیح^۱ ادّعی الوهیت داشت لازم بود تا سخن یهودیان را تصدیق کند و سپس دلائل خود را بر الوهیتش بازگو نماید نه آن که نشان دهد واژه خدا ضمن کتاب مقدّس در مورد آفریدگان برگزیده هم بکار رفته است و با این تفسیر، حقیقت الوهیت را از خود نفی نماید.

آری، تومای حواری نیز که شاگرد و تربیت شده مسیح^۲ بوده است در هنگام گفتگو با عیسی از کلمه «خدا» همان معنایی را قصد نموده که مسیح یاد کرده است. و بنابراین، نتوان او را عیسی پرست دانست. یهودیان مغرض هم اگر در سخنان مسیح^۳ دقت می‌کردند هرگز نسبت الوهیت به وی نمی‌دادند زیرا می‌شنیدند که عیسی^۴ خدا را نه تنها پدر خود بلکه پدر دیگران نیز می‌خواند و مثلاً می‌گوید: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم»^۱. در اینجا مسیح^۵ نشان داده است که آفریدگار جهان علاوه بر آنکه مقامی شبیه به سمت پدری بر همه دارد، خدای او و دیگران نیز هست، و بنابراین کسانی که عیسی را خدای خود می‌پندارند و یا او از جزئی از مقام الوهیت می‌انگارند، سخت در اشتباه هستند! امّا آنچه نویسنده از پولس آورده که گفته است: «در حقیقت خدا در جسم ظاهر شد»! چنانکه پیش از این گفتیم با مفاد کتاب مقدّس مخالفت دارد، زیرا ملاکی نبی تصریح نموده که یهوه، تبدیل نمی‌پذیرد و یعقوب برادر مسیح، نیز بهمین معنی گواهی داده است، و خرد هم بر درستی این سخن شهادت می‌دهد. پس علمای مسیحی یا باید کتاب مقدّس و پیامبر خدا و برادر عیسی و داوری عقل را تکذیب کنند و یا باید پولس را

1- یوحنا، باب 20، شماره 17.

مبالغه‌گر و منحرف و بدعتگذار شمارند و گمان نمی‌کنم که هیچ مسیحی مؤمنی شقّ نخستین را بر گزیند.

نویسنده رساله، بدنبال سخن ان پیشین خود، از دوّمین تجربه گذشتگان در اثبات خدایی عیسی ! چنین یاد می‌کند: [2- تجربه از ادّعای مسیح - از طرفی مسیح خود نزد شاگردان خویش ادّعاهائی که شایسته اعمال و قوّاتش بود، نمود و خود را با پدر یک دانست. اشاراتی از خود مسیح داریم که گواهی می‌دهد که او مظهر خدا است، چنانکه در فصل دهم انجیل یوحنا آیه 3 می‌فرماید: «من و پدر یک هستیم» و در یوحنا فصل چهاردهم آیه 9 می‌فرماید: «هر که مرا دید، پدر را دیده است». و به شاگردان خود سفارش می‌فرماید که رفته همه مردم را شاگرد سازند و ایشان را باسم آب و ابن و روح الق دس تعمید دهند. در اعمال مهم خویش در شفای بیماران و تعالیم بمردم، همیشه نحوه ای اتخاذ می‌نمود و طریقی نشان می داد که منبع و سرچشمه قوّات و فیوضات، خود او است یعنی برخلاف طرق انبیاء سلف که برای انجام هر کار فوق بشر و یا در تعالیم خود همیشه متمسک به نیروی خارج از خود بودند و در آغاز، از آن نیرو که خدا باشد امداد می طلبیدند که پروردگار آنان را هدایت نماید تا بتوانند چنین و چنان کنند و اغلب هم موفق نمی شدند زیرا:

ذات نیافته از هستی کی تواند که شود
بخش هستی بخش؟!

اما در مسیح نیروی ذاتی و هستی بخش وجود داشت که قائم بذات بوده است، و چون چشمه عمیق، اعمال خدایی از او می جوشید و فیوضات الهی در او و از خود او فوران می کرد مسیح در این مدّت کوتاه سه سال و اندی، اعمالی

انجام داد که تاریخ بشر جز از او از شخص دیگری بیاد ندارد. مسیح توانست جزر و مدّ قرون را در این مدت کوتاه تغییر دهد و تاریخ جهان را دگرگون سازد و تولّد او سرآغاز تاریخ جهان گردید. همه اینها مستلزم نیروی مافوق بشری است یعنی نیروی خدا و نیروئی که قائم بذات و بعبارت دیگر خود خدا باشد¹.

سخنان نویسنده در اینجا، از چند جهت قابل ایراد است:

اول: آنکه وی از یوحنا گزارش می‌کند که مسیح فرمود: «من و پدر یک هستیم» و «هر که مرا دید، پدر را دیده است» و ادّعا دارد که این سخنان نشان می‌دهد که مسیح، همان پدر یعنی خدای جهان است! امّا این برداشت با گفته های دیگر عیسی که در انجیل یوحنا آمده نمی‌سازد، از قبیل آنکه عیسی فرمود: «من نزد پدر می‌روم»². و نیز گفت: «پدر از من بزرگتر است»³. و همچنین فرمود: «کسی که به پسر بی‌حرمتی کند، به پدر که فرستنده او است بی‌حرمتی کرده است»⁴. و نیز گفت: «از خود کاری نمی‌کنم بلکه همانطور که که پدر بمن تعلیم داده است سخن می‌گویم»⁵. و نیز فرمود: «من از جانب خدا آمده‌ام»⁶. و همچنین گفت: «من از پدر درخواست خواهم کرد و او تسلی‌دهنده دیگری به شما خواهد داد»⁷. و نیز فرمود: «من تاک حقیقی هستم و پدر من، باغبان است»⁸... این سخنان و ده‌ها گفته دیگر که یوحنا

1- رساله «خدای متجلی» صفحه 9-10.

2- یوحنا، باب 14، شماره 12.

3- یوحنا، باب 14، شماره 28.

4- یوحنا، باب 5، شماره 23.

5- یوحنا، باب 8، شماره 28.

6- یوحنا، باب 8، شماره 42.

7- یوحنا، باب 14، شماره 16.

8- یوحنا، باب 15، شماره 1.

گزارش نموده نمایشگر آنند که مسیح بلحاظ ذات از پدر جدا بوده و با مقام الوهیت متحد نیست. بنابراین، باید فهمید آنجا که عیسی گفته: «من و پدر یک هستیم» چه مقصودی داشته است؟

بهترین شیوه برای تفسیر سخن مسیح U، کمک گرفتن از سخن دیگر او است یعنی: «انجیل را با انجیل باید تفسیر نمود». اینک اگر به انجیل یوحنا رجوع کنیم، در آنجا می‌خوانیم که مسیح گفته است: «فقط برای اینها (شاگردانم) دعا نمی‌کنم بلکه برای کسانی هم که بوسیله پیام و شهادت آنان بمن ایمان خواهند آورد (دعا می‌کنم) تا همه آنان یکی باشند آنچنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو و آنان نیز در ما یکی باشند».¹

در اینجا مراد از یکی شدن، هماهنگی و پیوندی است که از راه ایمان میان انسان و خدا بوجود می‌آید نه آنکه انسان‌ها، با ذات الهی برابر و یگانه شوند و گرنه باید گفت که مقام خدایی، ویژه مسیح نیست، بلکه همه مؤمنان، بمقام الوهیت دست می‌یابند و بجای قبول تثلیث، به میلیون‌ها خدا باید ایمان آورد! آری، وحدت با خدا، وحدت در ذات نیست بلکه وحدت در رضاء و اراده است، یعنی انسان مؤمن از همان چیزی راضی می‌شود که خدا از آن خشنود است و همان چیزی را اراده می‌کند که خدا آن را می‌خواهد. بنابراین، در آنجا که عیسی U می‌فرماید: «گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و آنها بدنبال من می‌آیند. من به آنها حیات جاودان می‌بخشم و آنها هرگز هلاک نخواهد شد و هیچ کس نمی‌تواند آنها را از دست من بگیرد. پدری که آنان را به من بخشیده است از

1- یوحنا، باب 17، شماره 20-21.

همه بزرگتر است و هیچ کس نمی‌تواند آنها را از دست پدر من بگیرد. من و پدر یک هستیم»¹. یعنی خواست و رضایت ما یکی است، نه آنکه من همان پدر هستم! چنانکه باز عیسی فرموده: «فرستنده من با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خشنود می‌سازد به عمل می‌آورم»².

اما گفتار دیگر مسیح که فرمود: «هر که مرا دید، پدر را دیده است» معنایی جز این ندارد که عیسی (مانند همه پیامبران) با دعوت بسوی خدا و معجزاتی که به اذن خدا آورد، خدای توانا را به ایمان آورندگان نشان داد و او را به اهل بصیرت معرفی کرد. پس دیدار مسیح با شناسایی خدا انجامید نه آنکه خود، همان خدای نادیده باشد! گواه ما بر درستی این تفسیر، سخنانی است که بدین صورت در انجیل یوحنا از مسیح گزارش شده: «ای پدر عادل، اگر چه جهان تو را نشناخته است، من تو را شناختم و اینها (شاگردانم) می‌دانند که تو مرا فرستادی. من تو را به آنان شناسانی دم و باز هم خواهم شناسانید تا آن محبتی که تو نسبت بمن داشتی در آنها باشد و من هم در آنها باشم»³.

و باز در انجیل یوحنا می‌خوانیم که: «عیسی با صدای بلند گفت: هر که به من ایمان بیاورد نه فقط به من بلکه به فرستنده من نیز ایمان آورده است. هر که مرا می‌بیند، فرستنده مرا دیده است»⁴. و البته فرستنده عیسی با او تفاوت دارد چنانکه فرستنده هر کس غیر از خود او است.

1- یوحنا، باب 10، شماره 27-30.

2- یوحنا، باب 8، شماره 29.

3- یوحنا، باب 17، شماره 25-26.

4- یوحنا، باب 12، شماره 44-45.

ما هنگامی که برداشت نویسنده «خدای متجلی» و دیگر روحانیون مسیحی را از انجیل، می‌خوانیم در شگفتی فرو می‌رویم زیرا می‌بینیم که این انجیل شناسان، پس از سال‌ها تأمل در کتاب مقدس، گاهی از فهم سخنان ساده ای که از مسیح گزارش شده باز می‌مانند! و مانند نویسنده مزبور گمان می‌کنند که عیسی ادعا داشته، من با پدر در مرتبه ذات، متحد و یکی هستیم! با آنکه در انجیل یوحنا به تصریح خوانده اند که مسیح فرمود: «اگر قضاوت من بکنم قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است. در شریعت شما (یهودیان) هم نوشته شده است که گواهی دو شاهد، معتبر است یکی خود من هستم که بر خود شهادت می‌دهم و شاهد دیگر پدری است که مرا فرستاد»¹. آیا علمای مسیحی به خود اجازه می‌دهند که برخلاف قول مسیح، دو شاهد را یک شاهد بشمار آورند؟! ما نمی‌توانیم بپذیریم که فهم این مسئله برای دانشمندان مسیحی دشوار باشد بلکه گمان می‌کنیم چون آنان گرفتار تقلید و تعصب شده اند نمی‌خواهند این موضوع روشن را دریابند.

دوم: آنکه نویسنده چنین وانمود کرده که: «در مسیح نیروی ذاتی و هستی بخش وجود داشته که قائم بذات بوده است، و چون چشمه عمیق، اعمال خدایی از او می‌جوشید و فیوضات الهی در او و از خود او فوران می‌کرد». و ادعا می‌نماید که روش مسیح، برخلاف طریق انبیاء سلف بود که: «برای انجام هر کار فوق بشری و یا در تعالیم خود، همیشه متمسک به نیروی خارج از خود بودند و در آغاز از آن نیرو که خدا باشد امداد می‌طلبیدند!» و این سخنان، سراپا نادرست است و

1- یوحنا، باب 8، شماره 16-18.

صدور آن از کشیشی عیسوی بسیار عجیب بنظر می‌رسد. نویسندۀ این کلمات، گویی با انجیل آشنایی ندارد و یک بار آن را بدقت بررسی نکرده است! و گر نه بخوبی می‌دانست که مسیح ^۱ تصریح نموده امکانی که برای کارهای فوق بشری داشته از سوی خدای عالم به او داده شده است چنانکه می‌فرماید: «همانطور که پدر منشأ حیات است، به پسر هم این قدرت را بخشیده تا منشأ حیات باشد»^۱. و همچنین می‌دیدی که در انجیل آمده عیسی ^۲ پیش از زنده ساختن «ایلعازر» بخدای تعالی توسل جست و دعا کرد تا حاضران بدانند که خدا درخواست وی را می‌پذیرد و رسالتش را تصدیق می‌نماید چنانکه می‌خوانیم: «پس سنگ را از جلوی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیده ای. من می‌دانستم که تو همیشه سخن مرا می‌شنوی ولی بخاطر کسانی که اینجا ایستاده‌اند این را گفتم تا آنها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده ای. پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: ای ایلعازر بیرون بیا! آن مرده در حالی که دستها و پاهایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمالی پوشیده بود، بیرون آمد»^۲.

بنابراین، مسیح، نیروی «خود جوش» و «قائم بذات» نداشت بلکه پیوسته از راه دعا، موفق می‌شد تا معجزاتی را بنمایش گذارد همانگونه که بخدای متعال گفت: «من می‌دانستم که تو همیشه سخن مرا می‌شنوی». آری، در جمع سخنان مسیح با یکدیگر باید گفت که او از راه دعا بدرگاه الهی می‌توانست منشأ حیات باشد. و در حقیقت هر یک از معجزات او همچون دیگر پیامبران «از

۱- یوحنا، باب ۵، شماره ۲۶.

۲- یوحنا، باب ۱۱، شماره ۴۱-۴۴.

افعال الهی شمرده می‌شد که خدا آن را بدست وی آشکار می‌ساخت». بهمین اعتبار، اگر در شرائطی خدای تعالی نمی‌خواست تا معجزه ای صورت پذیرد، یا لااقل معجزات بزرگ مسیح به ظهور پیوندد، مسیح نمی‌توانست کار خارق العاده و مهمی انجام دهد همانگونه که در انجیل ها آمده عیسی ^ص در شهر خود «ناصره» نتوانست همانند دیگر شهرها، معجزات بزرگ و دلخواهش را نشان دهد! در انجیل مرقس می‌خوانیم: «او (مسیح) نتوانست در آنجا هیچ معجزه ای بکند فقط دست خود را روی چند بیمار گذاشت و آنها را شفا داد»¹. راستی اگر قدرت مسیح ^ص قائم بذات و فناپذیر بود چرا نتوانست در شهر ناصره مثلاً مردگان را زندگی بخشد و کوران را بینا کند؟! شگفت آنکه نویسندۀ «خدای متجلی» ادعا دارد که مسیح علاوه بر استقلال در معجزات، در تعالیم خویش نیز با نیروی بیرون از خود ارتباط نداشت! و برخلاف انبیاء سلف که: «برای انجام هر کار فوق بشری و یا در تعالیم خود همیشه متمسک به نیروی خارج از خود بوده اند» عیسی تنها به ذات خویش متکی بود! باید گفت: ادعای مزبور، گذشته از آنکه با نصّ انجیل نمی‌سازد، نبوّت مسیح ^ص را نیز متزلزل می‌کند! آری، کسی که ناشیانه می‌خواهد خدایی مسیح را به اثبات رساند علاوه بر اینکه بدان مقصود دست نمی‌یابد، در پیامبری عیسی هم رخنه پدید می‌آورد یعنی ادعا می‌کند که مسیح، از وحی الهی برخوردار نبود بلکه بحکم الوهیتش، از خود سخن می‌گفت! با آنکه در انجیل یوحنا از قول مسیح آمده است: «من از خود سخن نمی‌گویم

1- مرقس، باب 6، شماره 5.

بلکه پدری که مرا فرستاده است به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم»¹.
 سوم: آنکه نویسندۀ «خدای متجلی» بجای آنکه در اثبات مدعایش سخنانی خردپذیر آورد یا از گفته‌های مسیح بهره گیرد، به «شعار دادن» می‌پردازد! که: «مسیح توانست جزر و مدّ قرون را در این مدت کوتاه تغییر دهد و تاریخ جهان را دگرگون سازد، تولّد او سرآغاز جهان گردید...²! اگر این اوصاف، دلیل بر خدایی کسی بشمار آید پس باید که نویسنده، بر الوهیّت محمّد - ρ - نیز معتقد شود! زیرا آن بزرگوار هم جزر و مدّ قرون را تغییر داد و تاریخ جهان را دگرگون ساخت و هجرت فرخنده اش، سرآغاز تاریخ مسلمانان شمرده شد. با اینکه هیچ کدام از این امور، دلیل بر خدایی کسی از آدمیان نیست و عیسی و محمّد - علیه‌ما السلام - هر دو از بندگان برگزیده خدا بودند هر چند که عیسی ρ در روزگار خود موفق نشد تا بر فلسطین و شهرهای پیرامون آن چیره گردد، و بگمان مسیحیان، بدست دشمنان مغلوب و مصلوب گشت، ولی محمّد ρ در عصر خویش سرزمین عرب را فتح کرد و دشمنانش بدست او از بتپرستی نجات یافتند و به آئین توحید گرویدند!

نویسنده از سؤمین دلیل خود بر خدایی مسیح! و حقانیت تثلیث بدینگونه یاد می‌کند:

[3- تجربه از روز نپطیکاست (پنجاهم) - از طرفی پنجاه روز بعد از قیام مسیح، یعنی ده روز بعد از صعود، همانطوری که مسیح قبلاً بشاگردان خود وعده داده بود نیروی مخصوصی که

1- یوحنا، باب 12، شماره 49.

2- ظاهراً مقصود نویسنده از «سرآغاز جهان» سرآغاز تاریخ مسیحیت است!

نیروی خدائی باشد بر آنان نازل شد . در روز موعده مطابق انتظار شاگردان و وعده خداوند، این نیرو که روح القدس نیز نامیده می شود بطریق مخصوصی که قبلاً فاقد آن بودند بر همه نازل گردید . از آن به بعد ب ود که توانستند مانند استاد خویش کارهای برجسته ای بانجام رسانند . آن روز آغاز نهضت مسیحیت بشمار رفت . شاگردان مجهز به نیروی جدیدی گردیدند و قوآت مافوق بشری از آنان بطریق مختلف بظهور رسید . روحیة نزاع و نفرت و حسد و کینه و بدبینی آنان، بروحیة اتحاد و صمیمیت و برادری و برابری تبدیل یافت . روح ترس آنان به شجاعت و جاه طلبی آنان به فروتنی مبدل گردید . روحیة بزرگی و برتری که در زمان مسیح از خود نشان دادند اکنون بروحیة خدمتگزاری و از خود گذشتگی و فد اکاری در راه همنوعان تبدیل یافت و همچنین از آن پس، توانستن د بیماران را شفا دهند و کوران را بینا نمایند و حتی مردگان را حیات بخشند و مانند استاد خویش اعمال برجسته بظهور رسانند اینان مردمان امّی، ماهیگیر و باجگیر و ترسوی چند روز قبل بوده اند، اکنون نهضتی در نتیجه سکونت روح القدس ایجاد کرده اند بطوری که اعمال خدائی انجام می دهند . اینان بمرور زمان درک کردند که نیروئی که عامل چنین اعمالی است و در آنها قرار دارد و قبلاً فاقد آن بودند همانا نیروی خدا و خود خدا یا به عبارت دیگر روح القدس می باشد . اینان نتوانستند این نیروی جدید را که اکنون تحصیل کرده اند از خدا مجزاً بدانند . این نیرو را خدا و روح القدس خواندند . این نیرو از خدا و خود خدا بود که در زندگی آنان

وارد شد و در عمل نیز بخوبی فهمیدند که خدا در ایشان زندگی می‌کند!¹ این بیانات از دو نظر قابل بررسی و نقد است: اولاً: نویسنده پیش از این، مسیح را به مقام خدایی رسانده بود! بدست‌آویز آنکه وی، بیماران را شفا می‌داد و کوران را بینا می‌کرد و مردگان را حیات می‌بخشید... و اینک ادعا دارد که حواریون عیسی نیز، «توانستند مانند استاد خویش کارهای برجسته ای بانجام رسانند» یعنی: «توانستند بیماران را شفا دهند و کوران را بینا نمایند و حتی مردگان را حیات بخشند»! پس ناگزیر باید برای دوازده تن حواری، نیز مقام الوهیت قائل شود و «سه خدایی» را به «پانزده خدایی»! رساند و یا اگر حواریون را از نوع انسان و از جمله مخلوقات خدا می‌شمرد لازمست اعتراف نماید که نشان دادن چنان معجزاتی دلیل بر الوهیت انسان نیست و آفریدگان خدا، بیاری حق می‌توانند معجزات مزبور را بنمایش گذارند! و در این صورت، رخنه در الوهیت مسیح افکنده و به آفریده شدن او اذعان کرده است، بویژه که مسیح بارها تأکید ورزیده که وی - مانند دیگر پیامبران - «پسر انسان» است.² یعنی خویشتن را از زمره آدمی زادگان شمرده، مثلاً در انجیل متی و مرقس می‌خوانیم که عیسی درباره خود گفت: «هر که بخواهد بالاتر از همه شود باید غلام همه باشد. پسر انسان نیز نیامده تا خدمت شود بلکه

1- خدای متجلی، صفحه 11-12.

2- چنانکه در کتاب مقدس، تعبیر «پسر انسان» مثلاً برای دانیال نبی و حزقیال نبی نیز آمده است. (به کتاب دانیال، باب هشتم، شماره 17 و به کتاب حزقیال، باب 2، شماره 1 نگاه کنید).

[illegible]

«او (مسیح) جز بنده ای نبود که نعمتش
بخشیدیم و وی را برای بنی اسرائیل نمونه
عبرت (و مایه هدایت) قرار دادیم».

ثانیاً: نویسنده رساله، پذیرفته است که
حواریون مسیح - همچون خودش - از تأییدات روح
القدس بهره ور بودند ولی روح القدس را همان
خدای گیتی می‌پندارد! و می‌نویسد: «اینان بمرور
زمان درک کردند که نیروئی که عامل چنین

1- مٹی، باب 20، شماره 27-28 و مرقس، باب 10، شماره 44-45.

2- لوقا، باب 17، شماره 22.
3- یوحنا، باب 9، شماره 35-37.

اعمالی است و در آنها قرار دارد و قبلاً فاقد آن بودند، همانا نیروی خدا و خود خدا یا بعبارت دیگر روح القدس می باشد! در صورتی که روح القدس غیر از خدای عالم است، زیرا در انجیل بوضوح آمده که روح القدس تغییر و تبدیل می پذیرد و مثلاً بصورت کبوتری در می آید! چنانکه در انجیل مرقس می نویسد: «همین که عیسی از آب بیرون آمد دید که آسمان شکافته شد و روح القدس بصورت کبوتری به سوی او فرود آمد»¹. اما خدای جهان تبدیل ناپذیر و دگرگون ناشدنی است! چنانکه ملاکی نبی V از این حقیقت، آشکارا خبر داده و در رساله یعقوب حواری نیز بدان تصریح شده است، آیا نویسنده رساله با این قبیل دلائل، می خواهد مشکل تثلیث را حل نماید و الوهیت مسیح را به اثبات رساند و کاری را که دیگران از انجامش ناتوان ماندند، به پایان برد؟!

بهر صورت، نویسنده از آنچه که گذشت بعنوان «نتایج حاصله از تجربه ها» بدین صورت یاد می کند: «... با اینکه موضوع تثلیث اقدس و توضیح آن بطور وضوح در کتاب مقدس یافت نمی شود ولی شاگردان مسیح در زندگی خویش از تثلیث تجربه ای عملی و روشن و مطلبی حقیقی یافته اند. و آن تجربه بعداً منبع عقیده مهم مسیحی گردید. علمای مسیحی در قرون متمادی در مورد این تجربه عملی به تفکر پرداختند تا اینکه باین نتیجه رسیدند که در دنبال این تجربه شاگردان اولیه مسیح و مصاحبت مسیح با آنان و ادعاهای و اعمال الهی مسیح، حقایقی در مورد تثلیث وجود دارد. کلیسای مسیح بعد از پنج قرن تفکر و تعمق و مباحثه، این عقیده تثلیث را که قبلاً نیز از اصول ایمان شاگردان بود ده است، بطور

1- مرقس، باب 1، شماره 10.

رسمی پذیرفت و برای رسانیدن حقایق، لغات مشکلی استعمال کرد که هنوز بین مسیحیان بکار می‌رود. پس از آن، اعتقاد نامه‌های مسیحی تنظیم گردید که شامل این عقیده مهم مسیحی است، و تا امروز یکی از مهمترین عقاید مسیحیت بشمار می‌رود»¹.

در خلال این نتیجه‌گیری، اعترافات جالبی آمده است که نظر خوانندگان ارجمند را بدانها جلب می‌کنیم:

1- موضع تثلیث و توضیح آن در کتاب مقدس یافت نمی‌شود! (بلکه ضد آن در انجیل‌ها دیده می‌شود! چه انجیل، خدا را «واحد حقیقی»² معرفی می‌کند که با واحد مجازی و مرکب تفاوت دارد).

2- علمای مسیحی، قرون متمادی به تفکر پرداختند تا دریافتند که حقایقی در مورد تثلیث وجود دارد! (و چنانکه دیدیم امثال آگوستین و توماس اکوینی و دیگران از تناقض‌گویی پروا نکردند تا تثلیث را به اثبات رسانند)!

3- کلیسا پس از پنج قرن که از دوران مسیح سپری شده بود، عقیده تثلیث را بطور رسمی پذیرفت و آن را از «اصول ایمان» شاگردان عیسی دانست! (اگر تثلیث از اصول مسیحیت بود، لازم می‌آمد در قرن اول مسیحی رسماً مورد پذیرش کلیسا قرار گیرد نه بقول نویسنده، بعد از پنج قرن)!

4- کلیسا برای تبلیغ عقیده تثلیث، لغات مشکلی را بکار برد (تا بکمک سنگینی واژه‌ها به توده مردم تلقین کند که عظمت تثلیث بالاتر از

1- خدای متجلی، صفحه 12-13.

2- در انجیل یوحنا، باب 17، شماره 3 می‌خوانیم: «و حیات جاودانی اینست که ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند».

فهم و ادراک شما است ، و باید بدون دلیل بدان
 «ایمان» آورید) !
 5- پس از گذشتن این دوره ها ، اعتقاداتنامه های
 مسیحی تنظیم گردید که عقیده تثلیث را در بر
 دارد (و اعتقاداتنامه اصلی که انجیل مسیح و
 رساله های پطرس و یعقوب ... باشد از آن خالی
 است) .

آری، بقول قرآن کریم :

(﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ الْأُمُورَ ۚ﴾)

(﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ الْأُمُورَ ۚ﴾) (آل عمران : 24)

«دروغ هایی که بر خدا بستند آنان را در
 دینشان فریب داده است» !

فصل چہارم
لوازم و آثار زیانبار تثلیث

مسیحیت پیگیری کند، از دیدگاه مذهبی به نتایج وحشتناکی خواهد رسید و بروشنی در می یابد که اولاً پایه‌گذاران تثلیث در جهان مسیحیت، خیانت بزرگی به پیامبر مقدس خود و آیین او نموده‌اند. و ثانیاً: پیروان یکتاپرست و حقیقی مسیح را بر سر پندار شرک آلود و موهومی، بسیار آزرده‌اند، و با این کار عالم انسانی را سخت جریحه‌دار ساخته‌اند!

ما می‌کوشیم در این فصل از زیان‌های مزبور پرده‌برگیریم و ویرانگری‌های تثلیث را در تاریخ کلیسا خاطرنشان‌سازیم، و البته در بیان مقصود، از رعایت اختصار خودداری نمی‌کنیم. تثلیث و آراء خرافی!

این موضوع روشن است که افراد با شعور هرگز نمی‌توانند انسانی را که روزی زاده شده و روز دیگر مرده است، مبدأ ازلی و مرجع ابدی هستی شمارند، و با آگاهی از ضعف‌ها و نیازهای بشری (همچون گرسنگی و تشنگی و ترس و غفلت و درد و اضطراب ...) در او، وی را خدای بی‌نیاز و دگرگون‌ناشدنی بدانند، و اگر روزی تحت تأثیر پاره‌ای از امور بخواهند این عقیده‌باور نکردنی را با یکی از پسران آدم تطبیق کنند، ناچار به «فلسفه‌بافی»! روی می‌آورند، و رأی خود را بدست‌آویز اندیشه‌های ساختگی «توجیه» می‌کنند. بنابراین، باید انتظار داشت که در جهان مسیحیت، فلسفه‌ای برای موجه‌نشان دادن تثلیث و الوهیت مسیح پدید آمده باشد هر چند فلسفه مزبور بنظر اهل تحقیق از صحت و استحکام برخوردار نباشد که البته آراء خرافی و نامعقول، جز بکمک مغالطه‌های فکری یا افسانه‌های موهوم (اساطیر) توجیه نمی‌شوند!

فلسفه‌ای که ضمن آثار و مقالات مسیحیان در پیرامون تثلیث ملاحظه می‌شود بطور خلاصه اینست که:

«انسان نخستین (آدم) بعثت خوردن از شجره ممنوعه، به گناه آلوده شد و این گناهکاری از آدم به فرزندان وی انتقال یافت، و در میان آنها موروثی گردید، یعنی همگی بطور فطری مجرم شدند! خالق عالم که می‌خواست فرزندان آدم از گناه و نتایج زیانبار آن نجات یابند ملاحظه کرد که آنها نمی‌توانند از راه عمل به قوانین شریعت رهایی پیدا کنند، از این رو تصمیم گرفت که دست به فداکاری زند! برای این کار، اقنومی از وجود خود (یا پسر یگانه خویش) را بصورت انسانی که از مریم مقدس زاده شد، بجهان فرستاد تا در راه رستگاری انسان‌ها به رنج و سختی افتد و مورد اهانت قرار گیرد و بالاخره به دار آویخته شود تا هر کس بدو ایمان آورد، آمرزش و نجات یابد! و عیسای مسیح همان اقنوم الهی است که بجهان ما آمد و بکمک اقنومی دیگر بنام روح القدس، انسان را رهبری نمود و سرانجام بدست دشمنان، مصلوب و مقتول گردید و سپس زنده شد و به دست راست خدا نشست»!!

این فلسفه خرافی و شگفت‌انگیز که از جنبه‌های گوناگون قابل نقد و ایراد است، از روزگاران کهن در آثار مسیحیان دیده می‌شود ولی سرچشمه آن - چنانکه خواهد آمد - انجیل مسیح و تعالیم او نیست، بلکه اساطیر و پندارهایی است که در قدیم میان اقوام بت‌پرست شایع بوده و متأسفانه عالم مسیحیت را بطور گسترده‌ای تحت تأثیر قرار داده است.

اهالی سوریّه که به زادگاه مسیح ^۵ یعنی فلسطین، نزدیک بودند، خدای موهومی بنام «تموز» را می‌پرستیدند که بگمان آنها از زنی

باکره تولد یافته بود . تموز بنابر اساطیری سوری، در راه نجات انسان ها فداکاری نمود تا آنجا که بدار آویخته شد . مردم سوریّه در هر سال، روز ویژه ای را برای یادآوری از منجی خود به سوگواری می‌گذرانند و مجسمه ای از او ساخته آن را بر بستر می نهادند و در پیرامونش گرد می‌آمدند و گریه می‌کردند.¹

در آتن، نزدیک پانصد سال پیش از میلاد مسیح، شاعری بنام اسیوس، داستان غم‌انگیزی را به نظم کشیده بود . این داستان، زندگی خدای فداکاری بنام گراسیوس را بازگو می کرد که بخاطر نجات انسان‌ها، دردها و رنج های بسیار کشید و تازیانه خورد و سرانجام بدار آویخته شد!² در هند قدیم، داستان تولد و فداکاری و مرگ کریشنا، قرن‌ها پیش از ظهور مسیح، بر سر زبان‌ها بود و با قصه ای که مسیحیان از عیسی حکایت می‌کنند شباهت بسیار داشت.

ماکس مولر M. Muller خاورشناس شهیر آلمانی در کتاب: «تاریخ زبان سانسکریت» می‌نویسد: بوداییان عقیده دارند که بودا گفته است: «همه گناهانی را که در دنیا رخ می‌دهد بگردن من گذارید تا جهان رستگار گردد»³ ! و این سخن، فلسفه فداء و نجات را در مسیحیت یادآوری می‌کند.

در روزگاران گذشته، در میان دیگر اقوام بتپرست نیز نظایر این عقاید موهوم، بفرآوانی یافت می شد و متأسفانه پندارهای مزبور نظر

1- به کتاب: «عقائد الوثنیّة فی الدّیانة النّصرانیّة» فصل دوّم، چاپ بیروت نگاه کنید.

2- به کتاب: «عقائد الوثنیّة فی الدّیانة النّصرانیّة» فصل دوّم، چاپ بیروت نگاه کنید.

3- به کتاب: "History of ancient's Sanskrit literature" صفحه 80 نگاه کنید.

برخی از مسیحیان قدیم - و در رأس آنها پولس - را بخود جلب کرد و برایشان اثر نهاد بطوری که تقریباً شبیه همان تخیلات را درباره عیسی^۱ بمیان آوردند. پولس به سرزمین هایی که افسانه های مزبور در آنجا رواج داشت - مانند یونان و سوریه (دمشق) و دیگر نواحی - سفر کرد و در عقاید و اساطیر اقوام غیر یهودی، کنجکاوی نمود و نتوانست از تأثیر آنها بکلی برکنار ماند و بقول خودش: «به یونانیان و بربریان و حکماء و جهلاء نیز مدیون»^۱ بود! از این رو در آثارش می بینیم که بی پروا «شریعت» را نفی می کند و ب جای آن، ایمان به «فدا شدن مسیح» را می نهد و نجات را تنه ا در سایه این عقیده، ممکن می شمرد و با آنکه دیگر حواریون (بویژه پطرس و یعقوب) با روی برتافتن از احکام شریعت مخالف بودند، به سخنان ایشان اعتنائی نمی کند و در نامه های خود می نویسد: «هیچ کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی شود»^۲! و باز می نویسد: «چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد (گشت) تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیہ کند»^۳!

پولس، بدار آویخته شدن مسیح را بدینصورت تفسیر کرد که عیسی، از آن رو مصلوب شد تا «لعنت شریعت» را بپذیرد و از پیروانش بردارد! همانگونه که می نویسد: «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است: ملعونست هر که بردار آویخته شود»^۴!! پولس به گناهکار بودن همه

1- رساله پولس به رومیان، باب ۱، شماره ۱۴.

2- رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، شماره ۱۱.

3- رساله پولس به غلاطیان، باب ۴، شماره ۴-۵.

4- رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، شماره ۱۳-۱۴.

انسان‌ها - بسبب گناه آدم - نیز اعتقاد داشت و ظاهراً این رأی را از عقاید گنوسی‌ان Gnostics و تلفیق آنها با دستان آدم در تورات گرفته بود. و از این رو در نامه خود می‌نویسد: «چنانکه در آدم، همه می‌میرند، در مسیح، نیز همه زنده خواهند گشت»¹! یعنی با گناه آدم، همه فرزندان او گناهکار می‌شوند و با ایمان به مسیح همگی می‌توانند پاک و رستگار گردند. باری بعثت شهرت و اهمّی‌تی که پولس در میان مسیحیان پیدا کرد ذهن بسیاری از راهبان و کشیشان مسیحی را متوجّه خود ساخت و در قرن‌های پس از او، متفکرانی چون آگوستین، مجذوب وی شدند و فلسفه «الوهیّت مسیح» و «فداء» و «نجات» و «گناهکاری موروثی انسان» را از پولس بمیراث بردند. آگوستین با کمال صراحت، به تناقض‌گویی روی آورد تا از عقاید پولس مقدّس! دفاع کند و اعلام داشت که: «خدای یکتای توانا، برای نجات آدمیان، صورت بنده ای را می‌پذیرد و کمال توانایی‌اش در ناتوانی کامل، متجلی می‌شود و تغیرناپذیری یگانه‌اش، در نابودی (کشته شدن) بدست این دنیا»²!

فلسفه مسیحیّت از دیدگاه آگوستین که او را «بزرگترین متفکر روحانی در مغرب زمین» می‌شناسند، در این افسانه خلاصه می‌شود که: «آدم یعنی انسان اوّلیّه، از آزادی اراده که بخشش الهی بود برضدّ خدا استفاده کرد و تمام فرزندان خود را با خود به سقوط کشانید. مسیح فرستاده شد که انسان را به وضع اوّلیّه خود برگرداند»³.

1- رساله اوّل پولس به قرنتیان، باب 15، شماره 22.

2- آگوستین، اثر پاسپرس، ترجمه لطفی، صفحه 60-61.

3- راهنمای الهیات پروتستان، اثر ویلیام هوردرن، ترجمه میکائیلان، صفحه 21.

و این ادّعاء جز همان فلسفه پولسی! مقوله دیگری نیست.

پس از این دوران، «اعتقادنامه‌های مسیحی» یکی پس از دیگری، فلسفه مزبور را تصدیق کردند و آن را لوازم تثلیث و الوهیت مسیح شمردند و هنوز هم مسیحیان به این اسطوره باور نکردنی پایبندند و گذشته از کاتولیک‌ها، پروتستان‌های روشنفکر! نیز از آن دفاع می‌کنند چنانچه دکتر فندر در کتاب «میزان الحق» و نیز در «سنجش حقیقت» چند فصل از کتابش را به تشریح این پندار نادرست اختصاص داده است با آنکه کمترین نوری از حقیقت در آن دی ده نمی‌شود، و از جهات گوناگون قابل ایراد است. در اینجا پاره ای از اغلاط فلسفه مذکور را می‌آوریم و وجدان پاک مسیحیان منصف را به داوری می‌طلبیم:

گناه موروثی

اولاً: نافرمانی آدم از امرِ الهی - بنابر آنچه در کتاب مقدس آمده است - گناهی شخصی و خصوصی بوده و ربطی به فرزندان و نسل وی ندارد و کمترین دلیل عقلی و علمی در دست نیست که اگر مثلاً پدری در امانتداری خود خیانت ورزد، تمام نسل او نیز خائن شوند و خیانت پدر را به میراث برند! نافرمانی آدم مانند رنگ پوست بدنش نبود که به فرزندان وی منتقل گردد. بلکه امری ارادی و اختیاری بشمار می‌آمد و با خودش رابطه داشت. چه بسیار فرزندانی که بلحاظ اخلاق و اعمال با پدران خویش تفاوت دارند بلکه بمبارزه با رفتار پدر برخاسته اند! بنابراین، عقیده به «گناه موروثی و فطری» پنداری ناصواب و غیرعلمی است، و نسبت دادن آن به خدای سبحان، افتراء بمقام اقدسِ الهی بمشار می‌رود و

سزاوار دیانت پروردگار عادل و حکیم نیست . علاوه بر این، در تورات و انجیل نیز کوچکترین اشاره‌ای به گناه طبیعی و موروثی آدمیان نرفته است. آری، این تهمت در آثار پولس دیده می‌شود، اما در سخنان مسیح عقیده‌ای برخلاف رأی مزبور را ملاحظه می‌کنیم! در انجیل‌ها گزارش شده است که عیسی^۱ کودکان را پاک و ملکوتی می‌شمرد و به حواریون خود می‌فرمود: شما تا هنگامی که مانند کودکان (بی‌آلایش و فروتن) نشوید به ملکوت خدا راه نخواهید یافت . و روشن است که اگر هر کودکی بطور ارثی آلوده و گناهکار بود، سخن مسیح^۲ درست در نمی‌آمد و تعالیم او باطل می‌شد! متی و مرقس و لوقا در اناجیل خود آورده اند که :

«در آن وقت شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: چه کسی در پا دشاهی آسمانی از همه بزرگتر است «عیسی کودکی را صدا کرد و از او خواست در برابر آنان بایستد و سپس به آنان گفت: در حقیقت به شما می‌گویم که اگر شما عوض شوید و مانند کودکان نگردید هرگز به پادشاهی آسمان وارد نخواهید شد . در پادشاهی آسمانی، آن کسی از همه بزرگتر است که خود را فروتن سازد و مانند این کودک بشود»^۱.

باز در انجیل‌ها می‌خوانیم که : «اطفال را نیز نزد وی (مسیح) آوردند تا دست بر ایشان گذارد اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند ولی عیسی ایشان را خوانده گفت : بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است .

1- متی، باب 18، شماره 5-1 (ضمناً به مرقس، باب 9 شماره 32-37 و لوقا، باب 9، شماره 46-48 نیز بنگرید).

هر آینه بشما می‌گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد»¹.

در اینجا چنانکه ملاحظه می‌شود عیسی^ص به سرشت پاک و فروتن کودک نظر دارد نه به عقیده کودکان درباره تثلیث و فدای! و به حواریون (که بگمان مسیحیان، تثلیث را باور داشتند)! دستور می‌دهد که «عوض شوند و مانند کودکان فروتن گردند) تا در ملکوت الهی راه یابند. بنابراین، مسیح^ص انسان‌ها را بطور فطری، گناه آلود و خائن نمی‌شمرد و جرم آدم را به عموم فرزندان نسبت نمی‌داد. ما مسلمانان نیز عقیده داریم که اگر پدری به اراده و اختیار خود، بکاری ناپسند دست زند، هیچ داور خردمندی فرزند وی را محکوم نمی‌شمارد تا چه رسد به خدایی که آفریننده خردها و بنیانگذار عدل و انصاف است، و ادعا می‌کنیم کسانی که چنین حکمی را بخدا نسبت می‌دهند، از سر نادانی، خدای سبحان را به بی عدالتی متصف می‌سازند و قدوسیّت او را نادیده می‌گیرند ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ (الأنعام: 100)².

در اینجا اهمیّت تعلیم قرآن مجید معلوم می‌شود که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَأَنْتُمْ مَلَائِكَةٌ مُّقَاتِلَةٌ﴾ (البقره: 129)

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَأَنْتُمْ مَلَائِكَةٌ مُّقَاتِلَةٌ)

(لقمان: 32)

1- لوقا، باب 18، شماره 15-17 (ضمناً به متی، باب 19، شماره 13-15 و مرقس، باب 10، شماره 13-16 نیز نگاه کنید).

2- خدا از آنچه وصف می‌کنند پاک و برتر است.

«هیچ پدری کیفر فرزندش را بعهده نگیرد و هیچ فرزندی کیفر پدرش را هرگز عهده ندارد نشود».

و همچنین می‌فرماید:

()

(فاطر: 18)

«هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را نمی‌کشد»!

از این گذشته، قرآن کریم اعلام می‌دارد که آدم^۱ از نافرمانی خود بدرگاه خدا توبه کرد و خدای مهربان نیز خطای او را ببخشد. بنابراین، اساساً جایی برای انتقال گناه آدم به فرزندانش باقی نمی‌ماند!

(بقره: 37)

نفی شریعت!

ثانیاً: موضوع «شریعت زدایی» که در فلسفه مسیحیت آمده به هیچ وجه قابل دفاع نیست. اگر گمان کنیم که: خالق گیتی، چون دید آدمیان نمی‌توانند از راه «عمل به احکام شریعت» رستگار شوند ناگزیر «ایمان به پسرش» را جانشین آن ساخت! دچار خطایی بس روشن شده ایم زیرا خود مسیح^۱ شریعت زدایی را باطل شمرده و بنابر گزارش متی فرموده است: «پس هرگاه کسی حتی کوچکترین احکام شریعت را بشکند و به

1- پس آدم سخنانی را از خدای خود فرا گرفت و خدا بدو بازگشت (توبه‌اش را پذیرفت) که همانا خدا توبه‌پذیر و مهربان است.

دیگران چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمانی، پستترین فرد محسوب خواهد شد حال آنکه هر کس شریعت را رعایت کند و به دیگران چنین تعلیم دهد در پادشاهی آسمانی بزرگ خوانده خواهد شد»¹.

آری، این پولس بود که قید شریعت را از مسیحیان برداشت و آشکارا گفت: «اکنون از قید شریعت آزاد شده ایم»²! اما مسیح و حواریون چنین تعلیمی را نیاوردند. پولس می‌گوید: «هیچ کس با اجرای مقررات شریعت در حضور خدا کاملاً نیک محسوب نمی‌شود بلکه فقط بر اثر ایمان به عیسی مسیح، نیک محسوب می‌گردد. ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آورده ایم تا بوسیله ایمان - نه با اجزای شریعت - نیک شمرده شویم. نه فقط ما بلکه هیچ بشری از راه انجام احکام شریعت نمی‌تواند نیک محسوب شود»³!

در حالی که یعقوب - برادر مسیح - گفته است: «انسان از اعمال، عادل شمرده می‌شود نه از ایمان تنها»⁴! و باز می‌گوید: «ای برادران من! چه سود اگر کسی بگوید ایمان دارم وقتی که عمل ندارد»⁵?

راستی اگر آدمی از عمل به شریعت در پیشگاه خدا رستگار نگردد، پس تکلیف پیامبران پیش از مسیح و پیروان آنها چه می‌شود؟ مگر نه اینکه ایشان علاوه بر ایمان بخدا، دستورات او را نیز اجراء کردند و از راه «ایمان و عمل» به رستگاری پیوستند؟ بنابراین، طرفداران پولس چه می‌گویند؟ آیا آنها عقیده دارند که خدای سبحان

1- مئی، باب 5، شماره 19.

2- نامه پولس به رومیان، باب 7، شماره 6.

3- نامه پولس به غلاطیان، باب 2 شماره 16.

4- رساله یعقوب، باب 2، شماره 24.

5- رساله یعقوب، باب 2، شماره 14.

رأی خود را در مورد نجات بشر - که از امور اساسی در دعوت پیامبران شمرده می شود - تغییر داده و راه حلّ بهتری در این باره کشف کرده است؟! در حقیقت این پندار نادرست بدین نتیجه می‌انجامد که پولسی‌ها مبدء هستی و بخشنده همه کمالات را موجودی ناقص فرض می کنند و او را همچون پدیده‌های گیتی «قابل تکامل» می‌انگارند و پیدا است که این گمان، به «خدانشناسی» می‌پیوندد؟

تعلیم پولس موجب شد که ارزش و اهمّ یّت عمل - در میان مسیحیان - رو به کاهش نهد و روشن است هنگامی که عمل، اعتبار خود را از دست دهد، بی‌بندوباری و لاابالیگری جای آن را می گیرد و کار به فساد کشیده می‌شود.

بنابراین، پولس را تا اندازه ای باید مسؤول فساد دانست که در جهان مسیحیت رواج دارد و این مسؤولیت بویژه برای یک رهبر مذهبی، مسؤولیتی بس گران است!

گواه روشن بر تنزل عمل در مسیحیت آنست که نگرانی مهمّ ارباب کلیسا در قرون وسطی آن بود که چرا دسته ای از آئین کاتولیک روی بر تافته‌اند و به مذهب پروتستان گرویده‌اند! و یا رأی و نظری را - بر خلاف استنباط ایشان - از کتاب مقدّس، دریافته‌اند! و بجرم این کار، افراد بسیاری را شکنجه داده و از میان برداشتند. امّا اعمال ضدّ اخلاقی و ناپسند مردم، نگرانی زیادی در کشیشان پدید نمی آورد زیرا انواع فسق و فجور را از طریق مراسم اعتراف به گناه و جرم‌بخشی و بهشت‌فروشی می‌توانستند جبران کنند! از این‌رو در دوران سلطه و قدرت علمای

مسیحی «گاليله‌ها» به محاکمه کشیده می‌شدند ولی «دون ژون‌ها» به شبگردی و عیّاشی سرگرم بودند! و این روش، از اندیشه های پولس تأثیر می پذیرفت

که در ترازوی عدالت، تنها کفّۀ ایمان به مسیح را سنگین و معتبر می‌دانست و کفّۀ عمل به احکام شریعت را سبک و بی‌اهمیت می‌شمرد. هم‌اکنون نیز بی‌بندوباری‌ها و تجاوزات عملی و فساد اخلاقی که در میان مسیحیان ملاحظه می‌شود بی‌رابطه با فلسفۀ پولسی نیست، چرا که بسیاری از این تباهکاران، به عیسی مسیح \cup بعنوان پسر حقیقی خدا! «ایمان» دارند و بدو اظهار «محبت» می‌نمایند! و هر چند در مرحله عمل بدستورات مسیح پایبند نیستند ولی امیدوارند که با اعتراف به گناه در پیشگاه نمایندگان او (یعنی کشیشان) آمرزیده شوند و از این راه، وجدان دینی خود را آسوده می‌سازند و با اعتماد به گناه بخشی، برای تجدید بزهکاری آماده می‌شوند! پس، اگر مسیحیان خردمند بخواهند آئین خود را از آلودگی و انحراف بپیرایند، لازمست «پولس زدایی» را بجانشینی «شریعت‌زدایی» برگزینند و سخنان موثق مسیح را بجای تعالیم ناصواب پولس بکار گیرند و توحید خالص را در جای تثلیث موهوم نشانند.

فداء و آمرزش

ثالثاً این افسانۀ خرافی که: «خدای جهان اقنومی از وجود خود را بصورت انسانی از شکم مریم برآورد تا بدار آویخته گردد و هر کس بدو ایمان آورد آمرزیده شود!» حقّاً که اندیشه‌ای کودکانه بشمار می‌آید، و مایۀ شرمندگی عقل آدمی است که گروه بسیاری از انسان‌های متمدّن - صرفاً بدلیل تقلید از اسلاف خود - این افسانۀ زشت را باور کرده‌اند و از آن دفاع می‌نمایند! آیا مبدأ بی‌کران هستی که همه چیز را در اختیار دارد و بر هر کاری توانا است نمی‌توانست جز از راه بدار آویخته شدن، گناه

بندگان را بیامرزد؟ آیا خدای جه انیان با همه لطف و رحمتش، پیش از میلاد مسیح هیچ گاه بندگان گنه کارش را نمی آمرزید؟! آیا دگرگون شدن ذات پایدار و ازلی، بصورت یک انسان نیازمند و مردنی! اساساً ممکن است؟ آیا ایمان به چنین افسانه ای، بجای تعظیم خدای متعال، اهانت به مقام اعلای او شمرده نمی شود؟ آیا قبول این رأی موهوم، بجای رستگاری و سعادت، مایه دوری از معرفت و عنایت حق نیست؟ تردید نداریم که علمای مسیحی اگر تا صبح قیامت هم اندیشه کنند، پاسخی روشن و منطقی که وجدان و خرد را راضی کند به این پرسش ها نتوانند داد مگر آنکه لوح خاطر و دفتر دل را از پندار تثلیث بشویند و روی به توحید خدا آورند!

بی‌مناسبت نیست که یکی از تازه ترین! پاسخ‌های مسیحیان را که نویسنده «خدای متجلی» آورده در اینجا گزارش کنیم تا معلوم شود که قوت این برهان‌های قاطع! و جواب‌های منطقی تا چه حد است؟! نویسنده مزبور در رساله خود می‌نویسد: «می‌باید خدا خود را در انسانی تجسم نماید تا با انسان تماس نزدیک گیرد و در حقیقت نمونه زندگی مقدس و پاکی گردد که او از بنی نوع بشر می‌خواهد. شاید این مطالب برای بسیاری از مردم ثقیل و غیرقابل هضم باشد ولی اگر مادری از طبقه فوقانی آپارتمان خود ملاحظه می کند که فرزندش در حوض افتاده احتیاج مبرمی به او دارد، چه عکس‌العملی نشان می‌دهد؟ آیا کلفت یا نوکر خانه و یا دوستان و نزدیکان را برای نجات دل‌بندش می‌طلبد؟ مگر نه اینست که خود به بهای جان، برای نجات فرزندش می‌کوشد؟ ... اگر مادری خویشتن را برای فرزند خود می‌دهد و خود را به قعر آب می‌اندازد و یا شاه عباس کبیر با همه عظمت و جلال و جبروت خود بجهت همدردی و

کمک به مردمی، کاخ سلطنتی را ترک گوید و با البسة فقرا با رعایا و مردم عادی تماس نزدیک حاصل نماید - که مسلماً این عمل او نه تنها بزرگواری و اهمّیت و عظمت او را ن می‌کاهد بلکه صد چندان می‌افزاید - چرا خدائی که محبّتش عمیق و عالی و والا است و منبع و منشأ جمیع محبّت‌های بی‌غل و غش است، خود را ندهد و خود را به جهان نیندازد؟¹

در این سخنان، اغلاط روشنی وجود دارد که در نیافتن آنها از سوی یک متفکر آزاد بعید بنظر می‌رسد چنانکه تقلید از رؤسای متعصّب و عادت به عقائد نزدیکان، ذهن‌ها را چنان تسخیر می‌کند که گاهی از درک روشنترین مغالطه‌ها باز می‌مانند!

نویسنده مزبور در آغاز سخن می‌گوید: «می‌باید خدا خود را در انسان تجسّم نماید تا با انسان، تماس نزدیک گیرد و در حقیقت نمونه زندگی مقدّس و پاکی گردد که او از بنی نوع بشر می‌خواهد!» شگفتا که این کشیش پروتستان هیچ اندیشه نکرده که سرمشق و نمونه زندگی آدمی، لازمست که از نوع خود او (یعنی انسان باشد) نه ذات نامحدودی که بلحاظ علم و قدرت و حلم و رحمت و غنا و دیگر صفات، با آدمی قابل مقایسه نیست که اگر بفرض محال، چنین ذات بیکرانی بصورت انسانی مجسّم شود و اعمال شگفت آوری از خود نشان دهد و از مردم کوی و برزن بخواهد که همانند وی عمل کنند، این فرمان بدان می‌ماند که خلبان هواپیمایی دستور دهد تا مردم پیاده، در پی او بشتابند! و با همان سرعتی که وی در پیش گرفته، راهی را که او می‌سپرد، بپیمایند! و البته چنین حکمی، تکلیف فوق طاقت و تحمیل بیش از قدرت شمرده می‌شود و هرگز سزاوار خدای

1- رساله «خدای متجلی» صفحه 23-24.

[illegible]

(اسراء 94-95)

«هیچ چیز این مردم را از ایمان آوردن باز نداشت - آنگاه که هدایت بسویشان آمد - مگر اینکه گفتند: آیا خدا، بشری را به رسالت فرستاده است؟! بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی بقصد سکونت، راه می رفتند در آن صورت فرشته ای از آسمان، به رسالت بر آنان فرو می فرستادیم (ولی اینک که افراد بشر

در زمین بشر می‌برند چه لزوم و مناسبتی در این کار است؟».

اما آن تشبیه کودک انه! که اگر مادری فرزند خویش را در آب غوطه‌ور بیند، خود را برای نجات فرزند بمیان آب خواهد افکند، پس: «چرا خدایی که محبتش عمیق و عالی و والا است و منبع و منشأ جمیع محبت‌های بی‌غل و غش است، خود را ندهد و خود را به جهان نیندازد؟» بیش از پیش مایه شگفتی می‌شود؟ گویی جناب کشیش، قدرت نامحدود و اراده بیکران خدای متعال را بکلی فراموش کرده که وی را با مادری مضطر و بیچاره قیاس می‌نماید! و اگر بجای این مادر ناتوان، مادر قدرتمندی را به تمثیل آورده بود که چون فرزندش را در حال غرق شدن ببیند، همچون خداوند عالم بتواند با یک اراده، وی را از آب برآورد دیگر چه لزومی داشت که این مادر توانمند، خویشتن را در قعر آب سرنگون کند؟! آری، لطف و رحمت الهی، در خلال نجات بندگان از گمراهی‌ها و گرفتاری‌ها ظاهر می‌شود، ولی نه در ضمن دگرگون شدن و آسیب دیدن خدا، که امری محال و ناشدنی است! و خدای تعالی نیز به کمترین عنایتی از عهده این مهم - یعنی نجات کسانی که درخور آنند - بر می‌آید و هیچ لزومی ندارد که بدان تمثیل موهوم دست آویزیم! همچنین، اگر شاه عباس صفوی برای آگاهی از احوال مردم با لباس مبدل بمیان آنها می‌آمد، چه بسا به مأموران و گزارشگران خود، اعتماد کافی نداشت اما خدایی که از احوال درون و برون خلق کاملاً آگاه است، و رحمتش همه چیز را فرا گرفته و لیاقت هر کس را برای لطف و هدایت بخوبی می‌داند، دیگر چه لزومی دارد که در صورت آدمیان ظاهر شود تا بندگان او را بدار آویزند؟! آوردن چنین تمثیلاتی ن مایانگر آنست

که این قبیل علمای مسیحی بلحاظ معرفت إلهی، هنوز در عصر کودکی بسر می برند و به «بلوغ معرفت» نائل نشده اند و گرنه، خدای سبحان را با «بی‌بی زبیده» و «شاه عباس» تشبیه نمی‌کردند!

عجب آنکه نویسنده، نام رساله خویش را «خدای متجلی» نهاده و ادعا می‌کند که مبدء هستی در همه مظاهر عالم تجلی نموده جز آنکه در مسیح، بکمال تجلی ظاهر شده است «اما کمال تجلی را در «تجسم خدا» فرض می‌کند که مفهومی کاملاً مادی و شرک‌آمیز دارد! پیش از او، کشیش فنر آلمانی نیز از یکسو در کتاب «سنجش حقیقت» می‌نویسد: «خداوند در عیسی مسیح کاملاً خود را متجلی ساخته است»¹. و از سوی دیگر در همان کتاب می‌گوید: «آن کسی که در جنبه بشری خود بر روی صلیب مرد، نه فقط انسان بلکه خدا هم بود»²! و در کتاب «میزان الحق» نیز می‌نویسد: «الذی مات علی الصلیب بناسوته کان إلهاً تاماً کما کان إنساناً تلماً»³! که همان مفهوم را تکرار کرده است. این مبلغان مسیحی، تفاوت میان «تجلی» و «تجسم» را در نیافته اند، و از اینرو متأسفانه به شرک و انسان پرستی گرفتار شده اند.

از اینرو در انجیل یوحنا آمده که عیسی گفت: پدر از من بزرگتر است⁴ و در انجیل مرقس و لوقا می‌خوانیم که مسیح با حالتی اعتراض آمیز به کسی که او را «استاد نیکو» می‌خواند فرمود: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ کس جز خدا نیکو نیست»⁵! بنابراین، هیچ مسیحی مؤمنی نباید عیسی

1- سنجش حقیقت، صفحه 96.

2- سنجش حقیقت، صفحه 133.

3- میزان الحق، صفحه 232.

4- یوحنا، باب 14، شماره 28.

5- مرقس، باب 10، شماره 18 و لوقا، باب 18، شماره 19.

2- خدا از آنچه وصف می‌کند، منزّه است.

در این باره گفته است: «اللهم ... لا أحصى ثناء عليك، أنت كما أثنيت على نفسك»!¹

یعنی: «خدایا ثنای تو را نتوانم به شمار آورد، تو چنان سزاواری که خود بر خویشتن ثنا گفתי!»!

اینست معرفت صحیح و متواضعانه خداوند! اما کسانی که کودکانه، خدای آسمان ها و زمین را بصورت انسانی محدود و محتاج و مردنی می‌انگارند و او را بدست بندگانش بالای دار می‌برند! جز پندار خود، چیزی را نمی‌پرستند و از شناسایی حق، دور و مهجورند.

رابعاً اگر بفرض محال بپذیریم که خدای جهان آفرین، بصورت انسانی ستمدیده درآمده و به صلیب کشیده شده است! باز هم نمی‌توان قبول کرد که ایمان به این ماجرا، گناهان زشت و صفات ناپسند را در آدمی نابود می‌سازد و مایهٔ فلاح و رستگاری انسان می‌شود مگر آنکه دیانت را از نوع امور وهمی و خیالات بی‌اثر بپنداریم! زیرا پاک شدن انسان از صفات رذیله و آفات اخلاقی، مرهون تربیت صحیح و مجاهدت‌های پیگیر است و کمترین تناسبی با این دکترین افسانه آمیز ندارد. مسیح^۱ هم - بنا بگزارش متی - فرموده است: «بدانید که تا نیکی شما از نیکی ملأیان یهود و فریسیان^۲ بیشتر نباشد به پادشاهی آسمانی وارد نخواهید شد»^۳.

بنابراین، فلسفهٔ فداء و ج ه صحیح و معقولی ندارد و بقول قرآن کریم: «هیچ گناهکاری بار

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 352، چاپ بیروت (دار إحياء التراث العربی).

2- فریسیان، یکی از فرقه‌های یهودند که با مسیح^۱ معاصر بودند.

3- متی، باب 5، شماره 20.

خرید کند! و پولس، سخن تورات را در این زمینه تحریف نموده است، زیرا در تورات (سفر تثنیه، باب 21، شماره 22-23) می‌نویسد: «و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است کرده باشد و کشته شود و او را بردار کشیده باشی، بدنش در شب بدار نماند، او را البتّه در همان روز دفن کن زیرا آنکه بدار آویخته شود ملعون خدا است».¹ همانگونه که ملاحظه می‌شود حکم کلی تورات، مربوط به گناهکارانی است که در خور مرگ اند نه مسیح پاک و بی گناه! و پولس به طمع آمرزش!! مسیح² را سزاوار لعن الهی شمرده و به زشت‌ترین سفسطه‌ها توسّل جسته است. حقیقت آنست که پولس خواسته از راهی بسیار ساده و درّی بس گشاده، همه را گذر دهد و (بگمان خود) به ملکوت هدایت کند! امّا مسیح³ که حقیقت انسان و ناهنجاری‌های روح او و راه سعادت وی را بهتر از امثال پولس می‌شناخته، به نقل مّتی و لوقا فرموده است: «از در تنگ وارد شوید زیرا دری که بزرگ و راهی که وسیع است به هلاکت منتهی می‌شود، تنگ و راهش دشوار است و یابندگان آن هم کم هستند».⁴ آری، بقول قرآن کریم آدمی نمی‌خواهد از گردنه (العقبه) عبور کند⁵ و به رستگاری نائل آید. او می‌خواهد از هامون (زمین هموار) بگذرد و به سعادت پیوندد و از این رو نیکبختی را، نه در پرتو ایمان و مجاهدات اخلاقی، بلکه در سایه ارادت به بزرگان، می‌جوید! ولی فلاح انسان - چه بخواهد و چه نخواهد - در خلال تلاش روحی و مبارزات عملی، تقدیر شده است.

1- مّتی، باب 7، شماره 13-14 و لوقا، باب 13، شماره 24.

2- به قرآن کریم، سورة البلد، از آیه 11-18 نگاه کنید.

تثلیث، و شکنجه و کشتار!

از خرافات وابسته به تثلیث و الوهیت مسیح که بگذریم، به رویدادهای بس غم‌انگیزی در تاریخ مسیحیت می‌رسیم و ملاحظه می‌کنیم که روحانیون عیسوی و راه تثبیت این آراء خرافی، چه دانشمندان پاکدلی را به قتل رساندند، و چه نفوس بی‌گناهی را به زیر شکنجه‌های سخت افکندند، و چه کتابهای علمی و سودمندی را دستخوش آتش ساختند، و چه اموالی را بناحق تصرف نموده از این راه (شرافتمندانه!) بر ثروت کلیسا افزودند.

شرح جنایات مزبور بیش از آنست که در خلال یک فصل از کتاب ما بگنجد، اینکار به نوشتن کتابی مستقل و مبسوط نیاز دارد و دانشمندان مسیحی، خود در این باره بنگارش کتاب‌های متعددی دست زده‌اند و از «محکمه‌های تفتیش عقاید Inquisition» و فجایع آنها به تفصیل یاد کرده‌اند و ما در اینجا بذکر گوشه‌ای از آن بیدادگری‌ها بسنده می‌کنیم تا خوانندگان منصف مسیحی بیاد آورند که افسانه‌بی بنیاد تثلیث، چه اندازه برای بشریت گران تمام شده و چه آزارهای مهیبی به جامعه انسانی رسانده است؟!

از سال 325 میلادی که روحانیان متعصب مسیحی در شورای نیکیه (Nicaea) رأی آریوس - کشیش یکتاپرست اسکندری - را محکوم کردند، سختگیری نسبت به روشنفکران و موحدان مسیحی آغاز شد و به پشتیبانی کنستانتین - امپراتور روم - کوشیدند تا «اعتقادات شورای نیکیه» را بر مردم تحمیل کنند. در اعتقادات مزبور چنین آمده است که: «ما ایمان داریم به خدای پدر و خداوند عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر یگانه که مولود از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی که

مولود است نه مخلوق . این یک ذات (است) با پدر، بوسیله او همه چ یز وجود یافت آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است . و او بخاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرده و مجسم شده انسان گردید و زحمت کشید و روز سوّم برخاست و به آسمان صعود کرد ...»¹

این اعتقادنامه خرافی و شرک آمیز، ملاک تشخیص پاکدینان مسیحی از بدعتگذاران و رو افش شد! و به استناد آن، در طول تاریخ هزاران تن را شکنجه دادند و مقتول ساختند . با پیشروی زمان، سختگیری‌های کشیشان رو بفزونی نهاد تا در قرون وسطی به اوج و نهایت شدّت خود رسید ، و بعنوان نمونه: اسقف سواسون در سال 1114 میلادی گروهی از بدعتگذاران! را زندانی ساخت و مسیحیان مخلص! آنها را کشان کشان به پای تل های هیزم بردند و زنده در آتش افکندند!²

فردریک دوم در خلال سال های 39-1220 قوانینی وضع کرد که بموجب آن، هر کس به جرم «بدعتگذاری» از جانب کلیسا محکوم می‌شد، او را به حکومت تحویل می دادند تا در آتش بسوزاند!³ در سال 1183 فیلیپ کنت فلاندر، بدستکاری اسقف اعظم «رنس» جمع کثیری از روحانیون و روستاییان و دوشیزگان و زنان شوهردار و بیوگان... را زنده زنده در آتش سوزاند و

1- تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، اثر: و. م. میلر، از انتشارات کلیسای انجیلی تهران، صفحه 244.

2- مقدمه‌ای بر سیر تفکر در قرون وسطی، تألیف محمد رضا فشاهی، صفحه 95-97.

3- مقدمه‌ای بر سیر تفکر در قرون وسطی، تألیف محمد رضا فشاهی، صفحه 95-97.

اموال آنها را ضبط کرد¹. در سال 1215 پاپ اینوسان سوم به کلیه حکام تکلیف کرد تا رسماً سوگند یاد نمایند که کلیه «رافضیان» را که کلیسا محکوم ساخته، معدوم نمایند و گرنه خود به جرم الحاد محکوم خواهند شد².

اینوسان چهارم (پاپ بزرگ) در فرمان پانزدهم ماه مه سال 1252 تصریح نمود که بکار بردن «شکنجه» بمنظور قلع و قمع کردن بدعتگذاران، مجاز است! پس از وی، الکساندر چهارم (در سیام نوامبر 1259) و پاپ کلمان پنجم، نیز رأی او را تأیید نمودند³.

پاپ اینوسان سوم، دخالت وکیلان را در دفاع از متهمان، ممنوع اعلام کرد و در گردهمایی والنسیا در سال 1248 نیز رأی وی تأیید شد!⁴ شگفت آور آن که مفتش های انگلیزیسیون، حتی تعدادی از مردگ ان! را نیز محاکمه نمودند و سپس نعش آنها را در زنبیل ها نهاده در شهر گرداندند و سپس همه را به آتش کشیدند!⁵ در برخی از مناطق هر دسته از کشیشان، زندان و پلیس و شکنجه گاهی ویژه داشتند و خود مختار بودند! دون فرانسیسکو . د. تولدو، نایب السلطنه پرو در سال های 1569-1581 این ماجرا را به فیلیپ دوم چنین گزارش کرده است : «اما

1- مقدمه ای بر سیر تفکر در قرون وسطی، تألیف محمد رضا فشاهی، صفحه 95-97.

2- مقدمه ای بر سیر تفکر در قرون وسطی، تألیف محمد رضا فشاهی، صفحه 95-97.

3- دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا، اثر: گی تستاوژان تست، ترجمه دکتر غلامرضا افشار نادری صفحه 52.

4- دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا، صفحه 50.

5- دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا، صفحه 33.

درباره حکومت روحانی این قلمرو، از بدو ورودم متوجه شدم که کشیش ها و اسقف ها و جامعه روحانیت و صاحب منصبان مذهبی از هر طبقه، حاکم بلامنازع و مطلق العنان تمام مسائل عقیدتی می‌باشند، و در امور جاری جز خود هیچ مقامی را قبول ندارند، و این برای اعلی حضرت گران تمام شده است، زیرا کشتی‌های شما تعداد زیادی از مبلغان مذهبی را به هند غربی می‌آورند اما بسیاری از کشیشان و مبلغان مذهبی و صاحب منصبان کلیسا که ظاهراً برای موعظه و تبلیغ بومیان به اینجا آمده اند، در حقیقت برای پر کردن کیسه خود از غارت بومیان و مکیدن خون آنها این مسئولیت را قبول کرده اند تا ثروتمند به موطن خود باز گردند. هر یک از ایشان برای خود زندان و پلیس و شکنجه گاهی دارد که در سایه آنها هر مخالفی را مطابق میل و سلیقه شخصی مجازات می‌کند»¹.

ویل دورانت در «تاریخ تمدن» نشان می‌دهد که کلیسا چگونه با یکتاپرستان مسیحی امثلاً برناردو اوکینو Ochino به خشونت رفتار می‌کرد چرا که: «افکار وی مئیکی بر توحید کامل بود، نه تثلیث مسیحی»² و در روزهای واپسین عمر خود گفت: «آرزوی من آنست که نه پیرو بولینگر باشم، و نه پیرو کالون، و نه پیرو پاپ، بلکه فقط یک نفر مسیحی باشم»³. آری، یکتاپرستی صحیح از دیدگاه پاپ ها و اسقف ها، گناه بزرگی (در ردیف انکار معاد و وحی الهی) بشمار می‌آید! از این رو تاریخ نویس اروپایی جان بگنل بری John

1- دیباچه‌ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا، صفحه 150.

2- تاریخ تمدن، اثر ویل دورانت ترجمه پرویز مرزبان، ج 20، صفحه 459.

3- تاریخ تمدن، ج 20، ص 460.

Bugnell Bury در کتاب «تاریخ آزادی فکر» می‌نویسد: «تعصّب پوریتانها در سال 1648 مسبب صدور فرمانی شد که بموجب آن هر کس که تثلیث و الوهیت مسیح و نزول کتاب مقدس را بصورت وحی، و قیامت و دنیای دیگر را قبول نداشت در معرض اعدام قرار می‌گرفت»¹!

با این همه، متأسفانه اتهامات افراد در دوران قدرت انگیزیسیون در بسیاری از موارد ناشی از «بدگمانی» بود نه آگاهی و اطلاعات کافی! ویل دورانت در این باره از یادداشت های یکی از مورخان بزرگ کاتولیک چنین گزارش می‌کند: «پاپ شتابزده و خوشباور هر اتهامی را هر چقدر ناروا بود بگوش قبول می پذیرفت... بازرسان تفتیش عقاید که دائماً مورد تحریک پاپ قرار داشتند، اجباراً در مواردی بوی ارتداد، استشمام می‌کردند که داوری بی‌غرض و با احتیاط، اندک نشانی از آن نمی یافت حسودان و مفتریان گرم در کار بودند تا کلمات اتهام آوری را که به تصادف از لبان مردانی - حتی همان‌هایی که در تمام عمر چوون ستون‌های استوار، کلیسا را در برابر بدعتگذاران برپا نگاهداشته بودند - بیرون می‌آمد، بربایند و اتهام بی‌اساس ارتداد را بر آنها ببندند ... حکومت ستمگرانه وحشتزایی برپا شده و سراسر روم را از ترس پر ساخته بود»².

شاید گمان رود که این گونه تعصبات و کشتارها، ویژه کاتولیک‌های تیره رأی بود و پروتستان‌های روشن فکر! با توحید سر جنگ نداشتند و هرگز دست بخون مخالفان تثلیث نیالودند! ولی با کمال تأسف، همواره این چنین

1- تاریخ آزادی فکر، اثر جان بگنل بری، ترجمه حمید نیر نوری، صفحه 53-54.

2- تاریخ تمدن، ج 2، ص 518.

نبود و مثلاً بنا بگزارش مورخان غربی، یکی از دانشمندان اسپانیولی بنام سروه توس Servetus که برخلاف «تثلیث» مقاله‌ای نگاشته بود، بدستور کالون (رهبر شهیر پروتستان‌ها) در شهر لیون به زندان افتاد و پس از آنکه موفق به فرار از زندان شد، روشنفکران مسیحی! او را بدام انداختند و در سال 1553 در ژنو محاکمه‌اش کردند و بجرم «کفرگویی»! وی را زنده در آتش افکندند!¹

در اینجا بحث و پی‌گیری از صحنه‌های تأثر انگیز مزبور را بپایان می‌بریم و از شرح جنایات تاریخی که بر روشنفکران و یکتاپرستان و مخالفان تثلیث در جهان مسیحیت، رفته است خودداری می‌کنیم به امید آنکه همین گفتار کوتاه، ما را در ادای مقصود کفایت نموده باشد.

تثلیث، دستاویز انکار دین! هر چند بنیاد دیانت با سرشت آدمی پیوند دارد و از این رو در همه جای زمین و در میان همه اقوام، به نحوی، از دینداری اثری دیده می‌شود و هر چند که با تفکر در پدیده‌های آفرینش، بدلیل «هدفداری‌ها» و «پیش‌بین‌هایی» که در ساختمان موجودات ملاحظه می‌کنیم، می‌توان به وجود خداوند و صفات او پی‌برد ولی روی هم رفته، رفتار دینداران در جلب نظر مردم نسبت به بنیاد دیانت بسیار مؤثر شمرده می‌شود بویژه که دینداران مزبور از طبقه روحانیون یعنی دعوتگران به مذهب باشند که روشن اندیشی و پاک‌زیستی ایشان می‌تواند عامل مؤثری در جذب قلوب بسوی دین بشمار آید همانگونه که خرافاتی

1- تاریخ آزادی فکر، ص 49 و تاریخ تمدن، ج 20، ص 120.

بودن و فساد اخلاقی این طبقه، آثار بسیار بدی در دور کردن مردم از دیانت بجای می‌نهد. در جهان مسیحیت بعثت روش خشونت بار روحانیون در گذشت ه، و بدلیل اندیشه های موهومی که هم‌اکنون نیز کلیسا عرضه می کند، بسیاری از مردم متمدن نسبت به اساس دیانت بدبین و بی‌اعتقاد شده اند و حتی افراد فراوانی به الحاد گراییده اند. و اگر از سر انصاف بنگریم هرگز نمی توانیم کلیسا را در برابر این انحراف، تبرئه نموده و مسؤول نشماریم. ما در صفحات گذشته، شمّه ای از شیوة خشونت‌آمیز کشیشان مسیحی را در برخورد با مردم و روشنفکران نشان دادیم و اینک جا دارد چند سطری درباره افکار خرافی آنان و آثار زیانبار آنها نیز بنگاریم.

اسکارلند برگ - فیزیکدان آمریکایی - می‌نویسد: «در خانواده های مسیحی اغلب اطفال در اوایل عمر بوجود خدایی شبیه انسان ایمان می‌آورند مثل اینکه بشر بشکل خدا آفریده شده است! این افراد، هنگامی که وارد محیط علمی می‌شوند و بفرا گرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می‌ورزند، این مفهوم انسانی شکل و ضعیف خدا، نمی‌تواند با دلائل منطقی و مفاهیم علمی جور در بیاید و بالتّیجه بعد از مدّتی که امید هر گونه سازش از بین می رود، مفهوم خدا بکلی متروک و از صحنه فکر خاج می‌شود»¹.

آیا منشأ این لغزش فکری را چیز دیگری جز همان تعالیم کشیشان باید دانست که هرگاه از خدا سخن بمیان می‌آورند از کسی سخن می‌گویند که در حقیقت (و نه مجاز) پدر مسیح است؟!

1- اثبات وجود خدا، تألیف گروهی از دانشمندان، مقاله اسکارلند برگ، ترجمه احمد آرام، صفحه 16.

آیا این اندیشه نادرست، امثال زیگموند فروید
 اتریشی را برنیا نگیخته که بگوید: «(از نظر
 پسیکانالیز) استنباط مذهبی ما از کائنات
 مشروط به وضع طفولیت ما می‌باشد»¹! و نیز
 بگوید: «پسیکا لانیز بما تذکر می‌دهد تا به سخن
 معتقدین به خدا، هنگامی که از خدا بصورت پدری
 سخن می‌گویند اعتماد کنیم»². و اظهار دارد که:
 «معتقدین به خدا اصل تکوین عالم را بر پایه
 فکر خدا - پدر - ترتیب می‌دهند»³. و فرد معتقد
 بخدا: «ایجاد عالم را شبیه خود تصور می‌کند»⁴!
 آری، چنانکه ملاحظه می‌شود خدایی که در
 فرویدیسم محکوم شده و از آثار احساسات کودکی!
 تلقی می‌گردد، همان «خدای پدر» یعنی خدای
 کشیشان کاتولیک و پروتستان و ارتدکس است و با
 خدای مسلمانان که: «نزاییده و زاده نشده = ﴿لَمْ
 يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾⁵ و «منزه است از آنکه فرزندی داشته
 باشد = ﴿سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ﴾⁶ و «هیچ چیز همانند او
 نیست = ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾»⁷ مناسبتی ندارد.

هنگامی که ارباب کلیسا، خدایی را بمردم
 متمدّن معرفی می‌کنند که ذاتی دگرگون شونده و
 متحوّل دارد و او را از مرتبه فوق ماده، به
 تجسّد می‌کشانند و بدارش می‌آویزند! و به پندار

1- به کتاب فروید و فرویدیسم، اثر فلیسین شاله، ترجمه
 وکیلی نگاه کنید.

2- به کتاب فروید و فرویدیسم، اثر فلیسین شاله، ترجمه
 وکیلی نگاه کنید.

3- به کتاب فروید و فرویدیسم، اثر فلیسین شاله، ترجمه
 وکیلی نگاه کنید.

4- به کتاب فروید و فرویدیسم، اثر فلیسین شاله، ترجمه
 وکیلی نگاه کنید.

5- قرآن، سوره اخلاص، آیه 3.

6- قرآن، سوره نساء، آیه 171.

7- قرآن، سوره شوری، آیه 11.

نادرست پولس: «ملعونش می‌سازند تا لعنت بندگان را باز خرید کند!» و سپس دوام جهان بیکران را بر عهده چنین موجود متحوّل و مردنی و محکومی می‌نهند، البتّه جا دارد که ماتریالیسم، با این شیوه از خدا شناسی به پیکار برخیزد و بگوید: «خدا انسان‌ها را نساخته است بلکه انسان‌ها خدا را ساخته اند!» پس آیا کلیسا تا حدود زیادی مسؤول شیوع الحاد و مادیگری در غرب نیست؟ و آیا نباید «تثلیث» و «ابن الهی» و لوازم خرافی آنها را رها کند تا از بار مسؤولیتش در پیشگاه الهی، قدری کاسته شود؟

در اینجا مناسب می‌دانیم سخنانی را از فیلسوف شهیر روسی، کنت لئوم تولستوی در کتاب: «اعتراف» گزارش کنیم تا معلوم شود که افراد متفکر در برخورد با تعالیم کلیسا با چه دشواری‌هایی روبرو می‌شوند؟

«... بخود گفتم «او» وجود دارد و فقط در همین لحظه که وجود او را تصدیق کردم حیات در من دمیده شد و من امکان زندگی را احساس کردم و لذّت وجود را درک نمودم امّا چون پس از تصدیق بوجود خدا در پی آن رفتم که نسبت خود را با او بدانم و چون در این مقام به تبعیّت قوم، تصوّر خدایی را کردم که خالق ما است و در سه شخص تجلّی کرده و پسر خویش عیسی مسیح - نجات دهنده ما را - فرستاده است، آن خدا باز از من و جهان جدا گشت، و چون تگّه یخی در مقابل دیدگانم آب شد و باز چیزی در من باقی نماند و باز چشمه حیات در من خشک شد و من همچنان مأیوس ماندم...»¹.

این وصف الحال، نه تنها وضعی روحی تولستوی را در برابر الهیّات خرافی کلیسا نشان می‌دهد

1- اعتراف، اثر تولستوی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، صفحه 89-90.

بلکه آینه روحیات بسیاری از متفکران غرب
شمرده می‌شود. آیا کلیسا چاره‌ای برای اصلاح این
موضوع اندیشیده است؟!

فصل پنجم

قرآن و شخصیت حقیقی مسیحؑ

¹()

(المائدة : 19)

تناقضات اناجیل در معرفّی مسیح!

1- «ای اهل کتاب! رسول ما بهنگام سستی دعوتِ رسولان، بسوی شما آمده (و حقایق دین را) برایتان روشن می‌کند...».

می‌دهند و خواننده دقیق را دچار سرگردانی می‌کنند! مثلاً در انجیل مرقس و لوقا و متی می‌خوانیم که: «وقتی عیسی عازم سفر شد، شخصی دوان‌دوان آمده در برابر او زانو زد و عرض کرد: ای استاد نیکو! من برای بدست‌آوردن حیات جاودانی چه باید بکنم؟ عیسی به او فرمود: چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچکس جز خدا نیکو نیست»¹. چنانکه ملاحظه می‌شود مسیح U ازاینکه او را «استاد نیکو» بخوانند، نهی فرمود ولی با کمال شگفتی در انجیل یوحنا می‌خوانیم که عیسی درباره خود فرمود: «من شبان نیکو هستم»². آیا شبان نیکو بلحاظ مفهوم با استاد نیکو معادل نیست؟ و آیا وصفی را که عیسی در یکجا سزاوار خویشتن ندانسته، در جای دیگر باید برخورد بندوق؟!

انجیلها خبر می‌دهند که عیسی، انسانی «وسیع مشرب» بود و بنابگزارش مرقس و لوقا، فرمود: «هر که ضد ما نیست، ب ما است»³ ولی نمی‌توان به این گزارش اعتماد نمود زیرا دوباره به گزارش لوقا و متی می‌خوانیم که عیسی گفت: «هر که با من نیست، برخلاف من است»⁴!! آیا کدامین را باید باور کرد؟!

انجیلها، مسیح را از پریشان گویی منزّه می‌شمارند و سخن وی را «کلام حق» معرفی می‌کنند اما از یک طرف یوحنا گزارش می‌نماید که مسیح فرمود: «اگر من برخورد شهادت دهم، شهادت من

1- مرقس، باب 10، شماره 17 و 18 و لوقا، باب 18، شماره 18 و 19 و متی، باب 19، شماره 16 و 17.

2- یوحنا، باب 10، شماره 14.

3- مرقس، باب 9، شماره 40 و لوقا، باب 9، شماره 50.

4- متی، باب 12، شماره 30 و لوقا، باب 11، شماره 23.

راست نیست»¹. و از سوی دیگر همین یوحنا نقل می‌کند که مسیح گفت: «هرچند من بر خود شهادت دهم، شهادت من راست است»²!! کدامیک را باید پذیرفت؟!

انجیلها ادعا دارند که سخن مسیح، سخن خدا بشمار می‌رود و وعده‌های او تخلّف برنمی‌دارد ولی از یک طرف در انجیل متی می‌خوانیم که عیسی به دوازده شاگرد³ خود وعده داد که آنان در روز رستخیز بر کرسی جلال می‌نشینند و بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهند کرد چنانکه می‌نویسد: «عیسی ایشانرا گفت: هر آینه به شما می‌گویم: شما که مرا متابعت نموده اید در معاد، وقتی که پسرانسان بر کرسی جلال خود نشنید، شما نیز بر دوازده کرسی نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود»⁴. و از سوی دیگر در همان انجیل متی دوباره می‌خوانیم که یکی از آن دوازده شاگرد (یعنی یهودای اسخریوطی) به عیسی خیانت ورزید و سبب دستگیری و قتل وی گردید بطوریکه عیسی درباره او گفت: «بهتر بودی، که تولّد نیافتی»⁵!!

از همین جا است که ملحدان ادعا می‌کنند: مسیح، مردی فریبکار و گزافه گو بوده و برای جلب نظر افراد، وعده های دروغین به آنها می‌داد! آیا این افتراء زشت، مولود اعتماد به گزارش انجیلها نیست؟

1- یوحنا، باب 5، شماره 30.

2- یوحنا، باب 8، شماره 14.

3- نامهای این دوازده شاگرد، در انجیل متی باب 10، شماره 2 تا 4 و در انجیل لوقا، باب 6، شماره 14 تا 16 آمده است.

4- متی، باب 19، شماره 28.

5- متی، باب 26، شماره 24.

باز در انجیل مئی می‌خوانیم که مسیح در مجلسی به شاگردان خود چنین نوید داد : «پسر انسان (عیسی) خواهد آمد و در جلال پدرخویش باثفاق ملائکه خود، و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد. هرآینه بشما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، ذائقه موت را نخواهند چشید (طعم مرگ را نمی‌چشند)»!¹

ولی اینک، قرن‌ها از آن روزگار سپری شده و همه حاضران در آن مجلس (یعنی شاگردان عیسی^ص) طعم مرگ را چشیدند ولی از آمدن مسیح و پاداش وی خبری نیست، آیا اینگونه سخنان را می‌توان در انجیل نادیده گرفت بطوریکه از اعتبار انجیل‌ها کاسته نشود؟

باز هم در انجیل مئی می‌خوانیم که مسیح به پطرس (یکی از برجسته‌ترین حواریون خود) گفت: «و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود»². ولی در همین انجیل مئی دوباره می‌خوانیم که (پس از گفتن سخنان مزبور) چیزی نگذشت که مسیح از پطرس خشناک شده و به وی گفت:

«دور شو از من ای شیطان! زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی»!³

آیا کسی که اندیشه اش از امور ظاهری فراتر نمی‌رفته و همچون شیطان درصدد برآمده تا مسیح

1- مئی، باب 16، شماره 27 و 28.

2- مئی، باب 16، شماره 18 و 19.

3- مئی، باب 16، شماره 23.

را إغوا کند، چگونه در همان حال «کلیددار ملکوت آسمان» بوده است؟! آیا این تناقض‌گوییها را می‌توان به عیسای پاک نسبت داد، یا باید در اعتبار انجیلها تردید نمود؟

انجیلها نه تنها به مسیح ¹، نسبت‌های ناروا داده‌اند بلکه پیامبر پاک دیگری یحیی ² را نیز به دروغ‌گویی متهم کرده‌اند! در انجیل یوحنا آمده است که چون یحیی تعمیددهنده، دعوت خویش را آغاز کرد یهودیان از وی پرسیدند، آیا تو مسیح هستی؟ پاسخ داد: نه! «آنگاه از او سؤال کردند، پس چه؟ آیا تو ایلاس هستی؟ گفت:

«نیستم»¹. همانگونه که ملاحظه می‌شود یحیی ² آشکارا، اعلام نموده که من «ایلاس» نیستم ولی در انجیل متی می‌خوانیم که شاگردان مسیح از استاد خود پرسیدند: «پس کاتبان چرا می‌گویند که می‌باید ایلاس، اوّل آید»؟ عیسی در جواب آنها فرمود: «الحال ایلاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند، بهمانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواه دید. آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت»².! یعنی ایلاس، همان یحیی بوده است ولی بدروغ می‌گفته که من ایلاس نیستم!!

انجیلها با نسبت دادن این دروغها و تناقضات به پیامبران خدا، اعتماد خواننده را از آنها سلب می‌کنند و شخصیت پیا مبران را به تحریف می‌کشند. با وجود این آیا می‌توانیم حقیقت مسیح و تعالیم راستین وی را از اناجیل بشناسیم؟!

1- یوحنا، باب 1، شماره 21.

2- متی، باب 17، شماره 12 و 13.

راه اصلاح انجیلها

آری، مسیحیان منصف از پذیرفتن این نکته
نباید خودداری ورزند که مقام حقیقی مسیح و
اصول آموزشهای او را نمی توان از انجیلها فرا
گرفت بی آنکه اناجیل را از پیرایه ها و تناقضات
پاک کرد، اما این کار عظیم چگونه میسر است و
راه آن چیست؟

بنظر ما، این مهم در شأن یک پیامبر الهی است
نه بر عهده یک فرد عادی! زیرا که افراد عادی،
مصون از لغزش و اشتباه نیستند تا اجازه داشته
باشند به اصلاح کتب انبیاء - که خطا در سخن
آنها راه ندارد - پردازند و چه بسا که بر
تحریف کتابهای مزبور بیافزایند! بهمین دلیل،
ما تردید نداریم که پس از مسیح^ص، ظهور پیامبر
دیگری لازم بوده که در میان اختلافات گوناگون،
حقیقت مسیحیت را تبیین کند و چهره راستین
مسیح را نشان دهد و اصول تعالی عیسی را دور
از خطاهای گزارشگران و تفسیرهای گمراهان،
روشن سازد، و این شخصیت بزرگ با هیچیک از
اصلاحگران مسیحی مانند لوتر Luther و کالون Calvin و
ژزف اسمیت Joseph Smith (بنیانگذار مور مونیسم) و
دیگران ... منطبق نیست، زیرا که همگی ایشان
از توحید خالص، دور و بیگانه بودند و الوهیت
مسیح و تثلیث و فداء و دیگر خرافات را باور
داشتند و هیچکدام حقیقت مسیح را - چنانکه
سزاوار بود - نشناخته و تناقضات اناجیل را
اصلاح نکردند. از پیامبران مسیحی - که اشاره ای
به آنها در کتاب «اعمال رسولان» آمده - نیز به
هیچ وجه اثری در تا ریخ بجای نمانده است تا
بتوان در اصلاح مسیحیت به آثار ایشان اعتماد
نمود.

1- چنانکه در قرآن (سورة الأحزاب، آیه 40) می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَذَرُوا سَبِيلَ اللَّهِ ۚ لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا سُبُلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَا حَرَجَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يُحِبُّوا رَسُولَ اللَّهِ ۚ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

یعنی: «محمّد، پدرهیچیک از رجال شما نیست، امّا فرستاده خدا و آخرین پیامبران است...».

2- چنانکه در قرآن (سورة البقرة، آیه 40) آمده است:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ یعنی: «ما خود این ذکر (مبارک) را فرو فرستادیم و خود نگهبانش هستیم».

3- چنانکه در قرآن (سورة الحجر، آیه 9) وعده داده شده است:

﴿وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ یعنی: «ما خود این ذکر (مبارک) را فرو فرستادیم و خود نگهبانش هستیم».

[illegible]

(مریم : 34-37)

«اینست عیسی پسر مریم، گفتار حقّی که درباره آن شک می‌کنند. خدا را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، هرگاه چیزی را فرمان دهد تنها به او می‌گوید: باش! پس موجود می‌شود. (و عیسی نیز به پیروانش گفت) که خدای حقیقی، خداوند من و خداوند شما است پس او را بندگی کنید، اینست راه راست. ولی (بعد از وی) گروهها در میان خویش اختلاف کردند، و وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ (روز رستاخیز)»!

مسیح، آخرین پیامبر نبود!
در اینجا ممکن است برخی از مسیحیان ادّعا
کنند که چون عیسی مسیح آخرین پیامبر الهی
بود، بنابراین، نمیتوان پیامبر دیگری را
پذیرفت و به هدایت او، گزارش انجیلها را اصلاح
کرد!

در پاسخ باید گفت که: مسیح^۱ به هیچ وجه ادعا نکرد که من آخرین پیامبر خدا هستم و پس از من هیچ رسولی نخواهد آمد . بلکه مسیح سفارش فرمود: از پیامبران دروغگو پرهیز کنید و برای آنکه پیامبر راستگو را از دروغگو تمیز دهید

به ثمرات و آثار آنها بنگرید ، چنانکه در انجیل متی می‌خوانیم :

«از انبیاء دروغین برحذر باشید که در لباس میش به نزد شما می آیند ولی در باطن گرگان درنده‌اند. آنان را از اعمالشان خواهید شناخت . آیا می‌توان از بوته خار، انگور و از خار بُن، انجیر چید؟ همینطور درخت خوب، میوه نیکو ببار می‌آورد و درخت فاسد، میوه بد ... بنابراین، شما آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت»¹.

یحیی^۵ نیز که در عصر عیسی^۵ می‌زیست هرگز ادعا ننمود که جز مسیح هیچ پیامبری ظهور نخواهد کرد بلکه در وقت معرفی خود، گفت : من، نه مسیح هستم و نه آن پیامبر موعود ! و این سخن بطور ضمنی دلالت دارد بر آنکه پیامبر دیگری جز مسیح خواهد آمد چنانکه در انجیل یوحنا می‌خوانیم :

«اینست شهادت یحیی وقتی یهودیان اورشلیم، کاهنان ولایان را پیش او فرستادند تا بپرسند که او کیست؟ او از جواب دادن خودداری نکرد بلکه بطور واضح اعتراف نموده گفت : من مسیح نیستم ! آنها از او پرسیدند : پس آیا تو الیاس هستی؟ پاسخ داد : خیر! آنها از او پرسیدند : آیا تو آن پیامبر موعود هستی؟ پاسخ داد خیر...»²!

حواریون مسیح هم هیچگاه ادعا ننمودند که عیسی^۵ آخرین پیامبر الهی است تنها سفارش ایشان آن بود که : مدعیان نبوت را بیازمایید تا راستگو را از دروغگو تشخیص دهید و این سفارش می‌رساند که آنان ظهور پیامبر دی گری را ممکن می‌شمردند چنانکه یوحنا گفته است :

«ای عزیزان ! به هر نبوتی (الهامی) اعتماد نکنید بلکه آنها را بیازمایید تا ببینید که

1- انجیل متی، باب 7، شماره 15 تا 20.

2- انجیل یوحنا، باب 1، شماره 19 تا 22.

آیا در واقع از جانب خدا است یا نه؟ زیرا عده زیادی هستند که به سرتاسر دنیا رفته به دروغ نبوت می‌کنند»¹.

قرآن و توحید مسیح!

در قرآن کریم از مسیح و مسائل مربوط به او، بارها سخن بمیان آمده است و آیات مسیح نمای قرآن در خلال پانزده سوره²، از سوره های مکی و مدنی، گرد آمده اند. این آیه های تابناک آموزشهای گوناگونی را درباره مسیح ارائه می‌دهند و سوره هایی همچون: مادر عیسی، میلاد عیسی، رسالت عیسی، اخلاق عیسی، دعوت عیسی، معجزات عیسی، حواریون عیسی، پیروان عیسی، دشمنان عیسی، مرگ یا رفع عیسی ... را مطرح می‌سازند. از دقت در آیات مزبور می‌توان اصول دیانت مسیح را بدرستی شناخت و خطاهای تاریخی و اعتقادی را که در مورد عیسی مسیح و پیش آمده، اصلاح کرد. ما در این فصل، بمناسبت موضوع اصلی کتاب خود، تنها به تعالیم توحیدی مسیح که در قرآن مقدس بازگو شده می‌پردازیم و طرح و بسط سایر مباحث را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم.

هنگامیکه از مسیح و سخن گفته می‌شود معمولاً در سه مورد پای شرک و توحید بمیان می‌آید. یکی در آنجا که از تولد مسیح حکایت می‌کنند، دوم در جاییکه از معجزات عیسوی گزارش می‌کنند، سوم در موضعی که از دعوت مسیح سخن پیش می‌آورند. و

1- رساله اول یوحنا، باب 4، شماره 1.

2- این پانزده سوره عبارتند از سوره های: مریم، الأنعام، لالشوری، الزخرف، الأنبياء، المؤمنون (که همگی مکی اند و) البقرة، آل عمران، الأحزاب، النّساء، الحديد، التّحریم، الصّفّ، المائدة، التّوبة (که از سور مدنی‌اند).

اینک باید تأمل کرد که قرآن کریم از این سه جایگاه چگونه عبور کرده است؟

قرآن و تولّد عیسی

از دیدگاه قرآن، دو گروه از مردم در مسئله تولّد مسیح به لغزش افتاده اند، یک دسته راه تفریط پیموده و دسته دیگر راه افراط را در پیش گرفته اند، و قرآن مجید از انحراف هر دو گروه پرده برمی دارد و حقیقت مسئله را روشن می سازد. قرآن کریم، یهودیان (و همفکران ایشان) را در جانب تقصیر و تفریط نشان می دهد زیرا که آنها، عیسی را فرزند نامشروع یوسف می پندارند و آن پیامبر پاک را به ناپاک زادگی متهم می دارند! و قرآن مقدّس این اتهام زشت را «بهتانی عظیم» قلمداد می کند و سخت به نکوهش یهودیان می پردازد و می فرماید:

(الْأَنبِيَاءُ ١٥٦) (النساء: ١٥٦)

«بسبب کفر ایشان و آن تهمت بزرگ که بر مریم زدند (آنانرا به عقوبت گرفتار کنیم)».

می توان گفت که ناشیگری انجیلها در بیان «شجره نامه عیسی» بر جرأت یهودیان در این ته مت ناروا افزوده است، زیرا در انجیل متی (باب اوّل) و انجیل لوقا (باب سوّم)، سلسله نسب عیسی به نامزد مریم یعنی یوسف می رسد! با آنکه بنابر عقیده عموم مسیحیان، یوسف کمترین دخالتی در پیدایش عیسی نداشته است، و شگفت آنکه انجیلهای مزبور در نمایش شاخه های آن «شجره نامه» با یکدیگر ناسازگاری دارند! امّا قرآن کریم از یک سو عیسی را «ابن مریم» (=پسر

0 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31
 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63
 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95
 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127
 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036

«و از فرزندان او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و نیکوکاران را اینگونه پاداش می دهیم، و زکریّا و علی و الیاس را که همه از صالحان بودند».

اما بدین مسئله که چرا یهودیان معاصر عیسی ^ص حق نداشتند وی را فرزند نامشروع یوسف یا دیگری بدانند؟ انجیل متی چنین پاسخ می دهد که یوسف (نامزد مریم) در میان اطرافیان خود اعلام کرد: «فرشته خداوند در خواب به او ظاهر شد و گفت: ای یوسف پسر داود، از بُردن مریم به خانه نترس زیرا آنچه در رحم او است از روح القدس است»²! ولی واضح است که تنها ادّعای دیدن یک رؤیا مردم را قانع نمی ساخت که آبستنی مریم،

1- به سوره های: البقرة، آیات 87 و 253 و آل عمران، آیه 54 و النساء، آیات 157 و 171 و المائدة، آیات 46، 78، 110، 112، 114، 116 و مريم، آیه 34 و الأحزاب، آیه 7 و الزخرف، آیه 57 و الحديد، آیه 27 الصف، آیه 6 و 14 رجوع شود.

2- انجیل متی، باب 1، شماره 20.

بدون آمیزش جنسی صورت گرفته باشد و در نتیجه، از سوء شهرت درباره عیسی^ص جلوگیری نمی‌کرد در حالی که لازم بود مسیح موعود، به ناپاک زادگی متهم و مشهور نباشد چه این آوازه، دعوت او را در آینده با مشکل مواجه می‌ساخت، زیرا در تورات (سفر تثنیه، باب 23، شماره 2) آمده است: «حرام زاده داخل جماعت خداوند نشود حتی تا پست دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود». بنا براین، سزاوار بود که تدبیر الهی، مشکل مریم و عیسی - علیهما السلام - را از راه دیگری - جز رؤیای یوسف - حل کرده باشد ولی آن راه، کدام طریقه بوده است؟! شک نیست که در اینجا لازم بود معجزه ای صورت پذیرد تا مریم مقدس از اتهام پاک شود. در انجیل متی می‌خوانیم که چون عیسی^ص در فلسطین زاده شد تنی چند از مجوسیان، ستاره او را در مشرق زمین رؤیت کردند! و در پی آن ستاره به اورشلیم رسیدند و در آنجا ستاره مزبور را دیدند که بر بالای بیت لحم - زادگاه عیسی - متوقف شده است. آنگاه با شادی تمام بدرون بیت رفتند و بر عیسی سجده کردند¹! آیا این روایت، می‌تواند به همان معجزه ای اشاره کند که لازم بوده برای رفع اتهام مریم، آشکار شود؟!

بنظر می‌رسد که این داستان، ادّعی «ستاره‌شناسان کهن» را بازگو و تأیید می‌کند که عقیده داشتند هر شخصی در آسمان ستاره ای دارد که با تولّد او نمودار می‌شود و با مرگش پنهان می‌گردد و می‌کوشیدند تا از راه نظرکردن در ستاره هر کس، از میلاد و مرگ و رویدادهای زندگانی او خبر دهند! و امروز این تئوری، فرضیه ای موهوم و بی ارزش شمرده می‌شود و «علم

1- انجیل متی، باب 2، از شماره 1 تا 14.

عیسی و معجزات او را در انجیل‌های خود ثبت نکرده‌اند بدلیل آنکه در انجیل یوحنا می‌نویسد: «کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته‌ها را داشته باشد»¹ ! هرچند این سخن، اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد ولی به هر صورت نشان می‌دهد که اعمال عیسی ۷ بهنگام نوزادی، در «انجیل طفولیت مسیح» که از آثار کهن مسیحیان است نقل شده چنانکه کشیش فندر در کتاب: «سنجش حقیقت» می‌نویسد: «متکلم شدن مسیح در گهواره در کتاب احادیث که مو سوم به انجیل طفولیت مسیح می‌باشد، مسطور است»². و چه بسیار حقایقی که در آثار پراکنده مسیحی، وجود دارد ولی در انجیل‌های چهارگانه نیامده و شهرت نیافته است! بحث قرآنی دیگری که درباره تولد مسیح ۷ پیش می‌آید، گفتگو با مسیحیان است که زاده شدن عیسی را بدون پدر، ما یة غلو و زیاده روی قرار داده‌اند و گمان کرده‌اند که این حادثه، بدون آنکه الوهیت مسیح را بپذیریم، قابل تفسیر نیست! وشگفت آنکه این گروه از مسیحیان در آثار خود تصریح نموده‌اند که زاده شدن عیسی بدون پدر، نشانه آن است که خدای گیتی، مریم را همچون «عروسی» برگزیده و در رحم او نزول کرده است!

()

()

پاپ مشهور، (1950 میلادی) در فتوای عجیب خود، به معراج مریم (Assomption) قائل شده و گفته است: «لازم بود آن عروسی که خدا به همسری گرفته بود

1- انجیل یوحنا، باب 21، شماره 25.

2- سنجش حقیقت، اثر فندر، صفحه 233.

[illegible]

مسئله تولد مسیح از دیدگاه قرآن، بسیار ساده و منطقی حل شده است. قرآن کریم، عیسی را «آدم ثانی» می‌شمرد و همچنانکه آدم (یا نخستین موجود زنده)، به امر خدا و بدون پدر و مادر آفریده شده است، عیسی نیز به فرمان الهی و بدون پدر پدید آمده و هیچ دلیلی وجود ندارد تا بدست‌آویز آن، عیسی را خدا یا فرزند (حقیقی) خدا، بدانیم و به اندیشه های کودکانه و تخیلات بی اساس پناه بریم. قرآن مقدس در این باره می‌فرماید:

☒ ☑ ☐ ☙ ☚ ☛ ☜ ☝ ☞ ☟ ☠ ☡ ☢ ☣ ☤ ☥ ☦ ☧ ☨ ☩ ☪ ☫ ☬ ☭ ☮ ☯ ☰ ☱ ☲ ☳ ☴ ☵ ☶ ☷ ☸ ☹ ☺ ☻ ☼ ☽ ☾ ☿ ♀ ♂ ♁ ♃ ♄ ♅ ♆ ♇ ♈ ♉ ♊ ♋ ♌ ♍ ♎ ♏ ♐ ♑ ♒ ♓ ♔ ♕ ♖ ♗ ♘ ♙ ♚ ♛ ♜ ♝ ♞ ♟ ♠ ♡ ♢ ♣ ♤ ♥ ♦ ♧ ♨ ♩ ♪ ♫ ♬ ♭ ♮ ♯ ♪ ♫ ♬ ♭ ♮ ♯

«همانا مثل عیسی نزد خدا، چون مثل آدم
است که او را از خاک بیافرید (مایه
آفرینش وی از مواد زمینی بود) سپس به او
گفت: (انسان) شو! و او (انسان) گشت».

از اینجا دانسته می شود که موضوع «کلمه یا لوگوس» یعنی مسئله ای که در مسیحیت آن همه دشواریها پدید آورده، در اسلام به سادگی حل شده است. آدم و مسیح، هر دو به «کلمه خدا» آفریده شده اند، یعنی آفرینش ایشان از راه عادی صورت نپذیرفته بلکه به «فرمان تکوینی خدا» پدید آمده اند و این فرمان تکوینی - همچنانکه در خطبه امام علی علیه السلام تفسیر شده - چیزی از نوع لفظ و صوت نیست بلکه عین ایجاد و آفرینش خدا است ¹. خدا آدم را بی واسطه پدید آورد همچنانکه مسیح را بی واسطه در رحم مریم، آفرید. از این رو به مسیح علیه السلام «کلمه الله» گفته می شود و این تع بیر، از باب اطلاق نام «سبب» برای «مسبب» است، چنانکه «آفریده خدا» را به اعتبار سببیت، «آفرینش خدا» گویند همانگونه که در قرآن مجید می خوانیم:

﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَقَالِيبُ ۖ ذَاتُ لَبِيبٍ ۖ ذَاتُ مِرَّةٍ ۖ ذَاتُ قُوَّةٍ ۖ ذَاتُ سَعْدٍ ۚ لَا يَمُرُّ بَيْنَهُمَا يَوْمًا مَّا يَكُنُ لَكُم بَالُ شَيْءٍ مِّنْهُمَا إِلَّا يَوَسِّعُ يُغْنِي عَنْكَ كَلِمَٰتُكَ وَلَوْ كُنْتَ فَاحِشٌ مُّزْمِنًا ۚ﴾

(11) ﴿لَقَمَانٌ﴾ (لَقَمَانٌ : 11)

«این، آفرینش خدا است پس بمن نش ان دهید کسانی که غیر از خدا هستند چه چیزی را آفریده اند؟».

در این آیه شریفه چنانکه ملاحظه می شود «خلق الله» بجای «مخلوق الله» بکار رفته است، بهمین صورت مسیح علیه السلام را «کلمه الله» خوانند چون به سبب کلمه الهی، آفریده شده است. بنابراین، تعبیر مزبور با توحید خالص به هیچ وجه منافاتی ندارد بهمین جهت قرآن کریم در آنجا که کلمه الله را

1- در خطبه امیرالمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «إنَّما کلامه سبحانه فعل منه» (نهج البلاغه، خطبه شماره 186) یعنی: «کلام خداوند پاک در مقام تکوین، همان عمل حقت عالی یا آفرینش او است».

[illegible]

«ای اهل کتاب، در آیین خود از اندازه درنگزیدید و بر خدا جز سخن حق مگویید، همانا مسیح - که عیسی پسر مریم باشد - فرستاده خدا و کلمه او بود که آنرا بر مریم القاء کرد و روحی از جانب خدا بود^{*1} پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید و به تثلیث قائل شوید، (از این گفتار) باز ایستید که خیر شما در آن است. همانا خدای حقیقی، معبودی یکتا است، و از آنکه فرزندی داشته باشد پاک و منزّه می باشد، هرچه در آسمانها و زمین وجود دارد از آن

* یعنی: روحی که از سوی خدا (نه از مجاری طبیعی) آفریده شد همچون آدم نخستین... .

[illegible]

1- در انجیل لوقا، باب 7، شماره 24 می‌خوانیم: «پسر انسان (مسیح) آمد، او هم می‌خورد و هم می‌نوشد...».

ایشان (واضح و روشن) بیان می‌کنیم سپس
 بنگر که چگونه آنان رویگردانی می‌کنند؟!». و باز هم قرآن کریم موضوع دیگری را مطرح می‌سازد و نشان می‌دهد که مسیح و فرشتگان الهی، هیچکدام از «بندگی خدا» و فرمانبرداری او، خودداری نمی‌ورزیدند (چنانکه در انجیلها نیز از این موضوع به تصریح سخن رفته است¹) قرآن از طرح این واقعیت، ذهن خواننده را بدین نتیجه رهبری می‌کند که عیسی و روح القدس در مرتبه‌ی خدایی و ربوبیت قرار نداشتند (زیرا خدای سبحان را نمی‌توان به بندگی و فرمانبرداری وصف کرد) بلکه همچون دیگر آفریدگان، در مقام عبودیت بسر می‌بردند و در اینباره می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ رِسَالَتُ خِيسَىٰٓ أَن يَتَّبِعُنَا بِقُلُوبِهِمْ وَأَنشَرُوهُنَّ لِيخْبُرُنَّ بِمَن يَحِبُّهُنَّ ۚ إِنَّا جَعَلْنَاهُنَّ مُّشَٰوِرَاتٍ ۚ سَبَّحْنَ لِلَّهِ مََّا فَعَلَهُنَّ وَلَمَّا خَلَّصْنَاهُنَّ مِنَّا قَالْنَ إِنَّا كُنَّا بِمَا نَعْبُدُكُمْ أَصْغَىٰٓ ۖ إِنَّا كُنَّا قَبْلَ هَٰذَا أَتَمِّينَ ۚ﴾ (نساء: 172)

«مسیح هرگز ابائی نداشت از اینکه یکی از بندگان خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز (از عبودیت خدا خودداری نمی‌ورزند)....». بدین صورت، قرآن مجید با ذکر اشاراتی کوتاه و پرمعنی و در عین حال واضح و همه فهم،

1- در انجیل مثنی، باب 2، شماره 18 درباره عیسی از قول خدایتعالی آمده است: «اینست بنده من که او را برگزیده‌ام» و ذکر عبادت و سجده و تضرع مسیح بدرگاه خدا نیز در مواضع گوناگون از انجیلها دیده می‌شود. و در انجیل لوقا، باب 1، شماره 19 می‌خوانیم که فرشته خدا (روح القدس) به زکریای نبی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شده‌ام که با تو صحبت کنم» و مراد از ایستادن در حضور خدا، آمادگی برای اجرای امر و فرمانبرداری از حق تعالی است.

الوهیت مسیح و روح القدس را نفی می کند و بعلاوه، براهینی استوار بر یگانگی خدا و نفی هرگونه شریک و نظیر و دستیاری برای او، ارائه می دهد.

معجزات مسیح

موضوع دیگری که مایه افراط و غلو درباره عیسی شده و گروه بسیاری را به گمراهی کشیده، تفسیر نادرستی است که روحانیون عیسوی از «معجزات مسیح» به میان آورده اند و چنین وانمود کرده اند که جهان آفرینش (با همه وسعت و عظمت) در برابر قدرت و اراده عیسی، مغلوب و مقهور بود! بنابراین، مسیح را در پهنه گیتی، «فعال لما یشاء» می شمردند! و از اینجا درصدد اثبات خدایی وی برم ی آیند! قرآن کریم، این تفسیر نادرست و تحریف آمیز را اصلاح می کند و نشان می دهد که معجزات مسیح همگی به «إذن خدا» صورت پذیرفته است، چنانکه از قول عیسی می گوید:

()
 ()
 ()

(آل عمران: 49)

«من کور مادرزاده و یپسی گرفته را بهبود می بخشم و نیز مردگان را به اذن خدا زنده می کنم!».

و از قول خدایتعالی به مسیح می گوید:

()
 ()
 ()

«توکور مادرزاد و پیسی گرفته را به اذن
من بهبود بخشیدی و مردگان را به اذن من
(از گور، زنده) برون آوردی...».

و مقصود از «اذن خدا» همانگونه که پیش از
این (دربارۀ کلمۀ خدا) گفتیم، لفظ و صوت
نیست، زیرا الفاظ، پدید آورندۀ اعیان موجودات
نمی‌توانند باشند بلکه مراد از اذنِ الهی، فیض
خدا و امر تکوینی او است چنانکه در قرآن مجید
می‌خوانیم:

(الأعراف: 58) (📞🕒🚫🔒📧🔍📁📌📎📏📐📑📒📓📔📕📖📗📘📙📚📛📜📝📞📟📠📡📢📣📤📥📦📧📨📩📪📫📬📭📮📯📰📱📲📳📴📵📶📷📸📹📺📻📼📽📾📿🔊🔋🔌🔍🔎🔏🔐🔑🔒🔓🔔🔕🔖🔗🔘🔙🔚🔛🔜🔝🔞🔟🔠🔡🔢🔣🔤🔥🔦🔧🔨🔩🔪🔫🔬🔭🔮🔯🔰🔱🔲🔳🔴🔵🔶🔷🔸🔹🔺🔻🔼🔽🔾🔿🔻🔼🔽🔾🔿🔻🔼🔽🔾🔿)


بنابراین، هرچند ظاهراً معجزات از عیسی و به فرمان او سرمی‌زد ولی در باطن، اذن الهی جریان کار را بعهدہ داشت، امّا از آنجا کہ باطن امور از دیدگان خلق پنهان می ماند، مردم ظاہرین گمان می‌کردند (و می‌کنند!) کہ سررشتہ کارها در دست مسیح بوده است! و برای اینکه حقیقت موضوع بر مردم مشتبه نگردد، پیامبران خدا بہنگام اظہار معجزات، از اذن! لہی سخن می گفتند یا خدا را یاد می نمودند و از وی مدد می گرفتند چنانکہ در انجیلها از این موضوع مکرّر سخن رفته است¹. و در قرآن مجید نیز بہعنوان نمونہ

1- در انجیل لوقا، باب 5 شماره 17 می‌خوانیم «او (عیسی) با قدرت خدا بیماران را شفا می داد». و در انجیل یوحنا، باب 11، شماره 41 آمده است که مسیح پیش از زنده کردن مردم بنام ایلعازر، گفت: «ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیده ای، من می‌دانستم که تو همیشه سخن مرا می‌شنوی ولی بخاطر کسانی که

می شود :

[illegible]

درد آور است.

*- در سوره توبه، آیه 30 می‌خوانیم: () یعنی: «یهودیان گفتند که عزیر (عزرای کاهن) پسر خدا است! و نصرانیان نیز گفتند که مسیح پسر خدا است! این ادعای آنان است که بزبانهای خود می‌آورند (و حقیقتی

و بدیهی است که این اختلافات را علمای مسیحی بنیان نهادند، نه عوام ایشان که جز تبعیت و تقلید محض از علماء، راهی نمی پیمودند هر چند عوام نیز در انحراف از توحید الهی و آیین پاک او مقصر و گناهکار بودند همانگونه که قرآن مقدس آنان را بر این کجروی نکوهش می کند و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (توبه: 31)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بترسید خدا را به حق ترسیدن او تا شاید شادمان شوید»


















«علمای دینی و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را بجای خدای یکتا به خدایی گرفتند در حالی که مأمور بودند تنها یک خدا را بندگی کنند که هیچ معبودی جز او نیست و از آنچه شریکش می‌پندارند منزّه است.»


















و در آثار کهن مسلمین آمده که از پیامبر اسلام پرسیدند: چگونه مسیحیان، علماء و راهبان خویش را به خداوندی پذیرفته اند با


















در آن وجود ندارد (در این گفته، با سخن کافران پیشین همانندی می‌ورزند (از آنان تقلید می‌کنند!)...».


















1- مقصود، قوم یهود و نیز فرق مسیحی است (همچون نسطوریان و ملکائیان و یعقوبیان و ...) که پس از عیسی تحت تأثیر مذاهب شرک، در باره مسیح و دعوتش دچار اختلاف شدند.


















«كانوا يحلون لهم ما حرم الله فيستحلونه ويحرمون ما أحل الله لهم فيحرمونه!»¹.
یعنی: «آنچه را که خدا برایشان ممنوع ساخته بود، علما و راهبان آنها روا شمردند و مسیحیان نیز پذیرفتند و آنچه را که خدا برایشان روا داشته بود، علماء و راهبان ایشان منع نمودند و مسیحیان نیز قبول کردند!».
بنابراین، شرک عوام مسیحی، به تفسیر پیامبر ارجمند اسلام، شرک در طاعت و پذیرش بدعت بوده است، همانگونه که اندیشه های پولس را در ترک شریعت، از دل و جان قبول کردند ! و البته مسیح و حواریون پاکدل او، از این کجرویها منزّه و برکنار بودند و از این رو قرآن مجید با بیان شکوه مند و پُر جاذبه خود، صحنه ای از روز رستاخیز را نشان می دهد که در آنجا، مسیح و به پیشگاه خداوند متعال عرض خواهد کرد:






































































































































8-117 : مائده ()

1- تفسیر طبری (جامع البیان فی تأویل آی القرآن) ذیل آیه 31 از سورة التوبة.

(86-82 : مائده) (۴۲@۳۰□۶۵۷۸۹۱۰)

«یهودیان و مشرکان را در دشمنی با کسانی که ایمان آورده اند از همه کس سخت تر

می‌یابی، و آنان را که گویند: ما نصرانی^۱ هستیم مهربانترین افراد نسبت به مؤمنان می‌یابی زیرا که برخی از ایشان، کشیشان و راهبان (پاکدل) هستند که تکبر نمی‌ورزند. و چون (پیامی) را که به رسول ما نازل شده بشنوند، می‌بینی که چشمانشان در پی شناخت حقیقت از اشک لبریز می‌شود می‌گویند: ای خدای ما، ایمان آوردیم پس ما را در زمره شهادت‌دهندگان بنویس. و چرا به خدا و حقیقتی ای که بسوی ما آمده ایمان نیاوریم؟ با آنکه آرزو داریم خدایمان، ما را در زمره صالحان درآورد؟ به پاداش این سخن که گفتند خدا، آنان را بهشت‌هایی دهد که بر زمینشان نهرها روانست، جاودانه در آنها بسر برند، و اینست پاداش نیکوکاران. و آنان که انکار ورزیده و آیات ما را تکذیب کردند آنها، اهل دوزخند».

()

(طه: 47) «و درود بر کسی که قدم در راه هدایت نهاد».

ایران، تجریش: مصطفی
حسینی طباطبایی

1- نصرانی یا ناصری لقب کسانی است که به ناصره (شهری که عیسی^ص دوران کودکی را در آنجا گذرانید) منسوب باشند. (به قاموس کتاب مقدس، اثر هاکس، صفح 865 ه نگاه کنید).

مراجع و مآخذ

- | | |
|---|----------------------------|
| نام کتابها | نام مؤلفان |
| 1 - | قرآن کریم کتاب الهی |
| 2 - | جامع البیان فی |
| تأویل آی القرآن | محمد بن جریر |
| طبری | |
| 3 - | صحيح مسلم بن حجاج نیشابوری |
| 4 - | مجموعه الوثائق |
| السیاسية للعهد النبوی والخلافة الراشدة محمد حميد الله | |
| 5 - | الشفّا بتعريف |
| حقوق المصطفى p | قاضی عیاض اندلسی |
| 6 - | نهج البلاغه شریف رضی |
| 7 - | الإرشاد فی معرفة |
| حجج الله على العباد | محمد بن نعمان |
| 8 - | تحف العقول عن آل |
| الرّسول | ابن شعبه حرّانی |
| 9 - | عقائد الوثنية في |
| الديانة النصرانية | محمد طاهر التّثير |
| بيروتی | |
| 10 - | مقدمه ای بر سير |
| تفکّر در قرون وسطی | محمد رضا فشاھی |
| 11 - | تاریخ تصوّف در |
| اسلام | قاسم غنی |
| 12 - | نّه گفتار در |
| تاریخ ادیان | علی اصغر حکمت |
| 13 - | کتاب مقدّس (چاپ |
| لندن 1954 میلادی) | منسوب به انبیاء |
| الهی | |
| 14 - | انجیل شریف (چاپ |
| تهران 1981 میلادی) | منسوب به عیسی |
| مسیح v | |

- 15 - رسائل پولس و
پولس و یعقوب و
یعقوب و پطرس
پطرس حواری
- 16 - قاموس كتاب مقدسهاكس آمریکایی
- 17 - باستانشناسی كتاب
جان الدر
- 18 - مقدس
تاریخ کلیسای
قدیم در امپراتوری روم و ایران و. م. مولر
- 19 - دائره المعارفپطرس بستانی
- 20 - معجم لأعلام الشرق
فردینان توتل
- 21 - تاریخ مختصر
ابن العبري ملطی
- 22 - راهنمای الهیات
ویلیام هوردرن
- 23 - پروتستان
میزان الحککارل فندر
- 24 - سنجش حقیقتکارل فندر
- 25 - خدای متجلی ک. م.
- 26 - پاسخ به ایوبکارل گوستاویونگ
- 27 - از سرگردانی تا
کیدى الن
- 28 - رستگاری
تاریخ فلسفه غرببرتراندراسل
- 29 - تاریخ فلسفهفردریک کاپلستن
- 30 - الهیات رهاییبخشخوان خوزه ماداری
- 31 - تاریخ تمدنویل دورانت
- 32 - تاریخ بشرهاندریک وان لون
- 33 - اثبات وجود خدا
اسکار لندنبرگ
(مقاله لندنبرگ)
- 34 - اعترافتولستوی
- 35 - آگوستینکارل یاسپرس

-
- 36 - فلوپین کارل
- 37 - یاسپرس
منتخب فرهنگ
ولتر
- 38 - فلسفی
دیباجه‌ای بر تاریخ
تفتیش عقاید در اروپا و امریک‌ان‌تستا
گی‌تستا
- 39 - مذهب در شرق و
رادها کریشنان
غرب
- 40 - تاریخ آزادی فکر جان بگنل بری
- 41 - فروید و فرویدسم‌فلیسین شاله
- 42 - الهلال (مجله)
عربی) جرجی زیدان
- و برخی از مراجع غربی که در کتاب از آنها
یاد شده است.

**INVITING THE CHRISTIANS
TO
MONOTHEISM**

**UNDER THE TEACHINGS OF THE KORAN
AND THE BIBLE**

**BY :
MUSTAFA HOSSEINI TABATABAI**

1991

50 تومان